

سال شانزدهم - شماره پیاپی ۱۸۸ - اول مهر ۲۵۸۴ شاهنشاهی

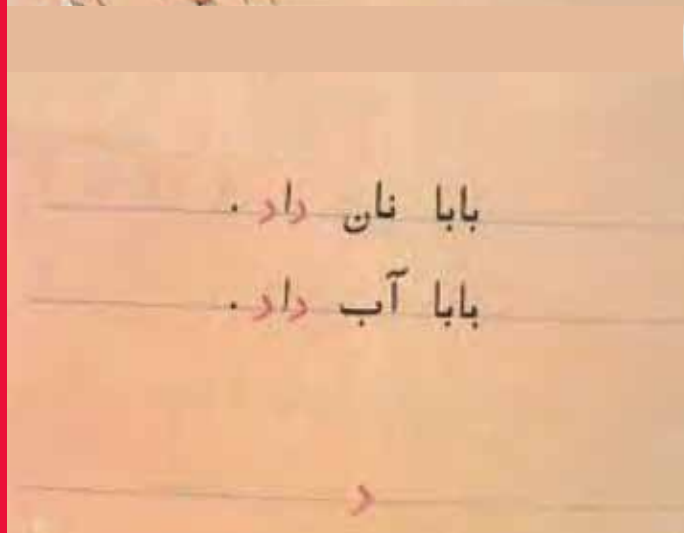
AZADI

No 8 Vol.16 ; 21 Sept, 2025 Published by Pars Mass Media, Inc.

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری



بابا امروز در ایران نه آب دارد نه نان دارد که به بچه هایش بدهد

با آثاری از: * زنده یاد دکتر طلعت بصری * مرتضی پاریزی * بهمن چهاردهی * اشرف حمیدی * هادی خرسندی
* الهه خوشنام * مجید زندیه * دکتر یعقوب سایح * دکتر منصور سیاوشی * تیمور شهابی * روحپرور شیرانی
* دکتر م. کریمی پور * استاد محمدرضا لطفی * میترا مفیدی * دکتر هوشنگ نهاوندی * پروفسور کاظم ودیعی * غزاله یزدی



نخستین جمله ای که در کلاس اول ابتدایی یاد گرفتیم «بابا آب داد» و «بابا نان داد» بود. این دو جمله آنقدر مهم بود که پیش از هر جمله دیگری در روح و جان ما جای گرفت. با گذشت چندسالی و پس از آنکه واژه ها و عبارات دیگر را نیز آموختیم دریافتیم که بابا همه تلاشش آن است که آب و نان ما را فراهم کند. گرچه پدر در خانواده ایرانی نقش نخست را در فراهم کردن «روزی» ماداشت و سپس وظیفه آماده کردن ما برای مفید بودن در اجتماع، برعهده اش بود. اما فرد دیگری هم بود که «ایران پدر» نام داشت. امروز بسیاری از برادران و خواهران کوچک من چون پدرشان نمی تواند آنها را به مدرسه بفرستد شبها با چشم گریان به بستر می روند و آرزوهای بر باد رفته خود را مرور می کنند . آنها از بزرگترها شنیده اند که فردی بنام ایران پدر زمانی که بر ایران حکومت می کرد اجازه نمی داد هیچ پدری غصه کتاب و هزینه تحصیل بچه هایش را داشته باشد. او کتاب های درسی را برایگان در اختیار دانش آموزان ایرانی قرار می داد. خوراک رایگان در مدرسه بین بچه ها توزیع می کرد. «پدرها» با کمک «ایران پدر» شکم فرزندان خود را سیر می کردند و دغدغه ای برای ثبت نام آنها و هزینه های دیگر نداشتند. مدارس دولتی و غیردولتی معنی و مفهومی نداشتند چون تفاوت چندانی چه از نظر کیفیت آموزش و چه از نظر هزینه های تحصیلی بین آنها نبود.

هر مهرماه سال تحصیلی با بصدادرآمدن زنگ مدرسه دارالفنون توسط نخست وزیر درسراسر مملکت آغاز می شد. بزرگان کشور پیامهای شادباش برای دانش آموزان می فرستادند. دانش اندوختن برای هیچکس مشکل عمده ای نبود. برادر و خواهر من اما روز های سیاه خود را می بیند که ایران بی پدر است و آن که به عنوان حاکم بر ایران فرمانروایی می کند هیچ به فکر مدرسه و کتاب او نیست و پدرش نیز توان

پرداخت هزینه های تحصیل او را ندارد. امروز اما، بنا به نوشته روزنامه ها در داخل ایران میلیونها کودک ایرانی بخاطر فقر و تنگدستی از تحصیل محروم شده اند. روزنامه اعتماد می نویسد:

«فقر، مهم ترین عامل ترک تحصیل کودکان در ایران است. بر اساس گزارش های رسمی، ۷۰ درصد ترک تحصیل ها مربوط به دهک های درآمدی پایین است. خانواده هایی که توان تأمین هزینه های تحصیل، پوشاک، تغذیه و رفت و آمد فرزندان شان را ندارند، ناگزیر آن ها را از مدرسه بازمی دارند. در برخی مناطق، مانند سیستان و بلوچستان، نرخ ترک تحصیل به بیش از ۱۵ درصد می رسد. بر اساس کنوانسیون حقوق کودک، که ایران نیز به آن پیوسته است، هر کودک حق دارد از آموزش رایگان و اجباری بهره مند شود. اما در عمل، بسیاری از کودکان ایرانی از این حق محروم اند. ... در سرزمینی که درختانش از بی آبی می خشکند، کودکانش نیز از بی عدالتی پژمرده می شوند. ترک تحصیل، نه فقط ترک کلاس درس، که ترک رؤیا، امید، کرامت و حقوق بنیادین انسانی است.»

در زمان «ایران پدر» مدارس نمونه ایجاد می شد و دانش آموزانی که از استعداد برتری برخوردار بودند در آن مدارس آموزش می دیدند. اما در این روزها و در این دوران نکبت بار جمهوری اسلامی جوانان نخبه را به ته دره ها می فرستند و یا آنها را در زندان ها نگهداری می کنند . نمونه ای از این استعدادهای شگرف مریم میرزاخانی بود که پس از سقوط در درّه ، به آمریکا رفت و به عنوان یکی از برجسته ترین ریاضی دان های جهان شناخته شد. ویا «علی یونسی» که برنده مدال نقره المپیاد کشوری نجوم سال ۱۳۹۵، مدال طلای المپیاد کشوری نجوم سال ۱۳۹۶، عضو دوازدهمین تیم المپیاد جهانی نجوم ایران و همچنین برنده مدال طلای المپیاد جهانی نجوم و اخترفیزیک سال ۱۳۹۶ است اکنون حدود پنج سال است در زندان بسر می برد.

سالهاست مردم ما «ایران پدر» را از دست داده اند. و پدران ما نیز از نداشتن توانایی برای فراهم کردن «آب و نان» خانواده خویش در رنج اند.

هر کشوری به نسل های آینده خود چشم می دوزد و ساختن فردای کشور را برعهده آنها می گذارد. اما در جمهوری اسلامی نه نسل های گذشته اهمیت دارند و نه به نسل های آینده توجهی می شود. سرمایه های ما برای بیگانگان هزینه می شود تا تبلیغات برای بقای رژیم فراهم گردد.

با همه تلاش هایی که رژیم اسلامی برای تسلط بر نسل نوجوان امروز بکار می برد تا آنها را به ابزاری مطیع و رام بمنظور واداشتن آنها به کارهایی که فقط به درد تبلیغات خود رژیم می خورد تبدیل کند، اما در کلاس های درس و در کف خیابان اعتراضات این دانش آموزان بارها و بارها مشاهده می شود.

بزرگ ترین تفاوت بین دانش آموزان امروز با دیروز آن است که دانش آموزان امروزی از درس های کلاسیک چیزی نمی آموزند اما از راه و روش زندگی در اجتماع آگاهی بسیار دارند. آنها می دانند اعتراض یعنی چه و چه زمانی باید زبان به اعتراض گشود.

رژیم نمی خواهد جوانان ما از گذشته خود آگاهی پیدا کنند و با شرایط زندگی سهل و آسان در زمان پدران خود آشنا شوند. اما جوانان ما در دنیای مجازی با ویدیوها و نوشته هایی روبرو می شوند و با تعجب می بینند در زمان پدران و پدر بزرگ های آنان فردی بر ایران حکومت می کرد که پدر واقعی همه مردم بود. تحصیلات برای نوجوانان ما را اجباری و رایگان کرده بود. به دانشجویان دانشگاه ها همراه کمک هزینه تحصیلی می پرداخت. در رستوران دانشگاهها چلو کباب فقط ده ریال بود در حالیکه در خارج از محیط دانشگاه ده برابر آن بود.

اگر بخواهیم دوران گذشته و حال دانش آموزان را باهم مقایسه کنیم مثنوی هفتادمن می شود. اوضاع آن دوران و امروز ایران را می توان از حال و روز پدرها و مادرها نیز درک کرد.

در روز ۳۱ امرداد ماه ۱۴۰۴ مردم در شیراز و چند شهر دیگر استان فارس به خیابانها آمدند و فریاد می زدند: «نه غربی ، نه شرقی، بی آبی و بی برقی.» تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

نو آموزان ما چه آنها که در کلاس های درس حضور دارند و چه آنها که به اجبار ترک تحصیل کرده اند آینده سازان ایران هستند. اما به هدایت پدران خود نیاز دارند. ۴۷ سال است که پدران ایرانی با انواع بی عدالتی ها و اهانت ها روبرو شده اند امروز زمان برخاستن است. باید باهم متحد شویم. باید رژیم دزد و فاسد دینی را از جای برکنیم و درد ادگاه های پراز عدل و داد آنها را محاکمه کنیم. علی خامنه ای باید پاسخگوی اینهمه جور و ستم بر ایرانیان باشد. باید کفاره محرومیت های جوانان این مرز و بوم و بی عدالتی هایی که بر چند نسل گذشته ما روا داشته است را بدهد. به امید اتحاد مردم ما برای رسیدن به آن روز خجسته و میمون.

مرتضی پاریزی

مطالب شماره ۱۸۸: اول مهر ماه ۱۴۰۴ (۲۵۸۴ شاهنشاهی) برابر با ۲۱ آگست ۲۰۲۵ میلادی

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - ادبی - هنری

شماره ۱۸۸- سال شانزدهم

مهرماه ۲۵۸۴ شاهنشاهی

از انتشارات رسانه گروهی پارس

مدیر مسئول:

مرتضی پاریزی

زیر نظر شورای نویسندگان

AZADI Monthly Magazine

Chief Executive:

Morteza Parizi

Publisher:

Pars Mass Media, Inc

P.O.Box 455

Westwood, MA 02090

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاد است. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن زیر از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعداز ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

از طریق ئی میل نیز به آدرسهای زیر با ما در ارتباط باشید

azadi@parsmassmedia.org

azadimagazine@aol.com

آرشیو مجله در آدرس زیر برای همگان قابل دسترسی است :

www.parsmassmedia.org

دربخش انگلیسی مقاله دکتر رزمی کهن را بخوانید



ژنو، سوئیس(۲۳ مرداد ۱۴۰۴) بیش از ۲۰ بهائی در اصفهان، صرفاً به دلیل اعتقادشان، با مصادرةٔ منازل، دارایی‌ها و حتی وسایل نقلیهٔ خود مواجه شده‌اند. مقامات اصفهان با استناد به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سوءاستفادهٔ آشکار از آن، بدون هیچ‌گونه مدرک، و بدون طی شدن روند دادرسی قانونی یا شفافیت، اموال قانونی بهائیان را توقیف کرده، حساب‌های بانکی آن‌ها را مسدود و معاملات عادی‌شان را متوقف نموده‌اند. اصل ۴۹ قانون اساسی برای بازپس‌گیری اموالی استفاده می‌شود که از راه‌های نامشروع به‌دست آمده باشد. بسیاری از بهائیان صرفاً از طریق یک پیامک و خارج از چارچوب‌های قانونی از این توقیف و مصادره‌ها مطلع شدند.

این اقدامات از طریق دادگاه ویژهٔ اصل ۴۹ انجام می‌شود که شاخه‌ای از دادگاه انقلاب و زیر نظر ستاد اجرایی فرمان امام است، نهادی که وظیفه‌اش شناسایی و توقیف اموال به‌دست‌آمده از راه‌های نامشروع و بازگرداندن آن‌ها به صاحبان قانونی یا در صورت نبود صاحب، به خزانهٔ عمومی است. طبق ساختار جمهوری اسلامی، اموالی که در قالب اصل ۴۹ توقیف می‌شوند

از طریق این ستاد در اختیار رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله علی خامنه‌ای، قرار می‌گیرند. در عمل، این بدان معناست که مصادره‌هایی که بهائیان را هدف قرار می‌دهد به نهادهایی منتقل می‌شود که مستقیماً زیر نظر رهبری قرار دارند. سیمین فهندژ، نمایندهٔ دفتر جامعهٔ جهانی بهائی، در ژنو می‌گوید: «اصل ۴۹ برای بازگرداندن اموال سرقت‌شده تدوین شده، نه برای غارت دارایی‌های شهروندان و محروم‌کردن خانواده‌ها از خانه و امرار معاش. آنچه شاهدش هستیم عملاً سرقت سازمان‌یافتهٔ حکومتی است، مصادره از طریق پیامک. این اقدام، تبعیض‌آمیز و کاملاً غیرقانونی است و با هدف فقیر کردن یک اقلیت مذهبی تنها به دلیل اعتقادش انجام می‌شود.»

در ماه‌های اخیر، مقامات حکومت، پرونده‌های قضایی جدیدی را علیه بیش از ۲۰ بهائی در دادگاه ویژهٔ اصل ۴۹ باز کرده‌اند. این درحالی است که برخی از این افراد هم‌اکنون در حال گذراندن احکام سنگین هستند، برخی در انتظار تجدیدنظر حکم‌شان به سرمی‌برند و برخی در روند تجدیدنظر از اتهامات سابق تبرئه شده‌اند. هیچ مدرکی برای توجیه این مصادره‌ها که دامنهٔ



آن‌ها خانه‌ها، مزارع، خودروها و حساب‌های بانکی را دربرگرفته، ارائه نشده است. روند دادرسی‌ها به صورت مخفیانه و بدون رعایت تشریفات قانونی انجام شده است. پرونده‌ها در «سامانهٔ ثنا»، درگاه رسمی ابلاغ الکترونیک قضایی ثبت نمی‌شوند؛ در حالی که احضاریه‌های قانونی، اطلاعیهٔ دادگاه‌ها و ابلاغ احکام باید از طریق این سامانه صورت گیرد. به جای آن، بهائیان به‌صورت ناگهانی پیامک‌هایی دریافت می‌کنند مبنی بر اینکه پرونده‌شان به دادگاه اصل ۴۹ ارجاع شده است، در حالی که هیچ نشانی از این موضوع در سامانهٔ ثنا وجود ندارد و وکلای مدافع از دسترسی به پرونده‌ها محروم هستند. کلیهٔ اعضای این خانواده‌ها و شرکای مالی، حتی افرادی که هیچ اتهامی علیه آن‌ها مطرح نبوده، بدون اینکه شواهدی دال بر کسب غیرقانونی اموالشان ارائه شود– که از الزامات اصل ۴۹ است– هدف احکامی مانند منع فروش یا انتقال اموال، مصادرةٔ خانه‌ها، مسدود شدن حساب‌های بانکی، ممنوعیت خروج از کشور و حتی توقیف خودروها در ایست‌های معمولی در خیابان‌ها قرار گرفته‌اند.

خانم فهندژ گفت: «این اقدام،



اجرای قانون نیست، بلکه خفقان اقتصادی در پوشش قانون است. سازوکارهای قانونی‌ای که باید از مردم حفاظت کنند، اکنون علیه آن‌ها استفاده می‌شود. این نقض فاحش عدالت است. مصادرةٔ غیرقانونی و خودسرانهٔ اموال بهائیان در اصفهان، مصداق سرقت حکومتی است.» «چگونه برای حکومت ایران از نظر اخلاقی، قانونی یا حتی بر اساس آموزه‌های دینی‌اش قابل قبول است که زندگی مردم را با یک پیامک زیر و رو کند و املاک و دارایی‌ها را که حاصل سال‌ها یا حتی دهه‌ها کار سخت است، یک‌باره توقیف کند و از بین ببرد؟ چه کسی باید پاسخگوی املاک و دارایی‌های بی‌شماری باشد که از زمان انقلاب تاکنون تنها به دلیل باور بهائیان ایران از آن‌ها گرفته شده است؟» این اقدامات اقداماتی پراکنده نیستند، بلکه با چارچوب الگوی چهار دهه مصادرةٔ اموال بهائیان از زمان انقلاب ۱۳۵۷ مطابقت دارند. در این سال‌ها، مسئولان حکومتی اماکن مقدس و آرامستان‌های بهائیان را تصرف کرده و هزاران خانه، مزرعه و کسب‌وکار خصوصی را مصادره کرده‌اند. دادگاه‌ها مصادرةٔ زمین‌های بهائیان در روستاهایی مانند ایول و کتا را تأیید کرده‌اند.

به‌عنوان مثال در کتا در سال ۱۴۰۱ زمین‌های کشاورزی آبی متعلق به ۲۷ بهائی مصادره شد که استمرار مصادره‌ها در قالب اجرای اصل ۴۹ را نشان می‌دهد. گزارش‌های رسیده از تعاملات در دادگاه‌ها، حاکی از وجود فضای ارعاب است. بر اساس برخی گزارش‌ها، مرتضی براتی، قاضی دادگاه ویژهٔ اصل ۴۹ در اصفهان، گفته است که قصد بهائیان اصفهان را دارد و در یک مورد، زنی بهائی را با این تهدید از دفتر خود بیرون کرده که «اگر دادگاه تشکیل شود، زندگیت را نابود می‌کنیم.» به افراد گفته شده تماس تلفنی حکم احضاریه را دارد و هشدار داده شده که در صورت عدم مراجعهٔ فوری، حتی زمانی که متهمان تحت نظارت الکترونیکی یا درحال دریافت درمان پزشکی باشند، حکم جلب صادر خواهد شد. در یک مورد، به زنی که تحت شیمی‌درمانی قرار داشت گفته شده است باید در دادگاه حضور یابد. این نشان می‌دهد که چگونه از تهدیدهای بی‌رحمانه و سنگدلانه برای منصرف کردن افراد از پیگیری قانونی و اجبار به تمکین استفاده می‌شود.

این موج جدید مصادره به موازات پرونده‌های موجود دیگر آغاز شده است. در یک پرونده، ۱۰ زن بهائی در اصفهان، نگین خادمی، یگانه آگاهی، یگانه روح‌بخش، ندا بدخش، مژگان شاه‌رضایی، شانا شوقی‌فر، آرزو

بازجویی یا یورش به خانه‌ها رخ می‌دهد. پرونده‌ها همچنین دامنهٔ وسیع این سرکوب‌ها را نشان می‌دهد. حمید منزوی، ارشیا روحانی و آرش نبوی که تحت نظارت الکترونیکی بودند، در حالی که جلسهٔ رسیدگی به مادهٔ ۴۹ در شرف تشکیل بود، مطلع گشتند که از انجام معاملات منع شده‌اند؛ آن‌ها و وکلایشان در جلسهٔ دادگاه حاضر نشدند زیرا از بررسی پرونده‌ها منع شده بودند. اعضای خانواده‌ای دیگر با وجود تبرئه از اتهامات قبلی، با مصادرةٔ سریع مزرعهٔ پسته مواجه شدند در حالی که وکلا همچنان از دسترسی به پرونده محروم هستند. فرد بهائی دیگری در اصفهان پیامکی دریافت کرد که در آن بدون هیچ توضیحی ذکر شده بود حساب بانکی‌اش با حکم دادگاه مسدود شده است. خانم فهندژ خاطرنشان کرد: «خانواده‌های بهائی در ایران، طی نسل‌ها، شاهد نابودی معیشت، پلمب اماکن کسب‌وکار و مصادرةٔ خانه‌ها و اموالشان بوده‌اند. امروز حتی سال‌ها کار صادقانه می‌تواند با یک پیامک نابود شود.»

«این فقط مسئلهٔ سوءاستفاده از روند قانونی نیست؛ بلکه

ویرانی زندگی خانواده‌ها در سکوت است، محروم کردن

به ساخت کشوری واقعاً آباد و شمول‌پذیر، چه اکنون چه در آینده، امیدوار باشد.» زوال حکومت ۱۲۰ ساله مغولها در ایران از یک روستا شروع شد. ۱۲۰ سال مغولها هرچه خواستند در ایران کردند، جنایتی نبود که از آن چشم پوشیده باشد. از کشتن ۱۰۰هزار نفر در یک روز گرفته تا تجاوز و غارت برخی از قبایل.مغول‌ها پس از فتح ایران ساکن خراسان شدند و چون بیابانگرد بودند، در شهرها زندگی نمی‌کردند. مغول‌ها همه گونه حقی داشتند، مجاز بودند هرکه را خواستند بکشند، به هرکه خواستند تجاوز کنند و هر چه را خواستند غارت کنند. ایرانیان برایشان برده نبودند، «احشام بودند» در تاریخ دورهٔ مغول چنان یأسی میان مردم ایران وجود داشت که حتی در برابر کشتن خودشان هم مقاومت نمی‌کردند «ابن اثیر» می‌نویسد:یک مغول درصحرایی به ۱۷ نفر رسید و خواست همه را با طناب ببندد و بکشد هیچکس جرات نکرد مقاومت کند جز یک نفر که همان یک نفر او را کشت…! داستان از *روستای باشتین* و دو برادر که همسایه بودند شروع می‌شود

چند مغول بیابانگرد به خانهٔ این دو می‌روند و زنان و دخترانشان را طلب می‌کنند برخلاف رویه

عادی ۱۲۰ سال قبلش دو برادر

مقاومت می‌کنند و مغولان را

می‌کشند مردم باشتین اول

می‌ترسند ولی مرد شجاعی بنام

عبدالرزاق دعوت به ایستادگی

می‌کند.خبر به قریه‌های اطراف

می‌رسد حاکم سبزوار مامورانی را

می‌فرستد تا دو برادر را دستگیر

کنند .عبدالرزاق با کمک مردم

روستا ماموران را نیز می‌کشد.

در نهایت حاکم سبزوار سپاهی

چندصد نفره را به باشتین

می‌فرستد، ولی حالا خیلی‌ها جرأت مقاومت پیدا می‌کنند. عبدالرزاق فرمانده قیام می‌شود. در چند روستا، مردم مغولان را می‌کشند و خبرهای «مغول‌کشی» کم‌کم زیاد می‌شود. عبدالرزاق نام «سربداران» را بر سپاهیان از جان گذشته‌اش می‌گذارد.فوج فوج مردمان بستوه آمده از ستم مغول‌ها به باشتین می‌روند تا به عبدالرزاق بپیوندند و در برابر سپاه ارغونشاه (حاکم سبزوار) بایستند. عبدالرزاق بر ارغونشاه پیروز می‌شود و سبزوار فتح می‌گردد و پس از ۱۲۰ سال ایرانیان بر مغول‌ها فائق می‌شوند.
آنروز حتماً پرشکوه بوده است. طغای تیمور ایلخان مغول یک ایلچی مغول را می‌فرستد تا سربداران از او اطاعت کنند سربداران او را هم می‌کشند و به جنگ طغای می‌روند و او را شکست می‌دهند و این نقطهٔ پایان ایلخانان مغول است.
* شبکه ی تلویزیونی اچ دی وای سوئیس که معمولاً سریال های تاریخی پرهزینه و مستند می سازد، اخیرا پخش سریال ستاره ی آلاشت را آغاز کرده‌است. این سریال پیرامون زندگی رضاشاه پادشاه مقتدر ایرانی می باشد که نقش ایشان را استیون نورزانیان، هنرمند دولیتی ایرانی ارمنی بازی می‌کند. استیون نورزانیان دو سال پیش سفری به ایران داشت و از سوادکوه و آلاشت که زادگاه رضاشاه کبیر می‌باشد دیدار کرد. پخش این سریال با استقبال فراوان مردم سوئیس روبرو شده و در تماس ها با شبکه ی تلویزیونی، حیرت خود از وجود چنین پادشاه دادگستر و مدرنی در ایران را اعلام نموده اند. محققان و شرق شناسان، با اکثریت آرا رضاشاه را به عنوان کارآمد ترین دولتمرد آسیایی برگزیدندروانش شاد.

آرمان ایرانی



دکتر کاظم ودیعی در سال ۱۳۸۵

قدرت این نظام متکی بر دو اصل « ابدیت نظام» به استناد ابدیت دین و نیز شدت عمل و تسلیحات زیرپرده استقلال و تجدد اسلامی.
والبته درحاشیه نفی صفویه ودفاع ازیک دوتن مخالف دیروزی مشروطیت پادشاهی.
کشتار بی سابقه ودست اندازی برمال ومثال مردمان، شقاوت و از اعتبارانداختن مراکز علمی ودامن پزدن جنگ با این وآن و رفتن به حداکثر فشار واصل شناختن « شهادت» و تحقیر زنان ومردان صاحب رأی ، راه برخوردی ها گشوده وایران درانزوایی پرخفقان وبا جمعیتی دوسه برابر آغاز انقلاب،فرصت مبارزه رازمخالفان صلب کرده است و جامعه ما امروز درنازایی ها وعقیم بودن ها دست وپا می زند.

اما حکم ابدیت نظام با « تحول ناگزیر» مغایرت ها دارد.
پس نظام آبستن حوادث است.

اثبات این نکته مشکل نیست .
جمهوری اسلامی، دست از تجاوزات درمحور بغدادو دمشق وبیروت برداشته است.والاثرین وسرآمدان نظام نابودشدند وصنایع هسته ای درجایگاه های خود بمباران شدند

اما این رژیم اسلامی بسبب اشتباهات غرب ودرست نشناختن علل انقلاب اسلامی ، هیچ راه به میانه روان ، اصلاح طلبان نمی دهد.
زیرا تحول درجامعه جدید ازسیاست دوری گرفته و ایرانیان بسبب نفرت از اجنبی استقلال شکن ودخیل در بهم ریزی ها درسراسر خاورمیانه دم درکشیده

ومترصّد فرصت اند.

غرب به مدد اسرائیل صنایع هسته ای ایران اسلامی را درهم شکانید

سهو، روکرده است.
اما رهبر خامنه ای ناراضی اونیست زیرا این معمّم امروزی وقتی که وقتش رسد قادر است به مدد مریدان کور و کر تبدیل شود به یک رهبر مکلا ویک رئیس جمهور مادام العمر و برود به یک سلطانیت و بشود یک شاه مستبد که تاریخ ما ازاین نمونه هم داشته است.

خامنه ای بوقلمونی سیاسی رادرخوددارد زیرا درجوانی شیفته نوازندگی بود وبعداز خمینی رفت به مکتب جنون پرور شهدا.
باید برخاست و دست این قمارباز دغل را بازکرد تا فتنه ها خنثی شوند.

باید رفت به بحث ایرانی گری وآرمان ایرانی وریشه های فرهنگ پرشکوه که ساخته وپرورده مقاومت های تاریخی ماست.

باید برخاست ودست از سودآنی یعنی سپردن سرنوشت ایران به ارادهٔ اجنبی برکشید وشاهنامه را بصورتی امروزمین علم کرد.

آرمان ایرانی به لحاظ سیاست خارجی دراصل:« بنی آدم اعضای یک پیکرند» نشانده شده است وبه لحاظ سیاست داخلی دراصل:«چوایران نباشد تن من مباد» است.

محمدرضا شاه به من و همراهان وطرفداران مقاومت درنیاوران گفت:

« مقاومت شدنی است اسباب آن را داریم. مشکل آنجاست که تمام دول بزرگ کمک رسان اینانند.» و به شهادت نزدیکان ۲۸ روز قبل از ارتحال باز بمن گفت:« کسانی که کاسهٔ گدایی نزد بیگانه می برند آبروی ایران ومبارزه را می برند.»

آرمان ایرانی پیام بود ماست.
باید نوشتهٔ آن بزرگ را که حتی از اعتراف به بعضی اشتباهات به عهد خود هراسی ندارد دید و باز دید.
دروطفیهٔ من بود که آرمان ایرانی را بنویسم و پیرایش کنم که خواست زمانه بود.

واینک آن را به «آزادی» که پیوسته درخط ایران قلم می زند می سپارم.

درسرسید عمرمن این طرح تقدیم مبارزان وطن پرست است وتاآخرین نفس مبشر ومفسر آن خواهم بود.

برای همهٔ مبارزان وطن ایرانی، آرزوی توفیق دارم.

کاظم ودیعی

توضیح: سالها پیش دکتر کاظم ودیعی جزوه ای را منتشر کرد که درآن از آرمان ایرانی و روش مبارزه با حکومت اسلامی بحث شده بود. آنچه در این صفحه خواندید برداشتی از همان نوشته سالهای پیش است.

ازآنجا که دراین باره هرچقدر گفته و نوشته شود کافی نیست لذا در شمارهٔ آینده تمامی آن جزوه را برای کوشندگان آزادی ایران در همین صفحات منتشر خواهیم کرد.
به امیدرهایی ایران از چنگال اشغال کنندگان حاکم برایران و دولت هایی که درفکر چپاول اموال ملی وسرمایه های مردم ایران هستند.
وبا آرزوی سلامتی وطول عمر برای پروفسور ودیعی که یکی از وطن دوستان مورد اعتماد محمدرضا شاه پهلوی بودوتاامروز خدمات زیادی به نیاخاک خود کرده است.چه با قلمش و چه با قدمش.

دکتر ودیعی پس از شورش ۵۷ درپاریس زندگی می کند. و چندسال اول اقامتش در دانشگاه های پاریس تدریس می کرد و اکنون چندین سال است که باز نشسته شده وبه کار نوشتن مشغول است.

تا کنون کتاب ها و مقالات زیادی از او به چاپ رسیده وهنوزهم برای ماهنامهٔ آزادی می نویسد.

تازه ترین کتاب او در اوایل امسال بانام « سنگفرش های سُرّبی» منتشر شد.

واینک آن را به «آزادی» که پیوسته درخط ایران قلم می زند می سپارم.



یک دوره «ماهنامه آزادی»

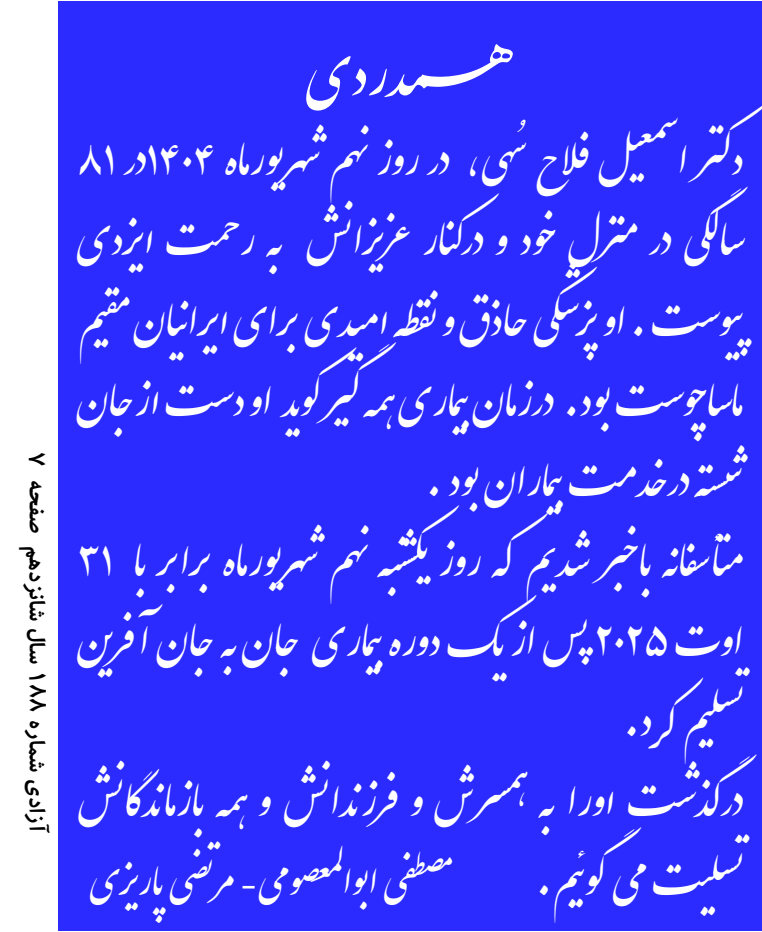
دکتر کاظم ودیعی در سال ۱۳۸۵ در تهران

بدینوسیله به آگاهی دوستداران «ماهنامهٔ آزادی» می رساند که یکی از خوانندگان وفادار این نشریه آماده است تمام شماره های چاپ شدهٔ ماهنامه را در اختیار یکی از علاقمندان آن قراردهد.

از آنجا که این شماره ها حتی در آرشیو ماهم موجود نیست می تواند یک موقعیت استثنائی برای علاقمندان این نشریه باشد.
لطفاً درصورتی که مایل به داشتن این مجموعه هستید تلفن خودرا برای تماس گرفتن با صاحب این مجموعه در اختیار ماهنامه آزادی قراردهید تا باشما تماس گرفته شود.

بدیهی است اولین کسی که باما تماس بگیرد برای داشتن این مجموعه اولویت دارد.

دکتر کاظم ودیعی در سال ۱۳۸۵ در تهران



دکترهوشنگ نهاوندی

قسمت دوم

عکس از: تینو زاهدی

درپایان مقاله پیشین پیرامون شادروان اردشیرزاهدی، به آقای مرتضی پاریزی مدیر ماهنامه ارجمند آزادی وخوانندگان محترم آن وعده داده بودم که دریادداشت دیگری حکایت زندگی او را به پایان برسانم. متأسفانه گرفتاری های روز افزون ناشی از بیماری و سن وسال این کاررا به تأخیر انداخت که امیدوارم این بار به انجام برسانم.

شاه وزاهدی هردو یکروز ایران را ترک کردند. شاه با هواپیمای سلطنتی واردشیر باهواپیمای یکی از شرکتهای بین المللی که توقفی هم دردمشق پایتخت سوریه داشت. حسین دانشور همکار و پیشکار زاهدی نیز همراه وی بود. زاهدی تادقیقه آخر کوشید که مانع حرکت شاه شودولی موفق نشد. او

می گفت وبه همه تکرار می کرد که تا شاه درایران باشد ارتش یکپارچه خواهد ماندوضامن امنیت کشور خواهد بود وخمینی هرگز جرأت نخواهد کرد که به ایران بازگردد. حق داشت. اما بیماری شاه که هنوز کسی ازآن آگاه نبود، فشار اطرافیان شهبانو وبخصوص دولت آمریکا که به دستور کارتر ، ژنرال هویزر معاون فرماندهی

کلی پیمان آتلانتیک شمالی رابرای تسریع درحرکت شاه به ایران فرستاده بود چنان بود که محمد رضا شاه پهلوی درانتظار آن نبود.

شاه دیگر می دانست که علاوه بر دشواری های داخلی ونارضائی های مردم، گردانندهٔ اصلی «انقلاب» دولت کارتراست واو بابزرگترین قدرت جهان روبروست. با روشن بینی که داشت می خواست به واشنگتن برود ومقامات مختلف ایالات متحده رازاشتباه بزرگی که درشرف انجام آن بودند مطلع سازد. به شادروان دکتر امیر اصلان افشار رئیس کل تشریفات شاهنشاهی که او نیز تادقیقهٔ آخر سعی کرد ازاین مسافرت جلو گیری کند دستورداد ازطریق سفیر آمریکادرقاهره ازواشنگتن موافقت باسفراورا جلب کند. پاسخ آمریکایی ها سریع و روشن بود:

دراین گیرودار شاه به آسوان رسیده بود. انور السادات رئیس جمهور مصر که بعداً جوانمردی وبزرگواری خود را علناً نشان داد شخصا به استقبال شاه وشهبانو آمده بود. محمدرضا شاه هنوز

رئیس یک مملکت بود . سادات کمکهای ایران را به کشورش فراموش نکرده بودوبرای ورود

برگی برنده درایجاد بی نظمی درکشورهای آسیای مرکزی که تحت تسلط شوروی ها بود ازآن استفاده کنند. کارتر سیاست شاه درا که عملاً از رویهٔ ژنرال دوگل الهام می گرفت تحمل نمی کرد وهنوز از محمدرضا پهلوی بیمناک بود. آمریکا یی ها سیاست مستقل ملی شاه را بر نمی تافتند.

سادات که درجریان همهٔ این بازی ها بود با جوانمردی متعارف خود به شاه توصیه کرد که درمصر بماند وبه این فشارها بی اعتنا باشد اما شاه نمی خواست درفصل هجوم جهانگردان به مصر وآسوان ، حضورش درآن کشور وآن منطقه برای دوستش مسائل امنیتی ایجاد کند. پس در جستجوی کشوری دیگربرآمد.اما کجا؟

دراین مرحله بود که باردیگر اردشیرزاهدی وارد بازی های سیاسی بین المللی شد وشبکهٔ روابط خودرا به کارگرفت.

او تقریباً هرروز تلفنی ازسویس با شاه صحبت می کرد. اما مواظب مادرش بود که بیمار ودچار سرطان بود. آگاه شد که شاه از مسافرت به مراکش راضی خواهد شد ولی به عللی که می توان حدس زد مایل نیست که شخصاً از حسن دوم پادشاه آن کشور تقاضا کند. پس به مصر آمد وازقاهره شخصاً با حسن دوم پادشاه مراکش که دوست او بود تماس گرفت صندوق بین المللی پول، ایران می بایست درسال ۲۰۰۰ همپایهٔ اسپانیای همان سال شود.وبه احتمال قریب به یقین یکی از ده کشور توانای جهان می بود.

شاه خوب می دانست که بهای این فزون طلبی را برای کشورش می پردازد. آمریکایی ها ازطریق دکتر امیر اصلان افشار به شاه فشار می آوردند که هرچه زودتر مصر را ترک کند. برای آنها حضور شخصی دوستانه اش با پادشاه مراکش این مسئله حل شد و شاه تصمیم به این سفر گرفت.

سادات مجدداً از شاه خواست که در مصر بماند و آنجا را «کشور خود» تلقی کند. او نیز چند سال بعد بهای جوانمردی ورویۀ خودرا

پرداخت و پذیرایی او ازشاه ایران یکی از علل سوء قصد به او ومرکش بود که آن داستان دیگری است.

با مسافرت شاه به مراکش، شاید برای مدتی دشواریهای سادات کاهش یافت. درضمن مجدداً بر وسعت وفایدهٔ شبکهٔ روابط دوستانهٔ سیاسی اردشیرزاهدی به کارآمد وتأثیر خودرا نشان داد.

اقامت دپادشاه ایران درمصر رتا ۲۲ ژانویه به طول انجامید و فصل دیگری درزندگی دوکشور گشوده شد که باردیگراردشیردرآن نقش مهمی داشت.

درروز ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹ بوئینگ سلطنتی موسوم به شاهین درفرودگاه مراکش برزمین نشست. ملک حسن دوم شخصا به استقبال شاه آمده بود. اما از تشریفات رسمی ومراسم نظامی متعارف خبری نبود. به وسایل ارتباط جمعی توصیه شده بود که تقریباً ازاین مسافرت و اقامت شاه سخن نگویند تا جنبهٔ کاملاً خصوصی آن حفظ شود.

ملک حسن دوست شاه بود اما از آمریکایی ها ودولت کارتر و تحریکات آنها دربعضی از محافل سیاسی کشورش بیم داشت. بعداً دانسته و نوشته شد که تدارک مقدمات سقوط سلطنت درمراکش مورد توجه بسیاری از محافل ذسیاسی واشنگتن بود اما فضاحت سیاست آنها درایران درحقیقت مراکش را را نجات داد.

اقامت شاه وشهبانو درمراکش تا ژوئن ۱۹۷۹ ادامه یافت.

ایرانیان بسیاری که توانسته بودند قبل از انقلاب ایران را ترک کنند بامراکش تماس می گرفتند که به دیدار پادشاهشان بیایند. شاه نمی پذیرفت وحال وحوصلهٔ آن را نداشت . پروفیسور صفویان پزشک مخصوص او دوباراز پاریس به دیدنش آمد. بیماری شاه هنوز فاش نشده بود وبه این سفر جنبه دوستانه داده شد. بسیاری از دوستان ونزدیکان شهبانو به مراکش می آمدند . شاه

از دیدارشان تا حدامکان اجتناب می کرد و تقریباً همیشه به تنهایی غذا می خورد. ملک حسن که گاه به دیدارش می آمد ودرباغ کاخ محل اقامت زوج سلطنتی ایران باهم پیاده روی می کردند. اما فشار آمریکایی ها برای آنکه محمدرضا پهلوی راازمراکش دور کنند و به جایی ببرند که واقعاً تنها وتحت نظارتشان باشد زیاد وزیادتر می شد. فرستادگان واشنگتن یکی پس از دیگری می آمدند و همین تقاضا، یا توصیه راتکرار می کردند. واشنگتن می خواست شاه به یک کشور کوچک آمریکای جنوبی برود که اورد کرد. آفریقای جنوبی با گشاده درویی ازاو دعوت کرد . اما شاه نپذیرفت. نمی خواست به کشور تبعیضات نژادی پناهنده شود و بهانه دیگری به مطبوعات مخالف خود بدهد. شاید هم نمی خواست به سرزمینی که پدرش را انگلیسی ها به آنجا برده بودند برود. سرانجام با پادرمیانی دیوید راکفلر وشبکهٔ بانفوذش کشور باهاماس = مجمع الجزایری مشتمل بر ۷۰۰ جزیره بزرگ وکوچک، برگزیده شد واقامت پادشاه سرگردان ایران را پذیرفت. به شرطی که موقت باشد ووی از ویلای کوچک و مرطوبی که برایش کرایه کرده بودند خارج نشود. درحقیقت شاه زندانی بود. اما این ویلا در کنار دریا قرارداشت و شاه می توانست لاقلاً درهوای آزاد قدم بزند. دوران بسیار دشواری بود که هرروز خبر قتل شخصیت های مختلف به شاه می رسید وبرناراحتی اعصابش می افزود.

درمراکش دوتن با وفاداری و پایداری می کوشیدند که در کنار محمدرضا پهلوی باشند: دکتر امیر اصلان افشار و بویژه اردشیر زاهدی که مرتباً بین این کشور و سویس که مادر بیمارش در آنجا بود ، رفت وآمدداشت. شاه به هردو محبت واحترام داشت و با آنان ساعتها گفتگومی کرد. به روایت هردو به نویسنده این سطور، شاه روزی به اردشیر

گفت «اگر شمارا نخست وزیر می کردم کشته شده بودید.» واردشیر جواب داده بود: « شاید . ولی لاقلاً می جنگیدم و کشته می شدم». پاسخی که تقریباً به طور مستقیم انتقاد از خود شاه واطرافیانش بود که تسلیم آمریکایی ها و آخوندها شدند. محمدرضا پهلوی سکوت کرد . چیزی نگفت. خودش نیز درآن زمان برهمین گمان بود ودرچند مصاحبهٔ مطبوعاتی آن را به شکل های مختلف بیان داشت.

به هرتقدیر اقامت شاه وشهبانو درباهاماس نمی توانست ادامه یابد. نه خودش می خواست ونه مقامات این کشور که درحقیقت نظر آمریکا وانگلیس رابازگو می کردند.

دراینجابود که اردشیرزاهدی باردیگر سررشتهٔ کارهارا به دست گرفت. به شاه توصیه کرد که به مکزیک برود ودرآنجا مقیم شود. شاه پذیرفت. اردشیر عازم مکز یک شد وبارئیس جمهور آن کشور لوپز پورتیو که دوست او بود ملاقات کرد. پورتیو شامی به افتخار او که دیگر « کسی» نبود ترتیب داد و شخصاً نامه ای به شاه نوشت وازاو برای مسافرت به مکزیک واقامت درآنجا دعوت کرد. ظاهراً آمریکایی ها نیز مخالفتی نکردند. مکزیک ازایران دوربود ورفت وآمد ایرانیان به آنجا دشوار. واشنگتن هنوز نمی خواست مسئله ای برای رژیم ی که ساخته وپرداختهٔ خودش بود و بزودی بهای گران آن را پرداخت، فراهم شود.

درمکزیک زاهدی دو یا سه دیداردیگر بارئیس جمهوری آنجاداشت واحتمالاً با مشورت او بود که شهر زیبای کوئر ناواکا رابرای اقامت شاه ایران برگزید. اردشیر شخصاً به آنجارتفت و سه خانه برای این کار انتخاب کرد؛ ویلای بزرگی با باغی مصفا برای اقامت شاه. ویلای دیگری در کنارآن برای مهمانان احتمالی

^[1] آزادی شماره ۱۸۸ سال شانزدهم فصلی م

***در ۲۴ اکتبر عمل جراحی توسط گروهی که پزشک معالج آمریکایی شاه آنان را نمی شناخت انجام شد. و گویا اشتباهی بود. یعنی احتمالاً برای تسریع در پایان زندگی شاه صورت گرفت !**
*** هامیلتون جُردن به اتفاق چندتن از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت خارجهٔ آمریکا اقلاً دوبار به دیدار شاه آمدند وازاو خواستند که به آمریکا بر گردد و خود را زندانی کند تا کار تر بتواند گروگانهارا پس بگیرد و در جریان مبارزات انتخاباتی برگ بزرگی بر زمین زند . اما شاه نپذیرفت.**

وویلا ی ساده تر اما مناسبی برای خدمتکاران. دوساختمان اول، در بن بست ی قرار داشتند که حفاظت از آنها بسیار آسان بود و پلیس شهر نیز با آن موافقت کرد.

روز دهم ژوئن ۱۹۷۹ شاه و همراهان بایک هواپیمای کوچک که اجاره کرده بودند وارد پایتخت مکزیک شدند. البته رئیس جمهوری در آنجا نبود. اما رئیس کل تشریفات ومقامات عالی رتبه مکزیک از پادشاه ایران استقبال کردند و آنها به اقامتگاه خود از جمله ویلا ی گل سرخ که برای محمدرضا پهلوی انتخاب شده بود راهنمایی شدند. کوثر ناواکا شهر زیبای کوچکی بود در یکصد کیلومتری پایتخت مکزیک که همواره مورد توجه برجستگان آن کشور و ممالک دیگر بود. شاه آرامشی نسبی یافت. بعد از چند روز برای تشکر به دیدار رئیس جمهوری رفت و دو یا سه ملاقات خصوصی دیگر نیز داشتند. اردشیر زاهدی از دور مراقب آنها بود و مرتباً بین سویس و مادر بیمارش و مکزیک می رفت و می آمد.

در اواخر اقامت مکزیک بیماری شاه آشکار شد. جراید بین المللی از آن سخن گفتند و مسئلهٔ ادامهٔ معالجات مطرح شد. در اطراف او گروهی راعقیده براین بود که در مرکزیک عمل جراحی لازم انجام شود. ولیعهد (والاحضرت رضا) ، اردشیر زاهدی وخانم دکتر لیوسا پیرنیا پزشک خانوادگی شاه و همسر وفرزندانش ، شخصا از چند بیمارستان بازدید کرده و آنها را مجهز به وسایل لازم برای عمل جراحی تشخیص دادند اما بقیه عقیده داشتند که آمریکا مطمئن تر است. کارتر اجازه نمی

***در ۲۴ اکتبر عمل جراحی توسط گروهی که پزشک معالج آمریکایی شاه آنان را نمی شناخت انجام شد. و گویا اشتباهی بود. یعنی احتمالاً برای تسریع در پایان زندگی شاه صورت گرفت !**
*** هامیلتون جُردن به اتفاق چندتن از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت خارجهٔ آمریکا اقلاً دوبار به دیدار شاه آمدند وازاو خواستند که به آمریکا بر گردد و خود را زندانی کند تا کار تر بتواند گروگانهارا پس بگیرد و در جریان مبارزات انتخاباتی برگ بزرگی بر زمین زند . اما شاه نپذیرفت.**

داد ولی سرانجام تسلیم کسانی شد که باور داشتند این رویه، وی را متهم به مشارکت در قتل محمدرضا پهلوی خواهد کرد. سرانجام در شامگاه ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ شاه بیمار و همراهانش با یک هواپیمای اجاره ای عازم نیویورک شدند و پس از تحمل توقفی طولانی در سر راه که ضرورتی نداشت واحتمالاً به دستور کاخ سفید برای اهانت به محمدرضا پهلوی و آزار او بود در سحرگاه ۲۳ اکتبر وارد فردگاه «لاگاردیا» شدند. قرار بود سفرشان محرمانه بماند و به شاه نام جعلی «دیوید نیوسام» یک صاحب منصب عالیرتبه وزارت امور خارجهٔ آمریکا داده شد. اما هنگامی که گروه مسافران به خانهٔ شاهدخت اشرف رسیدند چندصد

روزنامه نویس وفیلمبردار در برابر آن اجتماع کرده بودند. واضح است که دولت آنان را آگاه ساخته بود وقصد آزار شاه بود. ناچار همه راهی «نیویورک هاسپیتال» شدند و بیمار در آنجا بستری شد. از فردای آن روز گروه تظاهر کنندگان علیه شاه در برابر بیمارستان هیاهو می کردند و هنگامی که طرفداران وی نیز می خواستند خودی نشان دهند پلیس با خشونت آنان را متفرق کرد. حتی سیدهای گل بی شماری را که برای شاه فرستاده می شد پلیس ضبط می کرد.

در ۲۴ اکتبر عمل جراحی توسط گروهی که پزشک معالج آمریکایی شاه آنان را نمی شناخت انجام شد. و گویا اشتباهی بود. یعنی احتمالاً برای تسریع در پایان زندگی بیمار!



***در ۲۴ اکتبر عمل جراحی توسط گروهی که پزشک معالج آمریکایی شاه آنان را نمی شناخت انجام شد. و گویا اشتباهی بود. یعنی احتمالاً برای تسریع در پایان زندگی شاه صورت گرفت !**
*** هامیلتون جُردن به اتفاق چندتن از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت خارجهٔ آمریکا اقلاً دوبار به دیدار شاه آمدند وازاو خواستند که به آمریکا بر گردد و خود را زندانی کند تا کار تر بتواند گروگانهارا پس بگیرد و در جریان مبارزات انتخاباتی برگ بزرگی بر زمین زند . اما شاه نپذیرفت.**

اردشیر زاهدی از این جریان ها به دور بود. از سویس دائماً مراقب اوضاع واحوال بود ولی دیگر کاری از دستش بر نمی آمد. سرانجام، پس از نشیب وفرازهای بسیار که جای روایت آنها در این مقاله نیست و به تفصیل در همهٔ وسایل ارتباط جمعی دنیا منعکس می شد که خود من هم بطور مستند در دو کتابِ شرح داده ام شاه را که عملاً زندانی دولت کارتر بود به یک پایگاه نیروی هوایی در تکزاس به نام Lackland منتقل کردند وبه اتفاق شهبانو در اتاقی که پنجره های آن نردهٔ آهنی داشت جای دادند. سروصدا واعتراض شهبانو که به دوستانش درواشنگتن و نیویورک تلفن زد، باعث شد که آنان را به ویلا ی کوچک ساده ای منتقل کنند که لااقل شاه بتواند برای هواخوری در فضای مجاور آن چند قدمی راه برود.

در روز ۴ نوامبر در حالی که وضع بیمار اندک اندک رو به بهبودی می رفت یک گروه چپ گرا موسوم به دانشجویان خط امام سفارت آمریکا رادر تهران اشغال کردند و دیپلمات های آمریکایی را به گروگان گرفتند. این نخستین عملیات گروگان گیری به وسیلهٔ یک دولت در تاریخ بود و ۴۴۴ روز به درازا کشید. آزادی گروگان ها از این پس به صورت بزرگترین مسئله سیاسی کارتر ودولتش درآمد. فضاحت لشکر کشی آمریکا برای آزادی آنان که نشان از بی اطلاعی و ندانم کاری بود بروخامت اوضاع افزود. خمینی ودولتش برای رهایی گروگانها ، تحویل شاه را به جمهوری اسلامی و استرداد ثروتش را می خواستند ولی نمی دانستند



که این ثروت کجاست و میزانش چیست؟ پس ناچار فشار آمریکا بر شاه افزوده شد. واشنگتن می خواست شاه را به کشوری دیگر منتقل کند اما به جایی که کاملاً تحت نفوذش باشد و دستوراتش را اطاعت کنند. در این گیرودار دعوت نامهٔ چائوشسکو دیکتاتور رومانی به شاه رسیدوبه تزلزل موقعیت آمریکا افزود. شاه تایوان وآفریقای جنوبی و شیلی را رد کرد و سرانجام به پاناما رضایت داد. در اینجا اردشیر زاهدی باز وارد معرکه شد و به اتفاق ولیعهد (رضا) به آن کشور رفت که محل مناسبی برای محمدرضا شاه و همسرش پیدا کند. او بارتیس جمهوری بی قدرت پاناما روابطی دوستانه داشت. او زاهدی و والاحضرت رضارا به شام دعوت کرد وبه آنان احترام بسیار گذاشت. ژنرال توریکسوس دیکتاتور واقعی پاناما، در میان ضیافت پیداشد وبه زاهدی گفت که برای پذیرایی شاه آماده است. زاهدی و رضا پهلوی خانهٔ تابستانی متعلق به گابریل لوئیس جزیره کونتا دورا را انتخاب کردند که کاملاً مجهز ومناسب بود وروابط دوستانه زاهدی با صاحبخانه سبب شد که او بلافاصله رضایت دهد. اوضاع افزود. خمینی ودولتش برای رهایی گروگانها ، تحویل شاه را به جمهوری اسلامی و استرداد ثروتش را می خواستند ولی نمی دانستند

خود را باز یابد و برای چند روزی چنین نیز شد. اما فشار آمریکا برای تسلیم شاه به رژیم خمینی با امید باز پس گرفتن گروگانها روز بروز افزایش می یافت. در چند مرحله تلفن های اقامتگاه شاه را قطع کردند. سپس نامه هایی که برایش می رسید دیگر به وی نمی دادند. هامیلتون جُردن رئیس کارکنان کاخ سفید وهمه کاره کارتر به اتفاق چندتن از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت خارجهٔ آمریکا اقلاً دوبار به دیدار شاه آمدند وازاو خواستند که به آمریکا برگردد وخود را زندانی کند تا کار تر بتواند گروگانهارا پس بگیرد و در جریان مبارزات انتخاباتی برگ بزرگی بر زمین زند . اما شاه نپذیرفت. انورالسادات در این گیرودار عمل بزرگ دیگری از خود نشان داد و به پیشنهاد دولتش مجلس ملی مصر از شاه ایران دعوت می مسافرت به مصر رسماً دعوت کرد. این بار نه تنها رئیس جمهوری بلکه ملت مصر از شاه ایران دعوت می کرد. تودهنی بزرگی برای کارتر بود. شاه می دانست که این کشور تنها پناهگاه واقعی برای اوست اما تردید می کرد چرا که بهانهٔ دیگری به دست مخالفان دوست خود خواهد داد و این نکته را می دانست. چندی پیش تند نویس مذاکرات تلفنی کارتر با سادات انتشار یافته بود مطالعهٔ آن پستی

و کوچکی رئیس جمهوری بزرگ ترین قدرت جهان و بزرگواری و جوانمردی رهبر مصر را نشان می داد. سرانجام تصمیم شاه شاید از ناچاری ، قطعی شد. هواپیمایی از مصر برای انتقالش به آن کشور به فرودگاه بین المللی پاناما آمد. اما می بایست شاه با هلی کوپتر جزیرهٔ کونتادورا را ترک کند. آمریکایی ها ودولت دست نشاندهٔ آنان پرواز هلی کوپتر را ممنوع کردند. ناچار دیوید راکفلر هلی کوپتر شخصی خود را فرستاد که مخالفت با آن میسر نبود. شاه وشهبانو با آن از محل اقامت خود خارج شدند.

در تمام فیلمهای خبری جهان دیدیم که این مرد بیمار و رنجور چگونه دوان دوان خود را از هلی کوپتر به هواپیما رساند. هواپیما می بایست برای بنزین گیری در فرودگاه جزیره آمور توقفی کوتاه داشته باشد. مقامات این جزیره که قسمتی از خاک سرزمین پرتقال است، اطلاع دادند که برای « عرض ادب»

به دیدارش خواهند آمد. شاه که بالباس خواب استراحت می کرد به سرعت لباس پوشید و شاهانه آنان را پذیرفت و تشکر کرد. اما طیاره پرواز نمی کرد . به دعوت یا توصیهٔ آمریکا هواپیما را هفت ساعت در فرودگاه متوقف کردند که شاید واشنگتن و تهران بتوانند در شرایط مبادله شاه باگروگان ها به راه حل نهایی برسند. اما خمینی ویزدی وبنی صدروقطب زاده و بزرگان هریک در گوشه ای در خواب بودند و اتخاذ تصمیم نهایی میسر نشد. هواپیما را نیز نمی شد بیشتر نگاه داشت. سادات در انتظار بود. سرانجام پرواز انجام شد. در روز ۲۴ مارس ۱۹۸۰ شاه به قاهره رسید و رئیس جمهوری مصر در فرودگاه به استقبالش آمده بود. زندگی وسرانجام مرگ شاه در قاهره چند ماهی به طول انجامید وبا نشیب وفرازهای بسیار از لحاظ وضع مزاجی او همراه بود که دربارهٔ آن بسیار نوشته اند وجای روایت آنها در این مقاله نیست. خود من

دوبار در مدت اقامت شاه به دیدارش در قاهره رفتم که بار اول چند روز در کاخ قبه که محل اقامتش بود ساکن بودم وساعتها با هم به پیاده روی در باغ کاخ می پرداختیم. سخنان بسیار از او شنیدم که قسمتی از آنها را در کتابهای مختلف نقل کرده ام و بقیه به علت های مختلف قابل تکرار نیست. هفته های اول اقامت شاه در کاخ قبه با آسودگی نسبی همراه بود. سپس وضع وحالش به وخامت گرائید. دوبار در بیمارستان بوسیلهٔ پزشکان فرانسوی، مصری وآمریکایی تحت عمل جراحی قرار گرفت که بی حاصل بود ونمی توانست جز این باشد. این روزها را تقریباً همیشه اردشیر زاهدی در کنارش بود. سرانجام در سحرگاه ۲۷ ژوئیه محمدرضا پهلوی درگذشت. دکتر لیوسا پیرنیا که با مهربانی وفداکاری یک آن از شاه دور نمی شد حلقهٔ ازدواج او را از انگشتش بیرون کشید و به شهبانوداد. پرستار مصری چشمانش را بست.

پایان غم انگیز آخرین شاهنشاه ایران که برای کشورش آرزوهای دور دراز در سر داشت اینگونه رقم خورد.





مجید زندیه

شعرای نام آور ایران

این است که به عقل و علم عقیده مند است که این همان باورایرانیان است. سنائی خود را منبع شعورو عقل ومنطق می دانست وازخرافات گریزان بود وانسان عاقل و با خرد را حلال مشکلات می دانست.

هرچه درزیر چرخ نیک وبدند خوشه چینان خرمن خردند.

و یا:

هست اعضاء چو شهر پیشه وران عقل دستور ودل دراو سلطان
او رشادت را ارج نهاده و به تن ارج می دهد. در کتاب «حدیقه» می گوید:

بد شود دل چو تن تباه بود ظلم لشکر زضعف شاه بود

دیگرازخصوصیات شعری سنایی انتقادهای تیزوتند او از اوضاع واحوال اجتماعی ورجال عصر خوداست. ناصر خسرو هم گهگاهی ازاین انتقادها دراشعارش داردولی تیزیِنی سنایی دراشعارش کاملاً محسوس است

عالمان بی عمل از غایت حرص و اَمَل خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند خون چشم پیوگان است آنکه در وقت صبح مهتر آن دولت اندر چام وسافر کرده اند خیام(متوفی حدودا قبل از ۵۳۰ه.ق.)
او را می توان بزرگ ترین رباعی سرا دانست . هرچند عطار قبل از او دارای رباعیاتی است ولی خیام و بینش او دراشعارش دارای بُدی وسیعتر است که مسائل فلسفی رادررباعیاتش منظور کرده است. خاقانی او را مردی خردمند می داند . این نکته را باید خاطر نشان کرد که در جهت انتصاب بعضی ازرباعیات به او شک وتردید وجوددارد.

ابوالفرج رونی(متوفی ۴۹۱ه.ق.) شاعری است که سبک مخصوص اشعاران این دوره دارای سبکی هستند در اشعارشان هم سبک خراسانی دیده می شود و به این دسته از شاعران می پردازیم:
سنائی(متوفی به سال ۵۴۵ ه.ق.) وی دارای غزلیات ، قصائد ومثنویات است. او اولین شاعری است که مطالب عرفانی رادرشعر خود وارد کرد.

مهمترین اثر مکتوب او «حدیقه الحقیقه» است که مورد توجه صوفیه ومولانا جلا ل الدین بلخی قرارداشت. اودر اشعارش بیشتر به پندواندرز وموعظه شرعی و دینی می پردازد بطوریکه شعرای دیگر مثل خاقانی و نظامی دربعضی موارد او را الگوی خود قرار داده وبه تمجید از او پرداخته اند.

استاد شفیعی کدکنی سنائی را یک شاعر «دوران ساز» Epoch Maker می داند واستاد فروزانفر او را شاعری می داند که با تسلط و تکمیل عرفان شرعی ودینی در اشعارش چه از نوع قصیده و چه مثنوی و چه غزلیات دارای ابتکاری است که حافظ این طرز غزلیات رابه اوج رسانیده است. یکی از ویژگی های اشعار سنائی

به خوددارد.
زبانی مشکل ولغاتی مهجور و پراز واژه های علمی. می توان گفت اولین شاعری است که اصطلاحات علمی رادر اشعارش بکار گرفته است. استاد شفیعی کدکنی در مورد او می گوید:« علت اصلی این پگرایش دربکاربردن لغات علمی و گرایش علمی او در پردازش اشعارش حکایت از فرهنگ علمی روزگار شاعر می کند.

عمق بخارایی(۴۵۰–۵۴۲ ه.ق.) انوری او را « استاد سخن» خوانده است. از او بیش از هفتصد بیت باقی نمانده است. استاد ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات جلد دوم او را صاحب سبک خاص می داندومی نویسد:« او درقصاید خودراه تازه ای را که عبارتست از وصف خیالات شاعر به نحوی که به آنها جنبه حیات وحرکت و تکلم داده شود پیش گرفته»

از دیگر شاعران این سبک واین دوره باید از : **رشیدالدین وطواط**(وفات ۵۷۳ ه-ق.) و **ظہیر فاریابی** (وفات ۵۹۸ ه.ق.) که هم سبک خراسانی و هم سبک عراقی در اشعارش بسیار دیده می شود نام برد. جمال الدین اصفهانی(وفات ۵۸۸ه.ق.) که سبک او همان سبک سنایی و انوری است نیز از آنهاست. استادفروزانفر درمورد جمال الدین اصفهانی می گوید:« در میان شاعران این دوره تنها اوست که سعی دارد قصیده را به غزل نزدیک سازد» وی خود را نمایندهٔ سبک عراقی می داند و خطاب به خاقانی می گوید:

هنوز گویند گان، هستند اندر عراق که قوهٔ ناطقه، مدد از ایشان بَرَد
که منظور او از «هنوز» اشاره به



خوداوست.

انوری(وفات ۵۸۳ه.ق) بزرگترین شاعر این دوره است.
قصاید او نشانگر سبک دورهٔ سلجوقی است وخود را بر ترازفرخی و عنصری می داند. چنانکه گوید:

لیک از انصاف خواهی هیچ حاجت نیست

تا طریق فرخی گویی و طرز عنصری



در اشعار انوری لغات علمی فراوانی بکاررفته است. دارای غزلیاتی است که به زبان ساده و همه فهم سروده شده است. استاد ملک الشعرای بهار برکسانیکه انوری را در کنار فردوسی و پسعدی قرار می دهند معترض است چنانچه در ادعای حرف خویش گوید:

من عجب دارم از آن مردم که هم پهلونهند

در سخن فردوسی فرزانه را با انوری
انوری هر چند باشد اوستادی بی بدیل کی زند با اوستاد طوس لاف همسری
از مشخصات بارز اشعار انوری مضمون آفرینی و استخراج معانی نوین از آیات قرآن و بعضی مطالب عادی است.

ادامه دارد.

دیدنیهای ایران زمین

حلقه گمشده بشر، تمدن اسرار آمیز جیرفت

در پنج هزار سال پیش در منطقه ای در ایران که اکنون کویر است، دریاچه ای به وسعت دریای خزر وجود داشته است. توصیف این دریا در نوشته های باستانی آورده شده، و در این منطقه یکی از قدیمی ترین تمدنها شکل گرفت. که بی شک همان تمدن پیشرفته و افسانه ای آرته یا آراتا است که سالها باستانشناسان بدنبال آن می گشتند. تمدن چگونه کشف شد

در دهه هشتاد خورشیدی پس از دو سال خشکسالی در منطقه کویری کرمان، سیل

عظیمی در هلیل رود که در جنوب کرمان واقع شده، جاری می شود که به سبب شدت زیاد، هر چه بر سر راهش قرار داشته را با خود می برد. با شسته شدن خاکهای کویری در منطقه جیرفت به ناگهان و به شکل اتفاقی بقایای یک تمدن عجیب و بسیار قدیمی نمایان می شود که تا قبل از آن هیچ کس از این تمدن خبری نداشت.

پس از بررسی و کاوش های انجام شده مشخص شد که این تمدن حتا سروده شده است. استاد ملک الشعرای بهار برکسانیکه انوری را در کنار فردوسی و پسعدی قرار می دهند معترض است چنانچه در ادعای حرف خویش گوید:

من عجب دارم از آن مردم که هم پهلونهند
در سخن فردوسی فرزانه را با انوری
انوری هر چند باشد اوستادی بی بدیل کی زند با اوستاد طوس لاف همسری
از مشخصات بارز اشعار انوری مضمون آفرینی و استخراج معانی نوین از آیات قرآن و بعضی مطالب عادی است.

نونوشته شود.

تاراج آثار باستانی

بعد از کشف آثار کهن و باستانی از میان گل و لای سیل بطور تصادفی مردم محلی به این آثار دست پیدا نمودند.پس از مدتی این آثار توسط مردم محلی وبه سبب بی توجهی مسئولین، و اقدام دیر هنگام مسئولین، هم چنین قرار گرفتن در مسیر قاچاقچیان هرویین افغانی، و فقر شدید مردم منطقه ، بعد از حدود یکسال، بیشتر آثار به سرقت رفت و گروههای بزرگ مردم به این منطقه سرازیر شدند و سه گورستان و تمام قبرهای آن به شکل کامل غارت شد به طوری که در کاوش های بعد از تاراج، حتی



یک استخوان در این گورستان یافت نشد. و تمام قبرها و اشیایی که یافته بودند، توسط قاچاقچیان و مردم تخلیه شده بود و این بزرگترین غارت آثار باستانی در تاریخ باستان شناسی جهان بود. گرچه تعدادی از آثار باستانی این منطقه بعد ها از برخی قاچاقچیان کشف و ضبط گردید. تمدن گمشده آراتا(آرته)

تمدن باستانی آرتا از تمدن های ثروتمند عهد کهن است .به باور پرفسور یوسف مجیدزاده باستانشناس، تمدن جیرفت همان تمدن آراتا می باشد. در سالهای اخیر تلاش هایی برای رمز گشایی خطوطی که از لوح های بدست آمده



اشرف حمیدی



انجام شده است، مانند مقالاتی از فرانسوا دسه، جی پی بالسو، سورنا فیروزی، و...کتاب آژیده مقدم. نتایج بدست آمده حاکی از آن است که قدمت این تمدن به پنج هزار سال پیش یعنی سه هزار سال قبل از میلاد مسیح بر می گردد.

تمدن جیرفت در کجا قرار دارد

این تمدن باستانی در استان کرمان، شهر جیرفت و در نزدیکی خرابه های به جا مانده از شهر باستانی دقیانوس است.

شهر دقیانوس - در شمال شهرستان جیرفت قرار دارد.که مربوط، به دوران سلجوقیان است و در آن روزگار جزؤ بزرگترین شهرها محسوب می شده است. این محوطه با نام {محله کمادین} در خرابه های شهر قدیم، مربوط به دوران پیش از تاریخ است. و در تاریخ ۲۴ شهریور سال ۱۳۱۰ به سبب اینکه این منطقه دارای قدمت باستانی بود، با شماره ثبت ۵۲به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسید.(ویکی پدیا).

گرچه که تا قبل از آمدن سیل هلیل رود آثار باستانی چندانی در این منطقه کشف نگردیده بود.و اکنون نیز کاوشگران هنوز موفق نشده اند به بخش عمده ای از منطقه و زیگورات بزرگی که هنوز در زیر خاک مدفون شده دست پیدا نمایند.(تصویر سمت راست)

جمعیت جیرفت در سر شماری سال ۱۳۹۵ برابر با ۱۳۰۴۲۹ نفر بوده است.

خبرگزاری های ایران از شهر جیرفت به عنوان هند کوچک، بهشت کشاورزی و کالیفرنای ایران یاد می کنند.

کیومرث‌مبشری-آلمان

از کتاب هنوز منتشر نشده‌ی «حقیقت‌شناسی در ارزش‌های معنوی.»

موضوع این نوشت:

پیدایش، تکامل، زیست

***حیات در شکل بقا یابنده، ضرورتی بود که تنها زمین بختِ بر خور داری از آن‌را یافته است.**

*** امروزه نظام چهارمیلیارد و اندی ساله‌ی انتخابِ طبیعی با چالش کاملاً متفاوتی روبرو است.**

چارلز داروین، فیلسوف و زیست‌شناس قرن نوزده، با توجه در چگونگی پیدایش و تکامل و رشد، هم‌چنین زاد و زیست گونه‌های مختلف موجودات زنده به‌بررسی در منشأ انواع، تیره و نژاد و نسل موجودات پرداخت، و علم زیست‌شناسی را در روندِ تکاملِ پس از پژوهندگان پیشینی اعتباری نو بخشید. آن‌چه که در روزگار خود اندیشه و توجه بسیاری را برانگیخت و زمینه برای روشن‌داشت و نگرشِ آیندگان فراهم ساخت.

در بخشی از نگرشِ تکاملیِ او چُنین می‌خوانیم:

[... تمامی گیاهان و جانوران امروزی از گونه‌های قدیمی و ابتدایی‌ترین تکامل‌زیستی پدید آمدند. آیا آفریدگاری یک‌بار و برای همیشه موجودات را اندکی با هم متفاوت آفرید یا آن‌که تکاملی صورت گرفته است؟... مفهوم تکامل، ثمره‌ی انتخاب طبیعی است. این‌امکان نیز هست که طبیعت«انتخاب طبیعی» خود را کرده و در دورانی بسیار دراز انواع تازه‌ای از گیاهان و جانوران را پدید آورده باشد. در کشمکش حیات، موجوداتی که بهتر از دیگران خود را با محیط سازش دادند، زنده ماندند و نژاد را تداوم بخشیدند. این‌امر بی‌گمان بر اثر انتخاب طبیعی است زیرا چنان‌که عوامل بازدارنده در طبیعت نمی‌بود، تنها یک‌نوع گیاه یا حیوان در سراسر جهان گسترش می‌یافت. البته انواع مختلف است و به‌این‌وسيله تعادل یکدیگر را نگه می‌دارند. تنازع بقا غالباً در میان انواع بسیار مشابهِ

بی‌نهایت شدید است زیرا می‌باید برای غذای واحدی بجنگند. هرچه تنازع بقا شدیدتر باشد، تکامل انواع تازه بیش‌تر روی خواهد داد. در نتیجه آن‌دسته از موجوداتی که به‌بهترین وجه خود را با طبیعت سازش دادند، ماندند و بقیه از میان رفتند... گل‌ها در رنگ‌های شگرف می‌درخشند و عطر مست‌کننده می‌پراکنند تا حشرات را که وسیله برای گرده‌افشانی‌اند، برانگیزند و به‌سوی خود جلب کنند. پرندگان با نغمه‌های گوش‌نشین و نوای دلنواز و شور آفرین می‌کوشند با جذب جفت، نوع خود را تداوم بخشند. اما گاو نر خونسرد یا افسرده‌حالی که به‌گاوهای ماده توجه و علاقه نشان ندهد، به‌کار تبارشناسی نمی‌آید، زیرا با چنین ویژگی نسل آن گاو بی‌تردید قطع می‌گردد. یگانه فایده‌ی گاو نر در پهنه‌ی حیات رسیدن به‌بلوغ جنسی و تولید مثل و حفظ نژاد و نسل است. بنابراین موجوداتی که به‌هر دلیل نتوانند «ژن» خود را به‌دیگری منتقل سازند، همیشه از بین می‌روند و نژاد پیوسته پاک می‌شود... مقاومت در برابر انواع بیماری‌ها در واقع یکی از مواهبی است که تیره‌های باقی‌مانده بیش و بیش‌تر به‌دست می‌آورند و در خود نگه می‌دارند. در نتیجه‌ی این‌انتخاب دایمی موجوداتی که خود را با محیط و موقعیت بومی سازش دادند، در دراز مدت، بهتر توانستند نژادشان را تداوم بخشند... انسان و میمون انسان‌نما روزگاری از نیای مشترکِی تکامل یافتند، یعنی پیدایش انسان از حیوان، حیوان از نبات، و نبات از جماد. پرندگان در مقطعی، از خزندگان جدا شدند و

بخش اول

گزارش‌ها، نزدیک به‌چهار میلیارد و شش‌سَد سال از عُمَر زمین می‌گذرد که با گذر از دوره‌ای دراز آهنگ و بی‌حیات توانست باپیدایش نخستین تک‌سلولی به‌انتخابِ طبیعیِ او را در سِوی تکامل روان دارد. در چُنین گزینهِ‌ای هیچ آفریننده‌ی هوشمندی نبود تا به‌حیات پویایی دهد. حیات در شکل بقایابنده، ضرورتی بود که تنها زمین بختِ برخورداری از آن‌را یافته است. به‌نقل از یووال نوح هرازی نویسنده‌ی کتاب انسان خردمند، «زرافه‌ی گردن‌دراز در نتیجه‌ی رقابتِ زرافه‌های نخستین پدید آمدند، و نه بر اثر هوس وجودی هوشمند. زرافه‌های اولیه که گردن درازتری داشتند، به‌خوراک بیش‌تری دسترسی و در نتیجه بیش از زرافه‌هایی که گردن کوتاه‌تر داشتند زاد و ولد کردند. نه زرافه‌ها و نه هیچ موجودِ دیگر گمان نداشتند گردن دراز برخی را به‌دسترسی به‌برگ‌های نوک درختان توانا می‌کند، پس بگذارید گردن‌ها را دراز کنیم! نظریه‌ی داروین برای توضیح این‌که چگونه زرافه‌ها گردنی دراز پیدا کردند، نیازی به‌فرض وجوِدِ طراح هوشمند ندارد. مهم‌تر آن‌که میلیاردهاسال امکانی برای طراحی هوشمند وجود نداشته، زیرا هوشی نبود که طراحی کند. موجودات ذره‌بینی که چندی تنها موجودات زندهٔ محیطِ زیستی اقیانوس، نخستین دوزیستان به‌خشکی خزیدند... به‌این‌ترتیب تکامل جهت و مسیری گرفت که در آن، طی میلیون‌هاسال جانداران و جانوران دستگاه عصبی پیچیده و مغزی بزرگ و تکامل یافته‌تر پیدا کردند. به‌همین‌سبب به‌این‌سبب ام‌توان یقین‌داشت هیچ حیات تازه‌ای، حتا چیزی از قبیل یک‌باکتری و یا ویروس جدید پدید نمی‌آید. کل حیات بر زمین، قدمتی بس دیرینه دارد. مثلاً شجره‌نامه‌ی فیل و کوچک‌ترین باکتری به‌عنوان دو موجود زنده یک اندازه است. فیل و انسان تودهای انباشته‌از تک‌سلولی‌ها هستند و هر سلول دارای همان مادّه‌ی موروثی که به‌صورتِ رمز

مجازاتی، قوانین انتخاب طبیعی را نقض می‌کنند...». در جای دیگر می‌گوید:«اگر بشر در این‌فاصله خود را از صفحهٔ روزگار محو نکرد، نتیجه‌ی انقلاب علمی بود و چیزی بسیار فراتر از یک‌انقلاب تاریخی صرف، شاید هم مهم‌ترین انقلاب زیستی از دورهٔ پیدایش حیات تا کنون بر کرهٔ زمین... گزارش‌های علمی نشان از آن دارند که یکی از اصلی‌ترین پرسش‌ها در مورد حیات، کدگذاری‌های ژنتیکی هر موجود در«دی. ان. ای» اوست و به‌عمل‌کردهای شیمیایی در درون هر موجود زنده نسبت داده می‌شود. عمل‌کردِ «ریبوزوم‌ها» است و اطلاعات موجود در«دی.ان.ای» که به‌فرایندهای حیاتی تبدیل می‌شوند. بنا بر پژوهش‌ها هر ریبوزوم به‌زبان ساده، اندامک پیچیده‌ای از جنس پروتئین تعریف شده که به‌میزان بی‌شمار در سلول وجود دارند و نقش مهمی در رمزگشایی پیام‌های ژنتیکیِ ذخیره در«ژنوم» را با تبدیل به‌اسیدهای آمینه و پروتئین دارند، هم‌چنین کنترل فرآیندهای شیمیایی و درون‌سلولی در تمامی موجودات زنده برعهده‌ی آن‌ها است. ریبوزوم‌ها همان‌اندازه که نقش کلیدی در حیات دارند، هدف اصلیِ داروهای آنتی‌بیوتیک جدید محسوب می‌شوند... پژوهش‌ها ضمن نشان‌دادن شکل ریبوزوم، عمل‌کرد آن‌ها را در مقیاس اتمی برآورد کرده و دانشمندان با استفاده از روشِ بلورنگاری و تابش اشعه‌ی ایکس، توانسته‌اند موقعیت هر یک از صدها هزار اتم تشکیل‌دهنده‌ی ریبوزوم را نقشه‌برَداری کنند... در هر سلول زنده، مولکول‌های مارپیچ و بلند«دی. ان. ای» وجود دارند که تمامی اطلاعات و نقشه‌ی ساختاری و فعالیتی در انسان، حیوان، گیاه و باکتری را در خود ذخیره دارند. مولکولِ «دی. ان. ای» منفعل است و اگر در کار نباشد، حیات هم وجود نخواهد داشت. بنا بر گزارش‌های پژوهشی، ریبوزوم‌ها هم‌چنین با اطلاعات پنهان و فعالیت پیوسته‌ی خود می‌توانند«دی. ان. ای» را با

تولید پروتئین به‌فرآیندی حیاتی تبدیل کنند. مانند هموگلبین برای انتقال اکسیژن، یا پادتن برای نظام ایمنی بدن، و یا هورمون‌هایی مانند انسولین و کلاژن برای پوست و یا آنزیم‌های شکننده‌ی مولکول‌های قند در بدن و ده‌ها هزار پروتئین گوناگون که هم در شکل و هم در عمل‌کرد متفاوت‌اند. ریبوزوم‌ها حیات را در مقیاس شیمیایی تولید و همواره کنترل می‌کنند. درک ژرف‌ترین عمل‌کردهای ریبوزوم، مرحله‌ای مهم در درک علمی حیات است و از هر نوع اطلاعات و دانش جدید می‌توان به‌سرعت در کاربردهای عملی از آن‌ها سود جُست. بسیاری از داروها و آنتی‌بیوتیک‌ها، با جلوگیری از عمل‌کرد ریبوزوم‌ها، می‌توانند باکتری مهاجم فرآینده‌ی بیماری‌های گوناگون را درمان کنند. لازم به‌اشاره است‌که نمونه‌آوری‌هایی که پراکنده به‌نگر می‌رسند، در هدف برنماییِ چگونگی پیدایش آن‌گونه که علم شناخته در فرآیندی ادامه‌دار و توان‌نافرسا سرانجام روزی خواهد توانست بزرگ‌ترین پیروزیِ خود را در تاریخ تکاملِ اندیشه‌ی بشری جشن بگیرد.»

در برآیند زمان، از پیدایش تا چگونگی‌های تکامل و زیست که هر یک تاریخچه‌ای جداگانه دارند، نشان از تغییری بارز دارند. پیش از داروین، دانشمندان و پیش‌تر ارسطو و دیگرانی به‌این‌مهم پرداختند. ارسطو در کتاب متافیزیک، این‌مهم را با مثال‌های گوناگون موردِ اشاره قرار داده و به‌اندیشه در باره‌ی چیستی و چرایی‌های شناخت علت و علل پرداخته و بر آن‌که بیِ بَردِ طبیعت، باشندگان و شونده‌های طبیعی را چه‌علت یا علت‌هایی پدید می‌آورد، می‌پویاند و آن‌گاه نیست و نابود می‌گرداند، و یا چه چیز هستی و حیات را می‌پاید و با چه نیرویی در رویدادها نگه می‌دارد و این‌چرخه چرا بازتکرار می‌شود؟ یک‌فرض موضوع محرک‌ها، این‌که هر محرکی با حرکتِ خود باشنده

را به‌حرکت درآورده و متحرک می‌سازد. البته نه به‌صورت ضرورت، بلکه افزوده، یعنی آن‌چه که از ذات طبیعت بر می‌آید. با این نتیجه‌گیری که هرآینه محرک از تحرک باز ایستد، همه‌ی هستنده و باشنده‌ها نیز با ایستایی محرک از حرکت باز خواهند ایستاد. با رشد علم تمامی فرضیه‌ها به‌تدریج مورد بازنگری قرار گرفت و بسیاری از دیدگاه‌ها ناگزیر با علم در حال انتشار دوباره تعریف شدند. نگاه ارسطو بر این بود که: تحرکِ محرک نه از خودش، و نه افزوده، بلکه عملی ضروری است. بنابراین، چیزی توانِ پویاندن می‌یابد که پویایی خودش در عمل به‌نتیجه رسیده و ثبات‌پذیر باشد. در مثال ارسطویی آن‌چه در طبیعتِ خود گرم یا سرد باشد، فقط توان دارد گرمی یا سردی پس بدهد. گرما یا سرما تنها توانش گرم و سردشدن را از قوه به‌فعل در می‌آورد. بنابراین هیچ باشنده‌ای در این فرضیه نمی‌تواند محرک خودش باشد. مثال می‌آورد که به‌این می‌ماند یک‌چیز مشخص هم‌زمان هم گرم باشد و هم گرم نباشد، یا هم سرد باشد و یا سرد نباشد؛ و این ممکن نیست. نمونه‌ی دیگر[نم] در ماهیتِ آب است‌که جدا از آن مفهوم طبیعی ندارد. محرک وجودیِ آب و نم بدونِ یکدیگر ممکن نیستند، زیرا نتیجه هرچه باشد ویژگیِ آب را نخواهد داشت. آب فقط می‌تواند در شکل موجودِ خود نم پس بدهد و به‌آن‌وسيله ویژگیِ ماهیتیِ خود را اثبات کند. چُنان‌که حرکتِ محرک در طبیعتِ خود ضروری و از خودش باشد و نه افزوده به‌وسيله‌ی محرک دیگر، در آن‌صورت چُنین محرکی ناگزیر است هم خاستگاه تحرک باشد و هم پذیرنده‌ی آن، و این‌امر ناممکن است. ارسطو در جای دیگر می‌افزاید اگر حرکت را مکانیکی و تغییر مکان در فضا بدانیم، چُنین حرکتی، کلی‌ترین و عمومی‌ترین حرکت ماده خواهد بود که نسبت به‌دیگر حرکت‌های مادهٔ ساده‌تر، کلی‌تر و عمومی‌تر **بقیه در صفحه ۴۶**

^[1] از نیای مشترکِی تکامل یافتند، یعنی پیدایش انسان از حیوان، حیوان از نبات، و نبات از جماد



الهه خوشنام – آلمان

گفتگویی با ایرج جنتی عطایی ترانه سرا و نمایشنامه نویس *

ا-خ: میدانیم که شما در خانواده‌ی هنرمندی بزرگ شده‌اید، ولی از کی خودتان حس کردید که این جوانه‌های شعری و اندیشه‌های تئاتری که سالهای سال با آن سرگرم بوده‌اید، در شما دارد می‌جوشد؟

ایرج جنتی عطایی: خیلی خردسال بودم. پدر من با اینکه شغلش ربطی به هنر نداشت و درجه‌دار نیروی هوایی بود، اما به خانه که برمیگشت، تار و یا فلوتش را برمیداشت و اندوه، خستگی و رنجش را به زبان موسیقی ترجمه میکرد و من هم دورادور گوش میکردم و دورادور به من هم سرایت کرد.

او خیلی دوست داشت که من ویولون بزنم. جالب است که دیگران فرزندانشان را مجبور میکردند که پزشک یا مهندس بشوند، پدر من، مرا مجبور میکرد که ویولون بزنم و همانطور که آنهایی که مجبور شدند پزشک بشوند، نشدند، من هم در زمینه ی ویولون زدن!

اما چون پدر وقتی میزد، نیازمند به کار بردن واژه بود تا حس و حالش را فریاد کند یا بخواند، دست به دامن غزل میشد و غزل میخواند.

غزل را بر مبنای ملودی ای که به ذهنش میآمد، تکه پاره میکرد و میگفت. من هم به هرروی متوجه شدم جهانی وجود دارد، غیرواقعی، در کنار جهان بیرحم واقعی.

ا-خ: از آن غزلها، چیزی یادتان هست؟

معمولاً غزلهای استاد شهریار را زمزمه میکرد یا عماد خراسانی، رهی معیری و... به هرصورت، علاقه مند شدم که من هم شروع کنم به بیان حس و برداشتم از پیرامونم، به وسیله ی واژگان. باور نمیکنید، اما

او به شدت من را مسخره میکرد.

ا-خ: چرا؟

ا-ج: خب ایده آل و اوج گزینش او در زمینه ی شعر و واژگان، شهریار، عماد خراسانی و رهی بودند و من که بسیار خردسال هم بودم، فکر میکنم ۸–۹ سالم بود، طبیعی است آنچه مینوشتم، به هرصورت باعث تمسخر میشد، وای به حال آنکه با آن مترها هم میزان نمی‌بودند. اما آرام آرام من لُج کردم و گفتم باید بر پدرم پیروز شوم که او دیگر مرا مسخره نکند.

ا-خ: پس ما باید مدیون پدر باشیم.

ا-ج: آره. یادم میآید مقداری که ورزیده تر شدم، مطالعه کردم، تجربه کردم و بزرگتر شدم، شیوه و شگردی را آموختم و آن این بود هر آنچه مینویسم، نخست به پدرم، به عنوان تازه ترین اثر یکی از آن شعرایی که او دوست میداشت، معرفی کنم. و آنوقت که او میگفت: «به به، به به، یاد بگیر!» میگفتم: پدر جان، ببخشید، معذرت میخواهم، ولی این اثر مال من است. بعد او کمی فکر میکرد و میگفت: «متوجه شدم، که اشکالاتی دارد». یادش به خیر!

بله؛ اینجوری، آرام آرام این شد زندگی و کار من.

ا-خ: شما در آغاز به دانشکده ی هنرهای دراماتیک رفتید و آنجا بیشتر کار تئاتر میکردید و نه ترانه سرایی. همینطور است؟

ا-ج: بله.

ا-خ: این تئاتر بود که شما را به طرف ترانه سرایی سوق داد؟ یا اینکه نه؛ ذوق ترانه سرایی از اول در شما بود؟

ا-ج: به هررو، ما ملتی هستیم شعرسلار و احتمالاً ۹۹ ونیم درصد ایرانیها، نزدیکیشان را به هرگونه هنری با شعر شروع کرده اند. حال تعریف شعر چیست یا چه نوع

شعری، بحث اینجا نیست.

اما من به دلیل باز پدرم که در رادیوی نیروی هوایی، به عنوان درجه دار کار صدابرداری میکرد، با تئاتر آشنا شدم. به این ترتیب که نیازمند کسی شده بودند که نقش کودکان را بازی کند. یادم هست، زنده یاد خسرو شریفپور، دوست پدرم که بعدها دوست و مشوق من شد، نمایشی را در باره زندگی کوروش کبیر ساخته بود و اجرا میکرد و خود او هم نقش کوروش را بازی میکرد. میخواستند خردسالی کوروش را کسی بازی کند و به دنبال من فرستادند و از آنجا من متوجه شدم که هنری به اسم تئاتر وجود دارد و جلب و جذب آن شدم و ادامه دادم. به هررو تحصیلات دانشگاهی من هم در ایران، تئاتر بود.

ا-خ: اولین تئاتر شما کی به صحنه آمد؟

ا-ج: من اول بازی میکردم. همانطور که گفتم در خردسالی بازی میکردم. بعد به نوشتن پرداختم. نخستین نمایشی که خودم نوشتم، نمایشی است به اسم «گره، مرداب، انتظار» که دوست نازنینم، کارگردان درخشان، فرهاد مجدآبادی به عنوان اولین کارش و کار من، در کارگاه نمایش در تهران کارگردانی کرد و از آنجا دیگر کار تئاتر شروع شد.

ا-خ: تمسخری که با «شکوه» به ستایش تبدیل شد. ولی اول ترانه تان منتشر شد.

ا-ج: بله؛ من خیلی جوانتر بودم که ترانه ام منتشر شد.

ا-خ: گویا در ۱۷ یا ۱۸ سالگی، درست است؟

ا-ج: فکر میکنم همینطور باشد.

ا-خ: اولین ترانه‌ی شما کدام بود؟

ا-ج: آرام آرام که به فراموشی

نزدیک میشوم، شک هم با آن میآید. همیشه تصور غالب این بود که نخستین کاری که به صورت حرفه ای از من منتشر شده، «گل سرخ» است. اما بعد دیدم که احتمال دارد «برگشته مزگان» باشد که خواننده ی بسیار خوب و پیشکسوت، عارف، اجرا کرده بود.

ولی پیش از آن به صورت غیرحرفه‌ای، کارآموزیهایی کرده بودم و روی ملودی آهنگساز و نوازنده ی آن دوران رادیو، سلیمان اکبری که در ارکستر «شما و رادیو» کار میکرد. آکوردهئون و پیانو میزد و آهنگ هم میساخت، ترانه ای به اسم «شکوه» ساخته بودم که بدون اینکه من بدانم، یعنی خبر داشته باشم که بخش خواهد شد، جمعه‌ای در کنار پدر و مادر نشسته بودم، در برنامه ی «شما و رادیو»، خانم الهه در مصاحبه ای که در برنامه ی آقای شاهرخ نادری داشت، اعلام کرد که ترانه ی جدیدی دارد که آهنگ آن از آهنگساز خوب و صاحبنام، آقای سلیمان اکبری است و ترانه ی آن هم از جوانی به اسم ایرج جنتی عطایی است.

آنجا بود که من تنها درخششی که برایم به وجود آمد، در چشمان پدرم بود که به نوعی اعلام می‌کرد که دیگر مرا به مسخره نخواهد گرفت.

ا-خ: از «شکوه» چیزی به یادتان هست؟

ا-ج: نه؛ من متأسفانه هیچوقت کارهایم به یادم نمیانند. شاید به دلیل آنکه فرصت نشده مرور کنم و پس از اجرا همگان مرور کرده اند و خوانده اند و اجراهای خودشان را ارائه داده اند، دیگر حافظه ی من این آموزش را ندید که حفظ بکند.

در حالی که پیش از آن، من تقریباً همه ی آثار شعر کلاسیک ایران را که منتشر شده بود، حتی به صورت کتابهای غیرچاپی و خطی، حفظ بودم. من حتی میدانستم که فلان مصراع از کدام شاعر است، در چه دوره ای آن را گفته و در چه حد و در کجا چاپ شده است و به چاپ چندم رسیده است. ولی نمیدانم

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

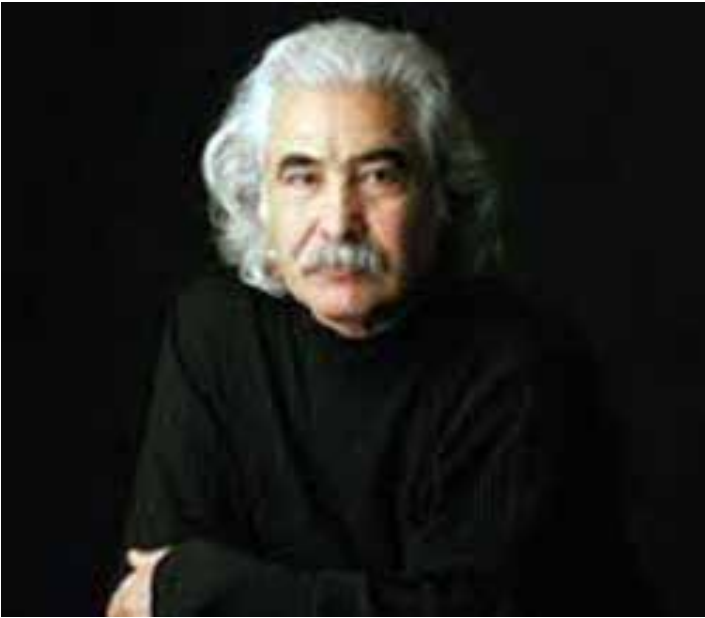
ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:

ا.خ:

ا.ج:



به استودیوی «طنین» رفتید. چگونه شد که سروکار شما به استودیوی «طنین» افتاد و یارانی را که بعدها همه با هم بودید و کار کردید، در این استودیو پیدا کردید؟

ا-ج: یکی از شانسهای من در همان دوران این بود که با درخشانترین آهنگساز آن دوره ی پاپ موزیک ایران، زنده یاد، پرویز مقصدی، هم‌ترانه شدم. تیمی بود که ایشان آهنگسازیش را انجام میداد و من ترانه اش را مینوشتم. حتی در آن زمان، برای اولین بار، دفتری خصوصی و مستقل باز شد که او و من باز کرده بودیم و در آنجا پیانو بود و فضای خلوت و سالمی بود که کار میکردیم. ترانه هایی مانند: آن «گل سرخی که دادی/ در سکوت خانه پژمرد» یا ترانه‌های دیگری که خواننده هایی مانند ویگن و عارف، پیشکسوتان آن دوران میخواندند در این دوره ساخته شده اند.

در همین دوره قرار شد که برای خواننده ای که دختر جوانی بود و تا آن زمان از خواننده‌های دیگر تقلید میکرد و خود او مستقلاً ترانه ای نخوانده بود، کاری درست کنیم که ترانه ی «قصه ی وفا» را روی ملودی نوشتم. آن موقع روی ملودی ترانه نوشته میشد. هنوز ما به این شیوه نرسیده بودیم و در حقیقت عادت نکرده بودیم که میشود نخست ترانه را نوشت و بعد بر محمل ترانه، ملودی را ساخت.

برای ضبط این ترانه به استودیوی رفتیم که اسم آن استودیوی «طنین» بود. در آنجا من با آموزگار بزرگ ترانه، زنده یاد تورج نگهبان آشنا شدم که نیمیدانستم یکی از شرکای اصلی آنجاست. بعد هم با زنده یاد پرویز خان اتابکی، آهنگساز بسیار خوب و فرهیخته آشنا شدم و با هم کار کردیم.

چون پرویزهای برجسته ی زیادی وجود داشتند: پرویز وکیلی، ترانه سرای بزرگ، پرویز مقصدی، پرویز اتابکی، پرویز یاحقی و... پرویزها کم نبودند، بنابراین، هرکدام را ما باید به نوعی جدا میکردیم که منظور کدام پرویز است. سهم زنده یاد پرویز اتابکی شده بود «پرویز خان». برای اینکه او نسب قاجار را هم داشت و نوه ی اتابک اعظم بود و خانی به او میآمد.

با پرویز اتابکی کارهایی مانند: «همخونه»، «عروسک شکسته» را ساختیم و به این شکل بود که من وارد فضای طنین شدم و همیشه وامدار تورج نگهبان نازنین هستم که اگر نمیخواست که من وابشکفم و کار ترانه را جدی بگیرم، میتوانست مانند بدجنسهای دیگری که در حرفه های دیگری وجود دارند، بدون اینکه من یا کس دیگری متوجه بشود، کاری کند که پای من قطع شود و به شرکت و بنیاد و نهادهی که او یکی از صاحبان آن بود، نروم. ولی او همیشه تشویق کرد و همیشه جا داد که من تلاش کنم.

«ما به هم محتاجیم/ مثل ماهیا به آب/ مثل آدم به هوا

✽ این مصاحبه را چندی پیش خانم الهه خوشنام برای صدای آلمان انجام داده است. این روزها که متأسفانه ایرج جنتی عطایی دچار بیماری بسیار پیشرفته آلزایمر است ماهنامه آزادی اقدام به بازنشر آن می کند .
باین امید که ایرج جنتی عطایی با پیشرفتهای علمی که در زمینهٔ مهار آلزایمر کشف شده و می شود سلامت خود را بازیابد.

آزادی

آزادی

آزادی

^[1] آزادی

خیالبافی های دستاربندان

تیمور شهابی



آمده بود ولی دولت از آن کاملاً آگاه بود.

شادروان امیرعباس هویدا حدود پنجاه سال پیش هشدار داده بود که خطر کمبود آب و برق گریبانگیر مملکت خواهد شد و به همچنین در یک بررسی توسط استادان دانشگاه پهلوی شیراز از آن به عنوان یک تهدید امنیتی یاد شده بود. بد نیست سری به روایات دولت آخوندی در مورد بحران آب بزنیم. اصولاً وجود نحس رژیم آخوندی و مبانی زندگی امت فلکزده بر پایه دین و مذهب مشتی عرب پابرنه هزار و چهارصد سال پیش است که با باورهای شیعه من درآوردی نیز قاطی و قوز بالا قوز شد. حالا نتیجه‌اش اینست که امروز می‌بینیم. بدین معنی که هر حرکتی و هر رفتاری باید بر مبانی اصول شرعی باشد که اصلاً و ابدا ربطی به جریانات دنیای نورسیده امروزی بویژه با علم و دانش ندارد و بطور کلی از مرحله پرت است. ابلهی به اسم رضا سپهوند، عضو کمیسیون انرژی طویله شورای اسلامی، گفته که بیش از ۸۰ درصد آب کشور در بخش کشاورزی مصرف می‌شود و فقط ۱۰ درصد به بخش خانگی می‌رسد. البته بخاطر تحریم‌ها و طرز فکر دولتمردان قوم یأجوج مأجوج، کشاورزی ایران مدرنیزه نشده و هنوز به روش‌های سنتی وابسته است یعنی آبیاری دیمی و حفر بی‌رویه چاه‌های غیرمجاز و سیاست‌های اشتباه در بخش کشاورزی که موجب از بین رفتن سفره‌های زیرزمینی و منابع آبی شده است. چندین سال است که هواشناسی جمهوری ملایان از

کمبود ریزش باران هشدار داده است و مسئولان کشور که به لطف ائمه و رمل و اصطربلاب، علم غیب دارند ، راز آنرا کشف کرده و برایش مداوا دارند که چیزی جز دسیسه‌های دشمن و توهم نیست. طبق ادعای رسانه کیهان ۷۵ شرکت اسرائیلی در ترکیه ابرهای مدیترانه را منحرف می‌کنند تا باران ایران را بدزدند، تکرار همان ادعای مقام‌های پدافند غیرعامل که از روی ناچاری خیالبافی می‌کنند.

از طرفی دیگر هم امامان جمعه در راستای تحقیق امت فلکزده، بالای منبر می‌روند و نسخه می‌پیچند که نماز باران و استغفار و صحیفه سجادیه راه‌های حل بحران آب است. طبق گزارش رسانه ایسنا تقریباً نه سال پیش معصومه ابتکار رئیس سازمان محیط زیست با آخوندی به محمود رضا جمشیدی رئیس حوزه علمیه خواهران کشور!!! دیدار کرد و به منظور توسعه فرهنگ محیط زیست منطبق با مبانی اسلامی تفاهم نامه همکاری علمی، فرهنگی و تبلیغی امضاء و منعقد کرد. بعله همین خانمی که از دیوار سفارت مردم رفت بالا و بقیه ماجرا. حالا یکی نیست بپرسه که رییس حوزه جهلیه خواهران چرا مرد است؟ بعدش درباره کدام مبانی فرهنگی اسلامی حرف میزنند؟ لابد از احکام تخیلی و بول وغایط امام راحل و یا ملا محمد باقرمجلسی؟

زمانی که پیشرفته ترین وسائل فضایی نمایانگر وسعت بی پایان کهکشان است این ابلهان، حماقت را ترویج می‌کنند، خب دست

خودشان نیست چون از همان روز اول از این خزعبلات در گوش آنان زیاد خوانده‌اند. مشکلات کشور یا به گردن دشمن و یا الگوی مصرف مردم است. چاره کار هم که معلوم است. برای مثال، ابلهی به اسم محمد صادق معتمدیان استاندار تهران در جلسه بررسی تنش آب گفت که بیست درصد از مشترکان آب در تهران فاقد پمپ و مخزن ذخیره آب هستند که با توجه به تعدیل فشار آب، این موضوع نیازمند توجه ویژه و برنامه‌ریزی دقیق است. ترجمه منظور استاد ما از تعدیل فشار آب اینست که چون ما هیچ صلاحیت دیوان‌سالاری نداریم و در حل مشکلات درمانده‌ایم، مجبوریم فشار آب را کم کنیم که به زبان دولتی می‌شود تعدیل!!! حالا اگر هم مردم پمپ و مخزن ذخیره داشته باشند مشکل کم آبی حل می‌شود؟ مسئولان محترم آنها را به جرم احتکار آب جریمه نمی‌کنند؟

حماقت این جماعت متعصب جاهل انتهایی ندارد. انزوای بین‌المللی و لگدپرانی به عالم و آدم، سوزاندن سرمایه‌های مالی و انسانی برای برنامه هسته‌ای، نابودی محیط زیست، پرورش گروه‌های تروریستی در منطقه ، تحریک امت مسخ شده و یهودستیزی که همه بر مبنای باورهای ضدبشریست. اینها چاره‌ای جز جیره‌بندی آب و برق و گاز و بنزین و یا تعطیلی صنایع و ادارات و نهادهای آموزشی ندارند ولی در عوض هی خالی می‌بندند که ما امنیت و حراست داریم .

دست مهر ایزد بر فرزندان دلیر ایران، روح جانباختگان شاد و آرام ، پادشان جاودانه باد. به امید آزادی ایران و ایرانی از دست ضحاکان و دشمنان.



بالا نگر

پاداشنی به همت والای ما نبود بگذاشتیم جمله که یارای ما نبود یک ز آن میان براست چوسودای مانبود

بیرون شدم که خانه دگر جای مانبود فریادناکسان بُدوآوای ما نبود جای تأمل من و امای ما نبود تسلیم اهرمن شد و هم‌رای ما نبود یک چشم حق طلب به تماشای مانبود خانه خراب، خانه بیارای ما نبود این مرگبارخانه که مأوای ما نبود هرچیزبود، مرشدو مولای ما نبود هر جای کسر بودی و کسرای ما نبود خون ریختن که معنی ومعنای ما نبود خون امیدوار.... تمنای ما نبود بالا نگر که جامه به بالای ما نبود پاداشنی به همت والای ما نبود بگذاشتیم جمله که یارای ما نبود یک ز آن میان براست چوسودای مانبود

هوشنگ دانا- پاریس ۱۹۹۲



زنده یاد دکتر طلعت بصری

چهرهٔ شیرین در منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی

شیرین پس از مدتها دوری و چشیدن تلخی هجران همینکه خسرو را آسان مست دید یکباره از پای درآمد:

ز بیهوشی زمانی بی خبر ماند
بهوش آمد به کار خویش درماند
با خود اندیشید:

که گر نگذارم اکنون در وثاقتش
ندارم طاقت زخم فراقش
وگر لختی ز تندی رام کردم
چو ویسه در جهان بدنام کردم
خسرو چون نزدیک شد ننگهبانان پیش دویدند و گوهرها نثار راهش کردند:

ملک بر فرش دیباهای گلرنگ
جنیبت راند و سوی قصر شد تنگ
اما در را به روی خود بسته یافت متعجب:

رقیبی را بنزد خویشتن خواند
که ما را نازنین بر در چرا ماند
چه تلخی دید شیرین در من آخر
چرا دربست از اینسان بر من آخر
درون شو گونه شاهنشه غلامی فرستادست نزدیکت پیامی

که مهمانی بخدمت می گراید
چه فرمایی در آید یا نباید
درم بگشای کاخر پادشاهم
به پای خویشتن عذر تو خواهم
تو خود دانی که من از هیچ رای
ندارم با تو در خاطر خطایی
بباید با منت دمساز گشتن
ترا از دیده نتوان باز گشتن
وگر خواهی که اینجا کم نشینم
رها کن کز سر پایت ببینم
خسرو با چنین ناله و زاری برای آن ماه بام نشین پیام می‌فرستاد و شکرلب می‌نشست و آه می‌گفت
ماهر و کنیزی کاردان را پیش خواند و بدو گفت:

فلان شش طاق دیبا را برون بر
بزن با طاق این ایوان را برابر
بنه در پیشگاه وشقه در بند
پس آنکه شاه را گو کای خداوند
که گر مهمان مایی ناز منمای

بهر جا کت فرود آرم فرود آی
صواب آنست که امروز را در این منظر بنشینی تا به موقع خود گستاخانه به زمین بوسی آستانت آیم:

بگویم آنچه ما را گفت باید
چو گفتیم آن کنیم آنکه که شاید
کنیز از در بیرون می‌رود و پیام سیمبر را به خسرو می‌رساند و باز می‌گردد. شیرین:

فرو پوشید گلناری پرندی
بر او هر شاخ گیسو چون کمندی
کمندی حلقه وار افکنده بر دوش
ز هر حلقه جهانی حلقه در گوش
سرآغوشی بر آورده به گوهر
به رسم چینیان افکنده بر سر
سیه شعری چو زلف عنبرافشان
فرو آویخت بر ماه درخشان
نشاط دلبری از سر گرفته
طمع داری به کبک کوهساری
اگر مهمان منی در این جایگه
پذیرفتمت و چون کنیزان به خدمت ایستاده‌ام:

حدیث آنکه دربستم روا بود
که سرمست آمدن پیشم خطا بود
چومن خلوت نشین باشم تو مخمور
ز تهمت رای مردم کی بود دور
حق اینست که پیری چند هوشیار
برگزینی و به قصرم فرستی تا مرا
با مهد خسرو آیین به شبستان
شهریاری آرند، اگر سر آن داری
که چون غافلان مست مرا همچون گل بیویی و به دوراندازی، من ره سپر این راه نیستم :

توبا شکر توانی کرد این شور
نه با شیرین که بر شکر زند زور
شیرین چون دو دلبر داشتن را
طریق یکدلی نمی‌داند به پرویز می‌گوید

رها کن نام شیرین از لب خویش
که شیرینی دهانت را کند ریش
تو از عشق من و من بی نیازی
بمن بازی کنی و عشقبازی
مزن شمشیر بر شیرین مظلوم

ترا آن بس که بردی نیزه در روم
مرا از روی تو یک قبله در پیش
ترا قبله هزار از روی من بیش
اگر زیبا رخی از کنارت رفته
زیباتر از او هزاران غزال مشکین
موی در مشکوی داری من باید:
شوم در خانه غمناکی خویش
نگه دارم چو کوهر پاکی خویش
گل سرشوی از این‌معنی که پاکست
به‌سر بر می‌کنندش گرچه خاکست
همه شب مرغ و ماهی را آسایش
است و مرا لحظه‌ای آرامش نه :

تو در خرگاه و من در خانه تنگ
ترا روزی بهشت آمد مرا سنگ
بگو تا خط مولایی دهم باز
اگر گوشم بگیری تا فروشی
کنم در بیعت بیعت خموشی
وگر چشمم کنی سر پیش دارم
پس این چشم دگر در پیش دارم
مرا هم جان تویی هم زندگانی
گر آخر کس نمی‌داند تو دانی
به تن با دیگری خرسند بودم
ز دل با جان ترا در بند بودم
اگر کامی زدم در کامرانی
جوان بودن چنین باشد جوانی
شیرین لعبت طاوس پیکر از درج
لؤلؤ مهر شکر برداشت و سخنانی
نگارترین از نقش دیبا از لبان
عقیقی فام روان ساخت :

مرا در دل ز خسرو صد غبار است
ز شاهی بگذر آن دیگر شمار است
هنوزم ناز دولت می‌نمایی
هنوز از راه جاری در آبی
هنوز در سر از شاهی غرور است
هر روز کین غرور از عشق دور است
در این گرمی که باد سرد آید
دل آسانست با دل درد باید
نیاز آرد کسی که عشقباز است
که عشق از بی‌نیازان بی‌ناز است

دهان جز من از جام لبت دور
سر جز من ز طوق غیغبت دور
لبانت گرچه زهر ناب دارد
گذر بر چشمه نوشاب دارد
نمی‌گویم که بر بالا چرایی
بلا بنمای چون بالا نمایی
ترا سهی سروی بالا بلند است
به بالاتر شدنت دلپسند نیست

مرا، به قصرت خوان و نثار
اشکم بین، تو که گنج قارون به
پایم افشاندی چرا چون قارون به

دمنوش‌های گیاهی

این فصل به جزئیات داده‌های مربوط به دمنوش‌های گیاهی می‌پردازد. این فصل به بخش‌هایی تقسیم شده است که شامل موارد زیر است: ده ماده‌ی مهم دمنوش گیاهی برای زندگی سالم، ادویه‌هایی که می‌توان اضافه کرد؛ سه دمنوش گیاهی محبوب برای سلامتی بهتر، که شامل رویوس، هانیبوش و جینکو می‌شود؛ ریشه قاصدک و کاسنی به عنوان جایگزین قهوه؛ جای یربا ماته؛ سایر گیاهانی که می‌توانند به دمنوش گیاهی تبدیل شوند و فواید آنها برای سلامتی؛ و گیاهانی که باید از آنها اجتناب کرد.

همانطور که در فصل ۱ توضیح داده شد، دمنوش‌های گیاهی جای واقعی نیستند، اما بسیاری از گیاهان را می‌توان دم کرد و مانند جای نوشید. این ترکیبات فواید مختلفی برای سلامتی دارند. اکثر دمنوش‌های گیاهی حاوی کافئین نیستند.این یک واقعیت شناخته شده است که انسان‌ها بیش از دو هزار سال است که برای لذت بردن و سلامتی بهتر، دمنوش‌های گیاهی می‌نوشند. احتمالاً از زمانی که برخی از اجداد باستانی کشف کردند که عقیقی فام روان ساخت :

مرا در دل ز خسرو صد غبار است
ز شاهی بگذر آن دیگر شمار است
هنوزم ناز دولت می‌نمایی
هنوز از راه جاری در آبی
هنوز در سر از شاهی غرور است
هر روز کین غرور از عشق دور است
دریغ‌کین غرور از عشق دور است
در این گرمی که باد سرد آید
دل آسانست با دل درد باید
نیاز آرد کسی که عشقباز است
که عشق از بی‌نیازان بی‌ناز است

برای این خوانندگان، این فصل دو برابر آموزنده خواهد بود.

در حالی که اکثر گیاهان دارویی خوراکی حاوی ویتامین‌ها، مواد معدنی و آنتی‌اکسیدان‌ها برای مبارزه با سرطان و سایر بیماری‌ها هستند، برخی حاوی این عناصر در دوزهای غلیظ‌تر هستند، در حالی که برخی دیگر بر یک یا دو جزء تأکید دارند و سایر اجزا را حذف می‌کنند. در زیر لیستی از ده گیاه دارویی آمده است که می‌توان آنها را در جای دم کرد و برای سلامتی بهتر مصرف کرد.

هر گیاه دارویی به روش متفاوتی برای زندگی سالم عمل می‌کند

اگر از قبل با دمنوش‌های گیاهی آشنا هستید، متوجه خواهید شد که چند گیاه محبوب مانند بابونه و نعناع در این فهرست اولیه گنجانده نشده‌اند.

در ادامه‌ی این فصل به آن‌ها پرداخته خواهد شد. از آنجایی که این گیاهان بسیار شناخته شده هستند، تصمیم گرفته شده است که گزینه‌هایی ارائه شوند که به همان اندازه قابل ستایش هستند اما به اندازه‌ی آن‌ها رایج نیستند. می‌توانید گیاهان دارویی زیر را به صورت تکی تهیه کنید یا بسته به نیاز و خلاقیت خود، آن‌ها را با هم مخلوط کنید. برای افزودن طعم تند و حتی فواید درمانی بیشتر، می‌توانید کمی از ادویه‌هایی که در ادامه‌ی این فصل توضیح داده شده است را نیز اضافه کنید. در ادامه‌ی این فصل، درباره‌ی مجموعه‌ای از گیاهان دارویی که می‌توان برای تهیه‌ی دمنوش‌های گیاهی دم

روحپور شیرانی

دمنوش های شفا بخش

کرد، صحبت خواهیم کرد.

شاه‌توت

شاه‌توت‌ها توت واقعی نیستند، بلکه میوه‌ای متراکم هستند که از میوه‌های کوچک زیادی تشکیل شده‌اند. نوع انتهایی آن‌ها می‌تواند در باغ کمی دردسرساز باشد، زیرا ساقه‌هایشان خاردار است و می‌توانند شما را زمین بزنند. با این حال، برگ‌های زیادی جوانه می‌زنند که برای تهیه‌ی دمنوش شاه‌توت نکته‌ی خوبی است، زیرا این قسمت مورد استفاده قرار می‌گیرد

اگرچه میوه شاه‌توت حاوی مقدار زیادی قند طبیعی است، اما هم توت‌ها و هم برگ‌های آن مغذی هستند. آن‌ها حاوی آنتوسیانین‌ها، فولات، ویتامین‌های C و K، منیزیم و منگنز هستند. ثابت شده است که شاه‌توت و برگ شاه‌توت کلسترول را کاهش می‌دهند و رسوبات پلاک را از شریان‌ها می‌زدایند، التهاب را کم می‌کنند و از آسیب رادیکال‌های آزاد که می‌تواند منجر به سرطان شود، جلوگیری می‌کنند. مطالعه‌ای که این ادعاها را تأیید می‌کند، در مجله بین‌المللی عوامل ضدمیکروبی منتشر شده است. آبمیوه و چای تهیه شده از برگ‌ها در طب عامیانه برای درمان اسهال استفاده می‌شود. یک درمان سنتی برای خونریزی لثه، جویدن برگ‌ها است.

گل گاوزبان

نام‌های رایج: نان زنبور، گل شیپوری، گل ستاره‌ای. این گیاه با برگ‌های کرکی و

دمنوش های شفا بخش

گل‌های آبی مایل به بنفش و ستاره‌ای شکل، در زمین‌های بایر می‌روید و به سرعت در باغ تکثیر می‌شود. این گل‌ها انبوهی از زنبورهای عسل را به خود جذب می‌کنند که امروزه با فروپاشی بسیاری از کلونی‌های زنبور عسل، برای بوم‌شناسی مهم است

در کتاب «گنجینه اسرار پنهان و غرورهای دلپذیر» یک کتاب گیاهی انگلیسی قرن شانزدهم، نویسنده ناشناس توصیه می‌کند: «خاصیت دمنوش گل گاوزبان به ویژه در برابر مالیخولیا مفید است؛ باعث آرامش می‌شود.» امروزه ممکن است همه موافق باشند که این گیاه باعث شادی فرد می‌شود، به این معنا که برگ‌های آن تب را کاهش می‌دهد، باعث جاری شدن ادرار در افرادی که در رفتن به دستشویی مشکل دارند، نرم و محافظت از پوست و باعث جاری شدن شیر در زنان شیرده می‌شود. چای گل گاوزبان مخلوط با لیمو، شکر و شاید یک انگشت شراب، گلودرد را درمان می‌کند و پس از یک بیماری طولانی، قدرت را بازبایی می‌کند.

این چای همچنین در موارد بیماری ریوی مفید است، یعنی طبق مطالعه‌ای که توسط محققان دانشگاه تنسی در مجله علمی «پزشکی مراقبت‌های ویژه» انجام شده است. از آنجا که گل گاوزبان باعث تعریق می‌شود، به دفع سموم از بدن کمک می‌کند. در طب طبیعی، گفته می‌شود که گل گاوزبان روحیه را بالا می‌برد و عزم را تقویت می‌کند.

^[1] آزادی شماره ۱۸۸ سال شانزدهم صفحه ۱۸۸

دکتر م. کریمی پور



سرود فتح

«من اینجا ریشه در خاکم
من اینجا عاشق این خاک، اگر آلوده یا پاکم

من اینجا تا نفس باقیست میمانم
من از اینجا چه می خواهم نمی دانم

امید روشنایی گر چه در این تیرگی ها نیست
من اینجا باز در این دشت خشک تشنه می رانم

من اینجا روزی آخر از دل این خاک با دستی تهی
گل بر می افشانم

من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه چون خورشید
سرود فتح می خوانم
و می دانم تو روزی باز خواهی گشت»

این چند بیتی است از سروده زنده یاد فریدون مشیری، یکی از ستارگان معاصر ادب ایران به عنوان « ریشه در خاک.»

اکنون که ایرانیان در ایران مانده از خود می پرسند، چرا ما در این خاک بی برق و بی آب و بی کرامت انسانی مانده ایم، مشیری پاسخی دلچسب وعمیق و غمگین اما پر امید دارد: « من از اینجا چه می خواهم نمی دانم.» اما او می داند که ترک آسان نیست. او می داند که برکندن ریشه آسیب های خانوادگی و اقتصادی و روانی دارد. و او می داند که

چه راه ناهمواریست ترک ریشه و زاییده شدن در خاکی که زبان و فرهنگ آن غریبه است. اما اوچیزی در این مورد نمی گوید.

مشیری در سفری به امریکا و دیداری از دوستی کهن به صحبت می نشینند. آن دوست از مشیری می خواهد که ایران را ترک کند و در امریکابماند. مشیری پاسخ دوست را این گونه، با این سروده، فراهم می کند.

ریشه در خاک

✽ باآنکه مشیری در تیرگی های سرزمینش روشنایی نمی بیند،

اما باز امید واراست.

در زندگی دوستش می یابد. او درمی یابد که زندگی در قهقه با خانواده و بستگان است. وی در می یابد که زیبایی و راحتی محیط زندگی برای او « ریشه » نیست. او می گوید که « در این دشت خشک تشنه » می راند و تا نفس باقیست در اینجا می ماند. اما اوامید را در این دشت خشک می یابد و آن دشت خشک برایش پر آب می شود. اگر چه فکر می کند که در تیره گی های



روشن نیست این دو دوست از چه صحبت کردند، ولی گمان است که مشیری تنهایی دوستش را در خاک امریکا، این جای با شکوه و زیبا و تمیز ،آن جایی که نه برق می رود، نه آب قطع می شود، نه اینترنت از بین می رود، ونه سانسور رفتاری و اجتماعی و جود دارد می بیند . مشیری محیط زیبای‌امریکا را می سنجد، اما در اعماق وجودش، غربت و تنهایی و دوری ازعزیزان را در آن سفر

آشنایی با ادبیات جهان

گشت

«گشت» خطاب به آن است که نجات همه درآن است. « تو» ای آزادی، میلیون ها در سراسر جهان امیدشان به توست که برگردی و زندگی را گل افشان کنی. «آزادی» یعنی انتخاب راه زندگی که هر فرد برای حال و آینده دارد.

«آزادی» یعنی آزادانه همه در کنار هم باانتخاب های فردیشان با کرامت انسانی زندگی کنند. بعد پدر و مادر جاوید برای دیدار پسر و عروس تازه بخت به آمریکا آمدند که یک ماه پیش آنها باشند و سپس به ایران بر گردند. شور بختانه، پس از یک هفته عروس جدید رفتار نا خوش آیند خود را نسبت به پدر شوهر و مادر شوهرش آغاز کرد. هدف اصلی او این بود

که بقولی « گربه را درب حجله بکشد.» و نگذارد والدین جاوید گاهگاهی به آمریکا بیایند. و با فرزندشان دیدار کنند. عروس تازه بسرعت شیفته غرب زدگی شد و شروع به دستکاری ظاهرش کرد

که: «من رویایی دارم...که»روزی ما سیاهان با رنگ پوستمان قضاوت نشویم. من رویایی دارم که همه برادر وار با هم و در کنارهم زندگی کنیم.»

و همان سرود سبب آزادی سیاه بوستان امریکا از بردگی شد.

«من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه چون خورشید
سرود فتح می خوانم
و می دانم تو روزی باز خواهی گشت»

سرود فتح... مانند سرود مارتین لوتر کینگ که در برابر میلیونها سفید پوست و سیاه پوست خواند که: «من رویایی دارم...که»روزی ما سیاهان با رنگ پوستمان قضاوت نشویم. من رویایی دارم که همه برادر وار با هم و در کنارهم زندگی کنیم.»

دکتر منصور سیاوشی

دکترمنصور سیاوشی —اوهایو

اندیشه های ناب

جاوید جاوید جوانی بود که ۴۴ سال پیش در آمریکا بدنیا آمد و در ۲ سالگی با پدر و مادرش به زادگاه پدریش به شهرستان کرمانشاه برگشتند. در کرمانشاه تحصیلات ابتدائی، دبیرستانی، و دانشگاه را تمام کرد. او با دختری از دیار غرب ایران آشنا و خیلی زود ازدواج کرد. جاوید در ۲۵ سالگی به تنهایی عازم آمریکا شد و پس از یکسال همسرش را به آمریکا آورد. این زوج در ابتدا زندگی آرامی با صلح و صفا داشتند. حدود یک سال بعد پدر و مادر جاوید برای دیدار پسر و عروس تازه بخت به آمریکا آمدند که یک ماه پیش آنها باشند و سپس به ایران بر گردند. شور بختانه، پس از یک هفته عروس جدید رفتار نا خوش آیند خود را نسبت به پدر شوهر و مادر شوهرش آغاز کرد. هدف اصلی او این بود که بقولی « گربه را درب حجله بکشد.» و نگذارد والدین جاوید گاهگاهی به آمریکا بیایند. و با فرزندشان دیدار کنند. عروس تازه بسرعت شیفته غرب زدگی شد و شروع به دستکاری ظاهرش کرد چون از باطن تَهی بود. مادیات را بر معنویات برتری می داد و این آغازی بود برای بکارگیری کردیت کاردها، میهمانی های آنچنانی، و پُر کردن کمد لباس هایش از لباس های گران قیمت، کیف ها و کفش های نامدار. به این گونه زندگی خود را ادامه می داد و جیب جاوید شوهرش را خالی می کرد. این زندگی غیر عادی و مسائل مالی آغازی بود برای کشمکش بین این زوج. زندگی اشان با ناگواری ها ادامه داشت و سر انجام بین سال های مختلف صاحب یک فرزند پسر و دختری شدند. گرچه جاوید فردی فروتن، آرام، ومهربان بود، اما

همسرش که همیشه دنبال مادیات و خود نمائی بود کوشش می کرد که بگوید منم از طبقات بالای اجتماع هستم. این روش زندگی که از آغاز پایه هایش ارزان بود ادامه داشت و موزیک مَتن زندگی اشان داد و فریاد این خانم بود که ۸ سال پیش دست دو فرزندشان را گرفت وبه ایران رفت. ارزش معنویات در زندگی فردی و اجتماعی بسیار زیاد است، زیرا به آرامش روان و پیکار در برابر سختی ها در زندگی هر فردی سودمند است. معنویت همراه ارزش هائی مثل مهربانی و گذشت است. این ویژه گی و سرشت نکو به انسان کمک می کند که هدف پسندیده و معنا دار را بزندگی شخص به ارمغان آورد. این روش انسانی که به زندگی معنا می دهد، کاهش دهنده ناسازی ها در روابط است. بسیاریند اشخاصی که بجای معنویات پیرو مادیات زندگی شده اند و گوهر انسانی را پَسوی زشتی و نابودی هدایت می کنند. خردمندترین اشخاص گروهی هستند که معنویات را به مادیات ترجیح می دهند و از ناگواری های زندگی دوری می جویند. شخصی که ادعای هوشمندی و خردمندی می کند و هدفش دنبال کردن تجملات برای زندگی کاذب خویشتن است بزودی در مردابی که در اطراف خود بوجود آورده غرق خواهد شد. جاوید خانه اش سر پناهی بود برای آینده فرزندان بی گناهش. ۸ سال بود که جاوید در آمریکا و دور از فرزندانش زندگی می کرد، اما چون وجدان داشت هر ماه مقدار زیادی از کار کرد خود را برای همسر بیوفا و فرزندانش می فرستاد. از ۳ سال پیش دوری فرزندان و سبک زندگی مادی که همسرش در ایران پایه گذاری

ها و لذت های آن است در اطراف جاوید دیده نمی شد. اَبر هائی آیند و ممکن است در پَس آن بارانی شدید باشد، اما همه این ها زمینه ساز رنگین کمان زندگی جاوید نبودند. در زندگی این جوان که شبیه یک دوربین عکاسی بود یک عشق واقعی و گرمی نبود. زندگیِش مجموعه ای بود از شکست ها و غم که او نتوانست آن ناگواری ها را تبدیل به یک عکس زیبا کند و در قابی جا دهد. او با دوربینِ زندگیِش عکس دیگر که همان همسر دوّمش بود گرفت که باز هم ارزش قاب گرفتن نداشت. آرامش که زیباییِ زندگی است در حیات جاوید بسیار کوتاه بود و هرگز نتوانست طعم آن را در زندگی تلخ خود شیرین کند. آفتاب همیشه به گلی مثل تو جاوید ما، حرارت می دهد که سر از خاک بیرون آورده باشی، اما ایندو بانو از تاریخ ۱۲ آگوست (اوت) امسال ترا مجبور به زیر خاک رفتن کردند. کاش می دانستی مسیر زنگی یک طناب باریک است که این دو همسرت نتوانستند بین شعور و قلبشان تعادل بر قرار کنند و دیدیم پاداشش، از بین بُردن خودت بود. آن لبخندی که برای پنهان کردن دردت می زدی گاهی گواهی می داد که تا چه اندازه در تار این دو پَـ عنکبوت گرفتار شده بودی و چاره ای جز نابود کردنت نداشتی. جاوید همیشه زنده در قلبها، آرام بخواب که ما تماشاگران فیلمِ زندگیت آرامش ترا در زیر خاک بهتر از زنده بودنَد حس کرده ایم.

آزادی: این پیش آمد دردناک را به خانم دکتر کریمی پور و همسرشان دکتر سیاوشی صمیمانه تسلیت می گویم.

آزادی: شماره ۱۸۸ سال شانزدهم صفحه

PAM



علاقه زن

- خانم شنیدم که شوهرتان دیشب دریک تصادف رانندگی مجروح شده خیلی متاسف شدم. -ای آقا دردم را تازه نکنید. کلی پول هم بابت رفوکردن لباسش دادم.



مجردومتاهل

- بیژن خبر عجیبی شنیدم این درسته که توهم زن گرفتی؟ - بله ... خیلی از تنهایی درعذاب بودم. - خوب حالا چطور؟ - حالا یگانه آرزویم این است که چنددقیقه تنها باشم.

دلیل

- شما چرا به زندان افتاده اید؟ - برای اینکه چشمانم نزدیک بین است. - این که دلیل زندانی شدن انسان نمی شود - چرا موقعی که داشتم جواهررازدکان جواهرفروش

می داند؟

- برای این که ازصبح تا شب گریه می کند.

حواس پرتی استاد

خانمی جلوی یکی از استادان دانشگاه را گرفت وگفت: - استاد درست نگاه کنید آیا مرا بخاطر می آورید؟ چندسال پیش شمازمن خواستید که با شما ازدواج کنم. استاد- خوب خانم ازدواج کردید یانه؟

سؤال جالب



ناطق با حرارت تمام مشغول ایراد سخنرانی بود. نطق او مدت مدیدی بطول انجامید بطوری که عده ای را خواب دربربود. بالأخره پس از چندساعت سخنرانی تمام شد و سخنران گفت: - آیا سئوالی هست؟ مردی درحالیکه چشمانش را می مالید گفت: - بله ممکن است بفرمائید ساعت چنداست؟

حلقه گران قیمت

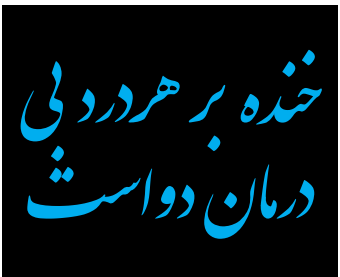
دوستی ازرفیقش پرسید: - ببینم رفیق گران ترین جواهری که تا کنون درعمرت خریده ای چی بوده است؟ - حلقه ازدواجم که بابت آن سی سال است همراهه لاقل هزارتومان برای خرج خوراک و پوشاک زنم پرداخته ام.

بچه وسطی

پسرکوچکی باقیافه ای ناراحت وغمگین در گوشه ای نشسته بود یکی ازدوستانش علت غم واندوه اوراپرسید. پسرک جواب داد: - دلیل ناراحتی من این است که یک برادر ازخودبزرگتر ویک برادر ازخود کوچکتردارم. - این که ناراحتی ندارد. - چرا وقتی که باید درخانه کاری انجام بگیرد همیشه مامانم می گوید دوتا بزرگ ها این کاررا می کنند یا دو کوچکتر باید درخانه بمانند ودرنتیجه من همیشه یا جزو بزرگترها هستم یا کوچک ترها. به این ترتیب همیشه من ازمزایا وامتیازات محروم می مانم.

کلك به مهمان ناخوانده

خانمی از دست میهمان ناخوانده سمجی کلافه شده بود برای دور کردن او حقه ای سوار کرد. یک روز که اورا تادم در مشایعت می کرد گفت: - دوست عزیز دفعه دیگر که مارا مفتخر می کنید باهم تلویزیون تماشاخواهیم کرد. مهمان ناخوانده که به خودوعده غذای لذیذ را می داد گفت: - خیلی خوشوقتم. اما تلویزیون شمارا کی خواهند آورد؟ - ششماه بعد آقای عزیز.



هادی خرسندی

رویای سحر گاهی

سحرم دولت لائیک به بالین آمد گفت برخیز که کابینه بی دین آمد

برو قفلی به در حوزه علمیه بزن و بگو جغد فراری شد و شاهین آمد

گفتمش کبکبه دولت اسلام چه شد؟ گفت خوش باش که آن نفله شد و این آمد

در چمن دوره «خرزهره» سرآمد، هی هی بلبلان مژه: گل سنبل و نسرين آمد

دولت ملّی ما داخلی و خودجوش است نه ز سمت یمن و آندلس و چین آمد!

به مرامی که «سکولار- دموکراتیک» است رأی دادیم و به تأیید و به تحسین آمد

شیخ بدکاره که میرفت ز منبر بالا ناله ای از دو طرف کرده و پائین آمد

گفتم آخوند چسان وارد دولت ها شد؟ گفت با لطف خرافات سلاطین آمد

گفتمش زندگی غیر سیاسی چه شود؟ گفت دنبال خبر باش که شیرین آمد:

«قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام» از همان «میکده» کز جانب قزوین آمد

دیسکوی حضرت معصومه برو جرک برقص دی-جی آنجا شب جمعه پی تمرین آمد

لیک جوگیر نشو، جاده خاکی زنی ای پیاده اگر ت نعمت ماشین آمد!

در دمکراسی پیوسته به لائیسپته بهر هر کار قوانین و موازین آمد

هادیا طبع تو امروز نمیداد جواب خوش به یاری تو آن دوست دیرین آمد*

*سپاس از دکتر ابراهیم هرندي -۲۳ مرداد

برای خوانندگان وفادار ماهنامه آزادی

در این شرائط حسّاس

ملت در این شرایط حسّاس - ازبرق و نان و آب نگوید!

ملت در این شرایط حسّاس - از جنگ و اضطراب نگوید!

ملت در این شرایط حسّاس - از سختی و عذاب نگوید!

عادی است این فشارِ علی الناس - فعلاً، در این شرایط حسّاس

هستی اگر که اهل رسانه - وارونه کن حقیقت اخبار

تیتَر دروغ را گت و گنده - بگذار توی صفحه به تکرار

گر شاعری، بساز قصیده - در مدح بوی خوب لجنزار

چیزی نگو ز عطر گل یاس - شاعر، در این شرایط حسّاس

در روضه خوانی شب جمعه - آقا میگفت بر سر منبر:

آمد امام و در بغل او - مشغول ونگ و ونگ علی اصغر

خنجر کشید پشت سر او - با سورپرایز، شمر ستمگر

رو کرد بهر حضرت ما، آس - ملعون، در آن شرایط حسّاس

دیدند امام جمعه ی تهران - بالا کشیده باغ و زمینی

گفتند این چه پیشنهادی ست؟- به به چه مذهبی و چه دینی!

فرمود امام جمعه که بنده - گیرم، میان شک و یقینی!

چیزی دیگر نمیکنم احساس - لعنت به این شرایط حسّاس

آخوند قلچماق زنی را - با زور برده کنج شبستان

شوهر رسیده است و گرفته - او را بدون پوشش و تنبان

آخوند گفته است ببخشید - این بنده سهو کرده به قرآن

ول کن ترا به حضرت عباس - آنهم در این شرایط حسّاس

خواهی رسی به مسند عالی - نزدیک شو به هرگس و ناگس

هرکس که وعده ی کمک ات داد - بادا که دست او زنی پس

هرچند کرده است جنایت - او را عزیز دار و مقدس

با او رفیق باش و بزن لاس شالوم، در این شرایط حسّاس

هادی دوباره شعر نوشتی - در باب اتحاد کنونی؟

کی میشوی تو بازنشسته؟ - که ننگ این اپوزیسیونی

ما اینهمه کامنت نوشتیم - د. خفّه شو، پدرسگ !

ای شیره ای نشئه ی نسناس - گمشو درین شرایط حسّاس

در این شرایط است که هرکس - میخواهد استفاده ی خود را

در این شرایط است که هرکس - حاکم کند اراده ی خود را

در این شرایط است که هرکس - اسفالت کرده جاده ی خود را

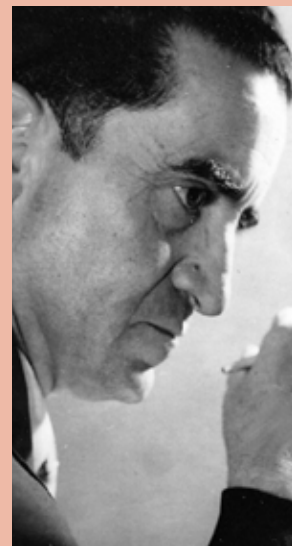
این جمله راست قیمت الماس:- خاصّه در این شرایط حسّاس

در پرنیله شعر و غزل

حسینقلی مستعان

عشق خوبان

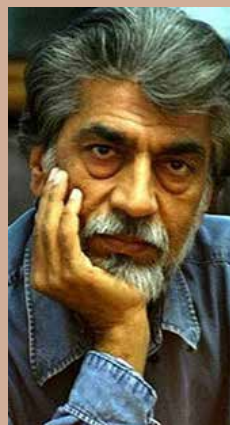
راست گفתי عشق خوبان آتش است
سخت می سوزاند اما دل کش است
من کجا و ترک آن مهوش ، کجا
دل کجا پرهیز از این آتش کجا
شادمانم گرچه در این آتشم
روز و شب می سوزم، اما دل خوشم
از خدا خواهم که افزونش کند
دل اگر دم زد ، پرازخونش کند
کاش از این آتش تو را بودی خبر
با خبر بودی که این بی دادگر
شعله اش هر چند افزون تر شود
سینه از آن هر چند پر خون تر شود
ناله را هر چند سازد زار تر
هر چه دارد دیده را خون بار تر
باغ دل را با صفاتر می کند
مرغ جان را خوش نواتر می کند



قیصر امین پور

گل از دست کسی نیست

وحشت از عشق که نه:
ترس ما فاصله هاست!
وحشت از غصه که نه:
ترس ما خاتمه هاست!
ترس بیهوده نداریم
صحبت از کشتن ناخواسته عاطفه هاست
کوله باریست پرازهیچ که بر شانه ماست
گل از دست کسی نیست
مقصر
دل دیوانه ماست....!



سهراب سپهری

صبح

صبح یعنی پرواز !

قد کشیدن در باد

چه کسی می گوید

پشت این ثانیه ها

تاریک است ؟

گام اگر برداریم

روشنی نزدیک است...



کارو در دریان

مظهر عشق

از بس کف دست بر جبین کویدم
تا بگذرد از سرم، پریشانی من
نقش کف دست! محو شد، ریخت به هم
شد چین و شکن، به روی پیشانی من

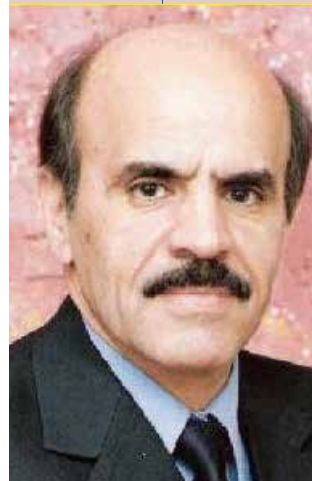
او مظهر عشق بود و من مظهر ننگ
وقتی که فشردمش به آغوشم تنگ
لرزید دلش، شکست و نالید که: آخ...
ای شیشه چه می کنی تو در بستر سنگ؟



مجتبی کاشانی

باز هم مدرسه ای می سازیم

در مجالی که برایم باقیست
باز همراه شما مدرسه ای می سازیم
که در آن همواره اول صبح
به زبانی ساده
مهر تدریس کنند
و بگویند خدا
خالق زیبایی
و سراینده عشق
آفریننده ماست
مهربانیست که ما را به نکویی
دانایی ، زیبایی
و به خرد می خواند



حسین پژمان بختیاری

افسانه عمر

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد
کس جای در این خانه ویرانه ندارد
دل را به کف هر که دهم باز پس آرد
کس تاب نگهداری دیوانه ندارد
در بزم جهان جز دل حسرت کش مانیست
آن شمع که می سوزد و پروانه ندارد
دل خانه عشقست خدا را به که گویم
کارایشی از عشق کس این خانه ندارد
گفتم مه من! از چه تو در دام نیفتی
گفتا چه کنم دام شما دانه ندارد
در انجمن عقل فروشان نهم پای
دیوانه سر صحبت فرزانه ندارد
تا چند کنی قصه اسکندر و دارا
ده روزه عمر این همه افسانه ندارد

خواجوی کرمانی

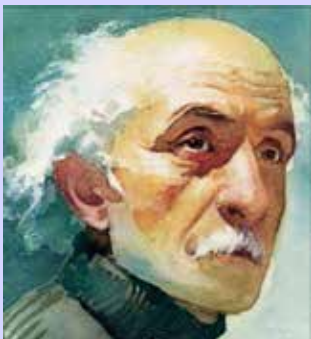
شرط مهربانی

ز تو با تو راز گویم به زبان بی زبانی
به تو از تو راه جویم به نشان بی نشانی
چه شوی ز دیده پنهان که چو روز می نماید
رخ همچو آفتاب ز نقاب آسمانی
تو چه معنی لطیفی که مجرد از دلیلی
تو چه آیتی شریفی که منزله از بیانی
ز تو دیده چون بدوزم که تویی چراغ دیده
ز تو کی کنار گیرم که تو در میان جانی
همه پرتو و تو شمعی همه عنصر و تو روحی
همه قطره و تو بحری همه گوهر و تو کانی
چو تو صورتی ندیدم همه مو به مو لطایف
چو تو سورتی نخواندم همه سر به سر معانی
به جنایتم چه بینی به عنایتم نظر کن
که نگه کنند شاهان سوی بندگان جانی
به جز آه و اشک میگون نکشد دل ضعیفم
به سماع ارغنون و شراب ارغوانی
دل دردمند «خواجو» به خدنگ غمزه خستن
نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی

نیما یوشیج

کاش

کاش تادل می گرفت و می شکست
دوست می آمد کنارش می نشست
کاش می شد روی هر رنگین کمان
می نوشتم : «مهربان با من بمان»
کاش می شد قلب ها آباد بود
کینه و غم ها به دست باد بود
کاش می شد دل فراموشی نداشت
نم نم باران هم آغوشی نداشت
کاش می شد کاش های زندگی
تا شود در پشت قاب بندگی
کاش می شد کاش ها مهمان شوند
در میان غصه ها پنهان شوند
کاش می شد آسمان غمگین نبود
رد پای کینه ها رنگین نبود...



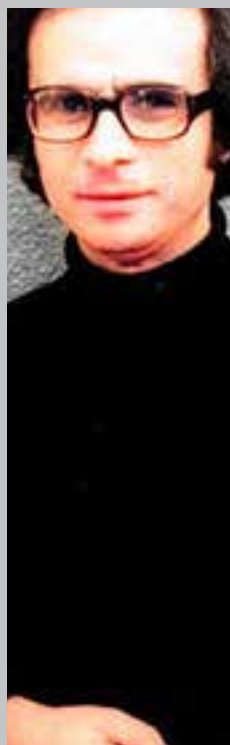
فرخ تمیمی

مرداب چشم او

سالی گذشته است
زان ماجرا که عشق من و او از آن شکفت
زان شام ها که شعر فریبای من شنید .
در آن شب امید .
چشمان او به سبزی مرداب سبز بود .
در گوش من ترانه نیزار می سرود
آغوش مهر او
گرمای بیکرانه ظهر کویر داشت .
زان ماجرای تلخ سالی گذشته است .
با آنکه داستان من و او کهن شده است .
با آنکه دوستدار شکارم ، ولی هنوز
هر گاه بر کرانه مرداب می رسم ،
با تیر سینه سوز
مرغابیان وحشی آن را نمی زنم .

.....
در آن شب امید

چشمان او به سبزی مرداب سبز بود !



راز گمشدن امام موسی صدر افشا می شود؟



BBC: یک دانشمند علوم رایانه در دانشگاهی در شمال انگلستان در حال بررسی عکس یک جسد است؛ تلاشی برای حل یک معما که نزدیک به ۵۰ سال است خاورمیانه را درگیر خود کرده است.

پروفسور حسن اوکیل از دانشگاه بردفورد با تردید می‌پرسد: «آیا «این عکس مربوط به اوست؟ نسخه دیجیتال عکس، یک صورت تلاشی را نشان می‌دهد

عارف با نوعی سرطان دست و پنجه نرم می کند

رادیو فردا: عارف، خوانندهٔ سرشناس موسیقی پاپ ایران، نوزدهم مرداد به ایستگاه هشتادوپنجم زندگی‌اش رسیده است، آن هم در روزهایی که با یک مهمان ناخوانده «برای زندگی» دست‌وپنجه نرم می‌کند.

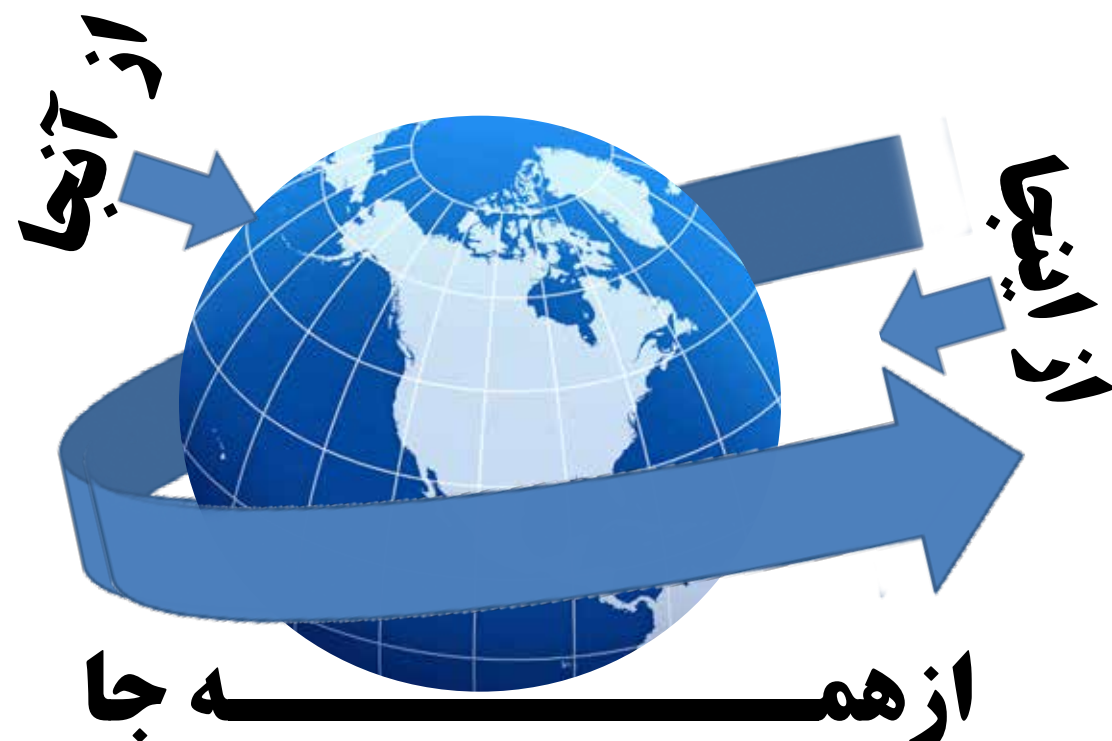
ج آقای عارف با مهر همیشگی‌اش پیغامی فرستاد و گفت که دو ماه گذشته را به‌دلیل ابتلا به نوعی سرطان در بیمارستان سپری کرده است.

در این پیغام گفت نزدیک ۹ کیلوگرم وزن کم کرده اما به‌زودی به برنامه‌هایش باز خواهد

و قرار است برای تحقیقات بی‌بی‌سی از طریق الگوریتمی ویژه پردازش شود. عکس اصلی را یک خبرنگار گرفته بود. او در سال ۲۰۱۱ جسد را در سردخانه‌ای مخفی در طرابلس، پایتخت لیبی، دید. به او گفته بودند که این جسد ممکن است متعلق به موسی صدر باشد، روحانی برجسته‌ای که سال ۱۹۷۸ در لیبی ناپدید شد.

ضرب و شتم دستفروشان درقزوین

روز یکشنبه ۹ شهریور ۱۴۰۴ ویدیویی از ضرب و شتم دو جوان دستفروش در خیابان اصلی شهر قزوین توسط ماموران سد معبر شهرداری این شهر منتشر شد و خشم عمومی را برانگیخت. در این ویدیوی کوتاه ۲۰ ثانیه‌ای ماموران شهرداری در حالی که



عکس یاد گاری بدون پزشکيان



صدای آلمان: شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور و دبیرکل حزب کمونیست چین، روز دوشنبه اول سپتامبر (۱۰ شهریور) در سخنرانی افتتاحیه نشست سران سازمان همکاری شانگهای در تیانجین گفت: «ما باید به دنبال نقاط مشترک باشیم و اختلافات را کنار بگذاریم.» او همچنین نسبت به شکل‌گیری بلوک‌هایی شبیه به دوران جنگ سرد هشدار داد. پزشکيان پیشنهاد استفاده از ارزهای ملی به جای دلار، راه‌اندازی زیرساخت‌های دیجیتال و ارزهای بانک‌های مرکزی و نیز تشکیل صندوق سوآپ ارزی چندجانبه را مطرح کرد. یکی از حاشیه‌های نشست همکاری شانگهای، غیبت

پزشکيان در عکس یادگاری اجلاس در روز یکشنبه بود که گمانه‌زنی‌هایی را نیز به همراه داشت. به گزارش تابناک، «برخی منابع» علت غیبت پزشکيان در عکس یادگاری سران را «دیر رسیدن او به محل اجلاس» اعلام کرده بودند. مسئولان دولتی اما این ادعا را رد کرده‌اند. «گفته می‌شود علت غیبت پزشکيان در مراسم ضیافت سران اجلاس شانگهای پروتکل‌های تشریفاتی میزبان در سرو مشروبات الکلی بوده که مقامات ایران به همین دلیل معمولاً در برنامه‌های ضیافت اجلاس‌ها شرکت نمی‌کنند.»

دیدار گوترش با پزشکيان



صدای آمریکا: الی کوهن، وزیر انرژی اسرائیل، از دیدار آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، با مسعود پزشکيان رئیس‌جمهوری اسلامی ایران، انتقاد کرد و گفت او «رژیم تروریستی تهران را در آغوش گرفته است».

آقای کوهن که سابقهٔ وزارت خارجهٔ اسرائیل را نیز در کارنامه دارد، در چند رشته‌پست در شبکه‌های اجتماعی با ضرب‌المثل فارسی «کبوتر با کبوتر، باز با باز»، گوترش را «دبیرکل شکست‌خوردهٔ سازمان ملل» نامید و نوشت او با لیخند به «رئیس‌دولت تروریستی جمهوری اسلامی چابلوسی می‌کند».

وزیر انرژی اسرائیل همچنین با انتقاد از اظهارات گوترش دربارهٔ اسرائیل گفت، او اسرائیل که یک دموکراسی آزاد است و برای جان شهروندان خود می‌جنگد تا ترور را نابد می‌کند، محکوم می‌کند، اما رژیم تروریستی جمهوری اسلامی را در آغوش می‌گیرد رژیم استبدادی که صدها نفر از مردم خود را اعدام می‌کند، ثبات خاورمیانه را بر هم می‌زند و منبع



درشماره پیش اشاره ای به نحوهٔوجودآمدنداستانامیرارسلان نامدارکردیم ونوشتیم که **نقیب الممالک** این داستان را برای **ناصرالدین شاه** روایت می کرد تا شاه را بخواباند. دختر ناصرالدینشاه که از این داستان لذت می برد روایات نقیب الممالک را یادداشت می کرد و همین امر باعث نشر این داستان دربین مردم شد. اگرچه درظاهر این داستان عامیانه است اما نمایانگر سبک جدیدی درادبیات ایران است که به سبک مدرن ادبی دراروپا بسیار نزدیک است. پژوهش هایی که درمورد ریشهٔاین داستان صورت گرفته است نشان می دهدکه این داستان ژانری تاریخی بوده است که دلالت بر فتوحات **امیرارسلان بن داوود سلجوقی** و فرزندش **ملکشاه** داشته است و«در گذر ایام به ژانری داستانی و رمانس مذهبی–عاشقانه با بن‌مایه‌های سحر و جادو تبدیل شده است و مسلما پیش از تدوین آن در عهد ناصری، قسمت‌های مهمی از این اثر در میان بخشی از مردم نوشته یا نانوشته روایت می‌شده است.» اینک اولین بخش این داستان را دراین شماره می خوانید:

فصل اول سفر خواجه نعمان

اما راویان اخبار وناقلان آثار وطوطیان شکرشکن شیرین گفتار وخوشه چینان خرمن سخن دانی وصرافان سر بازار معانی وچابک سواران میدان دانش،

توسن خوش خرام سخن را بدین گونه به جولان درآورده اند که: درشهر مصر (!) سوداگری بود **خواجه نُعمان** نام داشت. صاحب دولت وثروت و شصت سال ازمعمرش گذشته، سردوگرم روزگار را چشیده وجهان دیده ، زیرک وعافل بود. ودرعلم رمل و اسطرلاب ونجوم سرآمد جهان بودوازماضی ومستقبل خبر می داد. وقتی ازاوقات هوای سفر هندوستان به سرش افتاد. دررمل نظر کرد دیداسطرلاب چنان نشان می دهد که اگر به این سفربرود مبلغ خطیری عایداومی شود وسود بسیاری خواهدکرد. ازاین خبر خشنودگردید. فرمود غلامان بارها بر استران بستند ومتاعی که شایستهٔ هندوستان بود باربستند ودرساعت سعد ازشهر مصر بیرون آمد تا به کنارهٔ دریا رسید. کشتی طلبید، ناخدا کشتی حاضر کرد وکرایهٔ کشتی را تا هندوستان قرار گذارد وبارومتاع درکشتی نهاد. نزدیک ظهر بود. ناخدا شرac کشتی را کشید وبادیان را گشود. باد مراد وزیدن گرفت وکشتی چون تیر شهاب برروی آب دریا روان شد. خواجه نعمان برعرشهٔ کشتی نشسته بود و سیاحت دبریا را می کرد وخوشحال از اینکه دررمل دیده است که ازاین سفر سودها خواهد کرد ومدت ده شبانه روز کشتی ایشان درروی آب می رفت وروز یازدهم آفتاب به جای ظهر رسیده بود که ازبرابر ، سیاهی جزیره ای نمایان شد.خواجه نعمان از ناخداستوال

بزرگ دید.

درختی سالخورداما جوان بخت چو شاهان برنشسته برسر تخت
درسایهٔ آن درخت چشم خواجه نعمان برآفتاب جمال و قد بااعتدال وزلف وخال هیجده ساله دختری افتاد که از جایی که آفتاب طلوع می کند تاجایی که غروب می کند قرینه اش درتمام دنیا نیست. بسیار وجیه وصاحب جمال وحسن وگل ونمک، ولی لباس کهنهٔ مندرس و سیاهی دربر باپاهای برهنه و سربرهنه وگیسوان عنبرآسا زا چون خرمن مشک براطراف خود ریخته وبه جای غالیه، گردوغبار های آب شیرین خوشگواردارد وخیلی خوب جائی است. خواجه میل کرد برود درجزیره گردش کند. به ناخدا گفت کشتی را ببر آنجا، می خواهم قدری دراین جزیره گردش کنم. ناخدا عرض کرد به چشم. شرac کشتی را بطرف جزیره کشید. بعداز دوساعت رسیدند به کنار، لنگر انداختند. خواجه گفت شما اینجا باشید تا من بروم قدری گردش کنم وازجابرخواست وازکشتی بیرون آمد. بنا کرد درجزیره گردش کردن. دید عجب جنگل باصفائی است. درختان سردسیری وگرمسیری، عرعر وصنوبر وشمشاد وسرو وکاج وفوفل سربه قلک کشیده ویا به کمیخت زمین استوارکرده، سبزه وگل وگیاه وچشمه های آب روان . خواجه نعمان جای خوبی را دیده بسیار خشنود شد و حظ کرد وقدری از آب نوشید. آهسته آهسته می آمد. ناگاه صدای ناله ای شنید که یکی باقلب سوخته چنان نالید که آتش برقلب وجگر خواجه نعمان افتاد. زانوبش سست شد. نزدیک بود که جان از بدنش بیرون بیاید. باهزار مشقت خودرا نگاهداری کرد و به اثر ناله روان شد. آهسته آمد از پشت درختان تا نزدیک شد. نظر کرد در کنار چشمه درختی بسیار کهن و

بینم تو کیستی وجه کاره ای وبرای چه اینجا آمده ای تا من هم بگویم چه کنم.
خواجه نعمان گفت: نازنین، من غلام تو خواجه نعمان مصری هستم، ملک التجار مصرم وصاحب پنج کروور دولت هستم، به عزم سفر هندوستان آمده ام به این جزیره رسیدم، گردش می کردم که تورا دیدم!
دختر گفت: تورا به جلال خدا راست می گویی؟ خواجه نعمان گفت: به آئین و کیشم راست می گویم. همین که دختر خاطر جمع شد آمد کنار چشمه نشست ودوباره شروع کرد چون ابر بهار به گریستن. دوساعت پشت هم آنقدر گریست که خون از چشمش روان شد. دل خواجه نعمان سوخت. گفت: ای نازنین حورشمایل ! چرا این قدر زاری می کنی؟ درددلت را بگو شاید بتوانم چاره ای بکنم.

دختر سر بلند کرد ، گفت: ای خواجه! دردمن از درمان گذشته است چارهٔ من مرگ است.

من به مردن راضیم پیشم نمی آید اجل بخت بدبین کزاجل هم نازمی بایدکشید.

باید آنقدر گریه کنم که جان از چشمم عوض اشک بیرون آید!
خواجه پنعمان گفت: دردت چیست؟ تو به این سنّ وسال وحُسن وجهال دراین جنگل وسط دریا تک و تنها چه می کنی؟ پریزادی آدمیزادی چیستی؟ ازکجا به اینجا آمده ای؟ دختر گریهٔ زیادی کردوگفت:

ای خواجه بدان که من آدمم وازسلسلهٔ بزرگان هستم. خواجه نعمان گفت: اگر بزرذگ زاده هستی اینجا چه می کنی؟ دختر گفت: چه بگویم:

فلک زدبر بساطم پشت پایی که هرخاشاک من افتاد جایی فلک را عادت دیرینه این است که باآزادگان دایم به کین است به جان می پرورد بی حاصلی را کزو دل بشکنند صاحبدلی را نه امروزش چنین رفتار بودست فلک تا بوده اینش کار بودست

خواجه! بدان که من بانوی حرم ملکشاه رومی هستم. واین فلک شعبده باز با من بازی کرد ومرا به این صورت انداخت که می بینی. ملکشاه ساعتی بی من زندگی نمی کرد و هشتاد نفر خدمه در خدمت من بودند . روزی در عمارت حرم به عزت و جلال نشسته بودم و کنیزان درخدمتم ایستاده بودند که خواجه سرایان خبرآوردند کشتی فرنگیان به بندرگاه روم رسیده است. سام خان فرنگی با سی هزار سپاه جرار بی خبر از کشتی بیرون آمدند وریختند درشهر رومن ومشغول غارت وقتل عام هستند. ازاین خبر مشوش وبی دماغ شدم که خواجهٔ دیگری آمدوگفت: بانو! چه نشسته ای که سام خان فرنگی آمد به بارگاه ملکشاه وجمعی از امیران را کشت و حالا به حرم می آیند. همین که این خبررا شنیدم گریبان چاک کردم! خاک بر کنان به مطبخ رفتم ولباس حریررا بیرون آوردم واین لباس کثیف کهنه را پوشیدم. درحرمخانه ازبچه وبزرگ دست همه را بستند و زنچیر به گردن انداختند وهمگی مارا اسیر کردند و آن شب راباصد گونه تعب به سربردیم. سام خان برتخت سلطنت روم نشست واسیران رادرکشتی جای دادند و به خدمت پطرس شاه فرنگی فرستادند. اما من درمیان کنیزان بودم وکسی نمی دانست من کیستم تااینکه رسیدیم به این جزیره. اسرارا از کشتی بیرون آوردند. همین که در میان جنگل متفرق شدند وهرکسی به طرفی رفت من هم به تماشای جزیره مشغول وسرگرم شدم وقتی خبردارشدم دیدم ذی نفسی درجزیره نیست. هرچه نگاه کردم اثری از کشتی ندیدم. دانستم که مرافراموش کرده اند واسیران رابرده اند. همین که خاطر جمع شدم شکر خدای را به جا آوردم. امروز

چهل روز است دراین جزیره یکه و تنها میوهٔ جنگل می خورم وساعتی هزار مرتبه مرگ ازخدا می خواهم ومرگ به سوی من نمی آید. این را گفت وچنان نعره زد که نزدیک بود مرغ روحش ازقفس تن پرواز کند! چنان گریست که بی هوش شد وچون سرو آزاد ازپای درآمد.
خواجه نعمان محو فصاحت وبلاغت وحسن و جمالش شد وعنان از کف طاقتش به دررفت. بی اختیار از جا پرید وسرآن جان جهان را به زانو گرفت وقدری ازآب چشمه برصورت چون ماهش زد وباهزارمشقت اورا به هوش آورد. آن نازنین فرمود: خواجه بگذار تاخودراهلاک کنم خواجه نعمان گفت: نازنین قربانت گردم چه واقع شده است که خودرا بکشی؟ تو اگر مرا به غلامی قبول کنی یکی از سگان درگاه تو هستم. اگر همراه من می آیی ترک این سفررا می کنم وتورا می برم به شهر مصر وپنج کروور دولت خودرافدای یک تار موی تو می کنم واگر نمی آیی مختاری. به جلال خدا اگر همراه من بیایی جان در راحت می دهم وتورا از چنگ فرنگیان نجات می دهم. بانوی حرم ملکشاه میاش ولی نعمت وخانم پ خواجه نعمان مصری باش. چه ضرری دارد؟ چند چنان بودی یک چند چنین باش.

بانو سر به زیر انداخت وساعتی فکرکرد وگفت: البته خانهٔ تو از یک جنگل برای من بهتر است.

باقضا کار زارنتوان کرد

گله ازروزگارنتوان کرد

مقدّر چنین بوده استکه ملکشاه کشته شود ومن قسمت تو شوم. بلرخیز برویم! خواجه نعمان از جا برخاست وبالا پوش از دوش خودبرداشت وبرسر بانو انداخت وازجای برخاستند و به جانب کشتی آمدند. غروب آفتاب بود که داخل کشتی شدند. بانو را دراتاق تحتانی کشتی جادادند وهیچ کس از ساکنان کشتی

نفهمید که خواجه چه آورده است. پس ازآن خواجه نعمان تختهٔ رمل واسطرلاب از بغل بیرون آورد ورمل را به تخته زد ودر شانزده خانه رمل نظر کرد واسطرلاب رادربرابر آفتاب نگاه داشت. دید چنان نشان می دهد که اگر کشتی ده قدم ازاین جزیره روبه هند برود جان ومالش درمعرض خطر است. ویک نفر جان بدرنخواهدبرد. خیلی تعجب کرد ودراسطرلاب نظر کرد که بینم رفتن مصر چطوراست؟ دید بسیار خوبست. اگر حالا برود بهتراست تا ساعت دیگربرود. روبه جانب ناخدا کرد که ناخدا عرض کرد :لیک. گفت کشتی را به جانب مصر حرکت بده و به سرعت بران. ناخدا گفت: خواجه شما ارادهٔ سفرهندوستان داشتید حالا چطور شد که یکدفعه می خواهید برگردید؟

خواجه نعمان گفت: شنیدم پطرس شاه فرنگی ملکشاه رومی را کشته است وکشتی فرنگیان به روی دریا درعبوراست. می ترسم خدانکرده چشم زخمی رو بدهد. درهرصورت برگشتن ما بهتر است. همین که ناخدا این سخن را شنید شرac کشتی راکشید به جانب مصروبه سرعت تمام روان شدند. خواجه نعمان با دراین سفر دررمل دیدم عاید من خواهد شد، همین دختربوده است انشالله از بخت این دختر سودها خواهم کرد. خوشحال بود تا پس از ده روز گشتی به بندرگاه مصر رسید. خواجه نعمان فرمود بارهاراازکشتی بیرون آوردند و سوارشدند وعلاوه بر کرایهٔ کشتی تا هندوستان صدتومان هم انعام به ناخداداد و به جانب مصر روانه شدند. اهل مصر که این خبررا شنیدند همه آمدند به خدمت خواجه نعمان گفتند: خواجه، شما به سفرهندوستان می رفتید چگونه شد که برگشتید ؟

ادامه دارد

^[1] اینک اولین بخش این داستان را دراین شماره می خوانید:



همه امکان دارد که صورت پذیرد، اما دختردادن شیعه به سنی ممکن نیست وشاه به رعیت خود دختردادن صلاح نمی بیند». اما بعدازاین وقایع شاه سلطان حسین برای محمودافغان پیغام فریستاد که آنچه را سابقا خواستی قبول دارم. ومحمود درجواب نوشت: «چیزی دیگر درتصرف تو نیست که به من ببخشی.»

شاه سلطان حسین ومحمودافغان شایستگی!



یک پیانیست جوان از آرتور روبنشتاین اجازه خواست که یکی از سونات های بتهوون را برایش بزند. استاد با دقت تمام گوش کرد و بعد گفت:

–شما شایستگی دارید که درحضور خود بتهوون پیانو بنوازید. البته منظور استاد این بود که چون گوش های بتهوون نمی شنود نواختن بد شمارا نمی فهمد.

داستانی از کوروش کبیر

لشکر ایران آماده جنگ شده و سواران پا بر رکاب اسب ، کورش



پادشاه ایران از نزدیکان خداحافظی کرده و قصد راهبری سپاه ایران را داشت . یکی از نزدیکان خبر آورد همسر سربازی چهار فرزند بدنیا آورده ، فروانروای ایران خندید و گفت این خبر خوش پیش از حرکت سپاه ایران بسیار روحیه بخش و خوش یمن است . دستور داد پدر کودکان لباس رزم از تن بدر آورده به خانه اش برود پدر اشک ریزان خواهان همراهی فرمانروای ایران بود . فرمانروا با خنده به او گفت نگهداری و پرورش آن چهار کودک از جنگ هم سخت تر است . می گویند وقتی سپاه پیروز ایران از جنگ باز گشت کورش تنها سوغاتی را که با خود به همراه آورده بود چهار لباس زیبا برای فرزندان آن سرباز بود .

نقاشی ناصرالدین شاه

روزی ناصرالدین قاجار وهمرامانش رفتند به باغ دوشان تپه، نهال گل سرخ قشنگی جلوی عمارت، نظر شاه را جلب کرد، فوری کاغذ و قلم برداشت و شروع به نقاشی ان گل نمود. تمام که شد، انرا به درباریان نشان داد و پرسید چطور است؟ مستوفی الممالک پاسخ داد “قربان خیلی خوب است.”

اقبال الدوله گفت “قربان حقیقتا عالی است” و اعتمادالسلطنه نیز عرض کرد “قربان نظیر ندارد” و



کوچک و خواندنی



بعد یکی دیگرگفت “این نقاشی حتی از خود گل هم طبیعی تر و زیباتر است”

نوبت به ضیالالدوله که رسید گفت “حتی عطر و بوی نقاشی قبله عالم ازعطر و بوی خود گل، بیشتر و فرحناکتر است.” همه حضار خندیدند.

بعد از آنکه خلوت شد ،شاه به موسیو ریشار فرانسوی گفت: وضع امروز را دیدی؟من باید با این بی ناموسها مملکت را اداره کنم.

حاکمان امروز ما

می‌گویند اسکندر قبل از حمله به ایران درمانده و مستأصل بود.



از خود می‌پرسید که چگونه باید بر مردمی که از مردم من بیشتر می‌فهمند حکومت کنم یکی از مشاورانش گفت: کتابهایشان را بسوزان، بزرگان و خردمندانشان را بکش و دستور بده به زنان و کودکانشان تجاوز کنند. اما ظاهراً یکی دیگر از مشاوران (به قول برخی، ارسطو) پاسخ می‌دهد: نیازی به چنین کاری نیست. از میان مردم آن سرزمین، آنها را که نمی‌فهمند و کم سوادند، به کارهای بزرگ بگمار. آنها که میفهمند و باسوادند، به کارهای کوچک و پست بگمار. بی‌سوادها و نفهم‌ها همیشه شکرگزار تو خواهند بود و هیچگاه توانایی طغیان نخواهند داشت. فهمیده‌ها و باسوادها هم یا به سرزمینهای دیگر کوچ می‌کنند یا خسته و سرخورده، عمر خود را تا لحظه مرگ، در گوشه ای از آن سرزمین در انزوا سپری خواهند کرد.

پای‌پوش

سعدی گوید:

هرگز از دور زمان ننالیده بودم



و روی از گردش آسمان درهم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه مانده بود و استطاعت پای پوشی نداشتم. به جامع کوفه درآدمم، دل تنگ. یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم.

عید بزرگ ملت یهود



هیتلر که به مسائل ماوراء الطبیعه خیلی علاقمند بود پیش یک نفر غیب گو رفت وگفت آینده زندگی من چه خواهد شد؟ غیبگو بعداز محاسبهٔ رمل گفت که تو درجهان، داری شهرت وافتخار بسیار خواهی شد وبعداز آن خواهی مُرد. هیتلر گفت چه موقع خواهم مُرد؟غیبگو گفت:تو در یکی از اعیاد بزرگ قوم یهود خواهی مرد. هیتلرخشمگین شده وگفت حال که چنین است من تمام اعیادبزرگ وکوچک ملت یهودرا ملغی خواهم کرد.

غیب گو گفت تو نمی توانی این کاررا بکنی برای اینکه هرزمان که بمیری آن روز عید بزرگ ملت یهود خواهد بود. (نقل از «ایران ما » شهریور ۱۳۲۶)

ظهور دیکتاتور

ناپلئون بناپارت می گوید: هرج ومرج مهمترین وسیلهٔ پیدایش حکومت مطلق و ظهوردیکتاتور است. وقتی که اموردولت مختل گرددو نزاع واختلاف دراحزاب ایجاد شود و اولیای امور نتوانند نقشه وبرنامهٔ واضحی برای نجات



ملت تهیه کنند آن ملت برای حفظ هستی و تمامیت خود به سراغ دیکتاتوری خواهندرفت.

حتمأ دزد است!

از انوشیروان حکایت می کنند که روزی «قیس» شاعرمعروف عرب را درراهی دید. پرسید این کیست؟ گفتند قیس شاعراست. دراین موقع قیس شعری به عربی خواند. انوشیروان پرسید چه می گوید؟ گفتند شعری می خواند که معنایش این است:

« همه شب تا به صبح بیدارم گرچه نه عاشقم نه بیمارم شاه گفت: کسی گنج نه عاشق است ونه بیمار وبازشبها بیدار می ماند حتما دزداست !!

اولین سپهبد ایران



سپهبد امیر احمدی درفروردین ۱۳۰۸ ازطرف اعلیحضرت رضاشاه به درجه سپهبدی مفتخر شد و ۱۳ سال ، سپهبد منحصر بفرد ارتش شاهنشاهی بود.

نخستین سپهبد ایران مدعی بود که دوسوم خاک ایران را قدم به قدم جنگیده است وده سال متوالی درآذربایجان ولرستان وکردستان با کردها، لرها، و یایغان دست وپنجه نرم کرده است و بیش از ۲۰۰ گلوله به بدنش اصابت کرده است.

می توانید این سپهبد ارتش را با امیران امروزی جمهوری اسلامی مقایسه کنید و ببینید که امیران

دانشکده افسری ندیدهٔ سپاه پاسداران درمقابل امیران ارتش شاهنشاهی درحد یک امربر ساده هم نیستند.

زرنگی ولتر



درسال ۱۷۲۷ ولتر وارد لندن شد. درآن زمان خشم ونفرت درآن شهر علیه فرانسویان دراوج خود بود. بطوری که ولتر جرأت ظاهرشدن در خیابان را نداشت.اتفاقا روزی ولتر با جمعیتی مواجه شد که علیه فرانسویان تظاهر می کردند. وقتی متوجه شد که مردم اورا شناخته اند و به سوی او هجوم می آورند روبه آنها کرد وگفت:

– انگلیسی های عزیز چون من فرانسوی هستم می خواهید مرابکشید اما هیچ فکر کرده اید که من درزندگی چقدرازاین که یک انگلیسی نیستم ناراحتی کشیده ام؟ مردم بافریادهای سرشارازشادی به او احترام گذاشته و اجازه دادند بدنبال کار خودبرود.

ناامن ترین کشور جهان

السالوادور یکی از ناامن ترین کشورهای جهان است که هرساله چندعملیات تروریستی درآن صورت می گیرد. پایتخت این کشور سان سالوادور است ودرآمریکای مرکزی قرارداد.

نوارهای آبی روی پرچم السالوادور نمادی از اقیانوس اطلس است،





پرسش و پاسخ علمی



حرکت را به مغز بفرستند. به همین دلیل مغز ما پیام های ضدونقیضی درمورد حرکت ما دریافت می کند و همین امر سبب احساس سرگیجه ، سردردشدید، سرخ شدن صورت، عرق سردوحالت تهوع و استفراغ به ما دست می دهد که به آن دریازدگی می گویند.

چرا آهن رنگ می زند؟



وقتی آهن در مجاورت آب قرار می گیرد با اکسیژن آب ترکیب می شود و می سوزد. آنچه از این سوختن حاصل می شود ماده ای است که به رنگ قهوه ای یا قرمز تیره است و آن را زنگ می نامند. اسم شیمیایی آن اکسید آهن است. اگر آهن در جای خشک نگهداری شود کمتر زنگ می زند.

پیدایش تقویم

و قتی بشر کشاورزی را آغاز



خطرات تب طولانی

بالارفتن درجه حرارت بدن از ۳۷ درجه سانتیگراد را تب می گوئیم که علامت بیماری است. اگر تب به مدت ۲۴ ساعت ادامه پیدا کند ذخیرهٔ پروتئین بدن بطور کلی مصرف می شود و چون پروتئین ازمواد مهم وضروری برای بدن است ممکن است این تب طولانی برای ما بسیار گران تمام شود و باعث مرگ ما شود. بنابراین تب را هرگز نباید دست کم گرفت.



آواز پرندگان

پرندگان با صداهایی که ما آن را آوازپرنده می نامیم کارهای ویژه ای را انجام می دهند. پرندگانی که درشب بطور دسته جمعی پرواز می کنند با صدای آواز خود پرنده ای را که احتمالا از مسیر دور افتاده است را آگاه می کنند و به سوی خود می کشانند. گاهی آوازخواندن برای هشداردادن به دیگر اعضای گروه و آگاه کردن همگان از بروز خطر است.

گاهی نیز آوازخواندن فریاد شادی و خوشحالی است که دسته جمعی به آن دست یافته اند. پرندگان مانند ما انسانها نباید واژه ای را یادگیرند تا بتوانند اداکنند . آوازخواندن یا صحبت کردن آنها غریزی است. بعضی از پرندگان قادرند صحبت

های انسان را تقلید کنند و نه تنها واژه ای را به درستی اداکنند بلکه تن صدا و حالت های ویژهٔ صدای انسان را عینا تقلید می کنند.



چگونه نوشتن آموختیم؟

ابتدا بشر برای ثبت مراسم شکار، جنگ ها و زندگی قبیله ای خود مجبور بود به جای نوشتن تصویر بکشد. مثلا برای نوشتن روز تصویر خورشیدرا می کشیدند و یا شب را با به تصویر کشیدن ماه در پیام خود، مشخص می کردند. مصری ها آب را با یک خط موج می نوشتند. علاوه برآن شکل های مختلفی را برای بیان وسایلی که دراطرافشان بود بکار می گرفتند که به این خط هیروگلیف می گفتند.و با پیشرفت تمدن بشر به علائم دیگری نیاز پیدا کردو روش های مخصوصی برای هجی کردن واژه ها ابداع کردند که به آن علامت ها «صدانگاری» می گویند. و چون دراین شیوه از هجاهای گوناگون استفاده می شود به آن «خط هجایی» نیز می گویند..کم کم بوسیلهٔ افراد گوناگون رسم الخطی درهرزبان بوجود آمد تا امروز که نوشتن برطبق آن رسم الخط ها کار بسیار آسانی شده است.



زندگی دریکسپاره ها

آیا حیات در سیاره های دیگر هم وجوددارد؟ سازمانهایی نظیر ناسا که کاوش های کیهانی را انجام می دهد درصدد یافتن پاسخ این سؤال است. اما بشر می داند که شرایط حیات در سیاره های دیگر چه باید باشد. برای وجود حیات در هر نقطه ای از این فضای لایتناهی چهار چیز لازم است: **آب** (که ما آن را مایه حیات می دانیم)**هوا**(که برای تنفس ما ضروری است)**حرارت مناسب** (نه بسیار داغ نه بسیار سرد) و سرانجام **منابع غذایی**. تا کنون هیچیک از این عوامل درهیچ کره ای مشاهده نشده است. ولی بشر هنوز امیدواراست که روزی بتواند پاسخ مناسبی برای این کنجکاوی خود پیدا کند.



رنگ های آتش بازی

هنوز هیچکس به درستی نمی داند کدام قوم آتش بازی را ابداع کردند اما می توان حدس زد که چون چینی ها اولین بار باروت را اختراع کردند احتمالا آتش بازی را هم آنها ابداع کرده باشند. رنگهای موجود در نورحاصل از انفجار چگونه بوجود می آید؟ اگر عناصر زیر را به ماده اولیه مواد آتش بازی که شوره وگوگرد و زغال است بیافزاییم نورهای متفاوتی پدیدار می شوند:

- باریم برای رنگ سبز
- سدیم برای رنگ زرد

- مس برای رنگ آبی
- استرانسیوم برای رنگ قرمز.



اما چینی ها و رمی های باستان ازوسایل زیر استفاده می کردند: – ته یک استوانهٔ مقوایی گل یا گچ اندودمی شود.(تصویرزیر) – مقداری باروت برروی گل یا گچی که ته استوانه را پوشانده می ریزند. –برروی آن گویچه ای سفت ازباروت می گذارند که می تواند روشن شود ولی منفجر نمی شود. – دورتادور این گویچه لایه ای از مواد آتش زا که شعله ور می شوند قرار می دهند.

– بربالای آن لایهٔ ضخیمی از یک نوع پودر«آهسته سوز» بنام «فتیله» می گذارند.روی فتیله دوباره لایه ای ازباروت قرار می دهند.





بهمن چهاردهی - لندن

جسته و گریخته

کار آفرین مظلوم

- در سال ۱۳۰۴ خورشیدی ، یکی از بزرگترین کارآفرینان ایران ، در تهران متولد شد.نامش محسن و نام فامیلش اشتهاردیان بود ، پدرش آخوند بود و محسن از ۱۱ سالگی به علت فقر مفرط در یک کارگاه آهنگری با دستمزد هفتگی یک تومان مشغول به کار شد. محسن پس از سالها کارگری ، موفق شد مغازه کوچکی اجاره کند و در و پنجره بسازد . او در سال ۱۳۲۹ نام خانوادگی اش را به «آزمایش» تغییر داد.



محسن آزمایش در سال ۱۳۳۳ مغازه خود را گسترش داد و با اجاره یک کارگاه بزرگتر به ساخت صندلی ، مبل و آبکاری فلزات پرداخت. یکبار در سال ۱۳۳۶ رقیبانش کارگاهش را آتش زدند.او ناامید نشد و سال بعد با اندکی سرمایه و گرفتن وام از بانک ، کارخانجات صنعتی آزمایش را در تهران بنیاد نهاد. پیشرفت کرد و از تولید مبلمان و بخاری نفتی به تولید تلویزیون رنگی ، یخچال و انواع لوازم خانگی رسید و در دهه ۵۰ ، دو

شعبه در ساوه و مرودشت هم بنا کرد و جمعاً حدود ۲۵۰۰ کارگر داشت. محصولات آزمایش علاوه بر ایران در کشورهای خلیج فارس و ترکیه و هندوستان فروش زیادی داشت. یکسال پس از وقوع انقلاب در سال ۵۸ کارخانه آزمایش هم مثل دیگر صنایع مصادره شد و خانه و تمام اموال او از وی بازستانده شد.او با وجودیکه پولی در خارج ذخیره نکرده بود ، که کسی باور نمیکرد ، همه چیز را رها کرد و از ترس جانش به سوئیس رفت. در آنجا فقر شدید گریبانگیر او شد.همسرش از او جدا شد. وی از آنجا به مراکش رفت و پس از سالها تنهایی و سختی در غربت ، در سال ۱۳۷۱ در شهر رباط در مراکش بر اثر بیماری در ۶۷ سالگی از دنیا رفت. کارخانجات آزمایش ، پس از گذشت چند سال ، به علت مدیریت بد برای همیشه تعطیل شد و کارگران آن اخراج شدند.

پیش از انقلاب چه داشتیم؟

- پنجمین ارتش قدرتمند دنیا را داشتیم / برای سرکوب مردم خود ، نیروی ضد اغتشاش نداشتیم /



ریال ایران ، ششمین ارز برتر جهان بود/ برای سفر به ۱۲۶ کشور جهان ویزا نیاز نداشتیم/ در مدارس تغذیه رایگان برای دانش آموزان وجود داشت / برای اولین بار در خاورمیانه زنان در کشوری حق رای پیدا کردند / بهداشت و آموزش برای عموم رایگان بود / ایران در اوپک ، قیمت نفت را تعیین میکرد / دانشجویان حقوق ماهیانه میگرفتند / به کشاورزان و کارگران ، زمین و مسکن داده میشد / در ایران هیچ پناهنده ای وجود نداشت / ایران یکی از امن ترین کشورهای جهان بود.

تنها کشور عربی کمونیست



- در سال ۱۹۶۷ میلادی ، به دنبال درگیری های زیاد در منطقه و با کمک روسیه و چین ، کشور یمن جنوبی ، اولین کشور عربی بود که حکومتش مارکسیستی شدو حکومتش مدت ۲۳ سال دوام آورد تا در سال ۱۹۹۰ به یمن شمالی پیوست. پیش از این دو کشور عربی دیگر یعنی مصر و سوریه نیز مدتی تمایلات سوسیالیستی داشتند.

یک مقایسه

- دستانش را قطع کردند ، تا



ایجاد شهر «تورنتو»

- تورنتو بزرگترین شهر کاناداست که در سال ۱۷۹۳ میلادی تحت نام « یورک » تاسیس شد. بعدها در سال ۱۸۳۴ نام آن به تورنتو تغییر یافت.

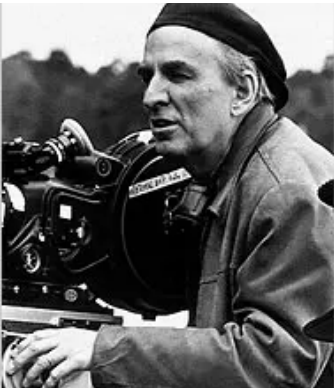


یک نفر را نمیکشم!

- بد نیست بدانید که امام حسن و امام حسین فرزندان حضرت علی در حمله اعراب به طبرستان (مازندران و گیلان فعلی) به فرماندهی سعد ابن آس شرکت داشتند. آنها با مقاومت شدید اهالی روبرو شدند. سعد ابن آس قول شرف داد اگر دروازه ها را باز کنید ، یک نفر را نخواهم کشت. وقتی دروازه ها را باز کردند ، او همه را بجز یک نفر کشت.و گفت؛ من پای قولم ایستادم ، گفته بودم یک نفر را نمیکشم و یک نفر را نکشتم.

رکورد عجیب اینگمار برگمن

- اینگمار برگمن کارگردان سوئدی ۹ بار نامزد بردن جایزه اسکار شد ولی حتی یکبار هم به اسکار دست نیافت. این رکوردی است که حالا حالاها در سینما باقی خواهد ماند.



برگمن یکبار گفته بود که من همیشه سعی میکنم که فیلم های ساخته شده خودم را نبینم ، چون غمگینم میکند. او در سال ۲۰۰۷ میلادی در ۸۹ سالگی در گذشت .

پیش بینی حیرت انگیز ۱۱۰ ساله

- جلیل محمد قلی زاده ، بنیانگذار روزنامه فکاهی ملانصرالدین در

شماره ۲۵ مربوط به ۱۱۰ سال پیش ، چنین پیش بینی کرده بود؛ اگر با این نیروی مخرب جامعه (یعنی طبقه روحانیون) تسویه حساب نشود ، خواه انقلاب بشود و چه نشود ، این میکروب ها در آینده نزدیک ، تولید مثل کرده افسارتان و امور مملکت را در دست خواهند گرفت ، دمارتان را در خواهند آورد و شما را به بردگی خواهند کشید! این پیش بینی مربوط به ۱۱۰ سال پیش ، انصافاً اعجاب انگیز نیست؟

گفته های شنیدنی؛

- من آنقدر در رویاهایم خودم را با خمینی تصور کردم که آرزو میکردم که خمینی مرا صیغه کند ، اگر با لچک سر کردن من شاه می رود با افتخار لچک سر میکنم. **سیمین دانشور (مثلاً روشنفکر)** - امام زمان یک خدای جدید است برای شیعیان.

آخوند جعفر حیاتی - مسافركشی و فروشندگی در شان روحانیت نیست!

آخوند قاسم خیراللهی - خیلی از ملت ها ، سربزیر و بنده تاریخند.

فردریش هگل- فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم

- حاضر نیستم برای چند صبحای دیگر ، زنده ماندن و زندگی چادر به سر کنم و ۵۰ سال تلاش در راه آزادی و تساوی حقوق زن و مرد را با چند کلمه پشیمانم ، نقش بر آب سازم.

دکتر فرخ رو پارسای (پزشک متخصص ، آموزگار و استاد دانشگاه ، وی اولین زنی بود که توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شد.)

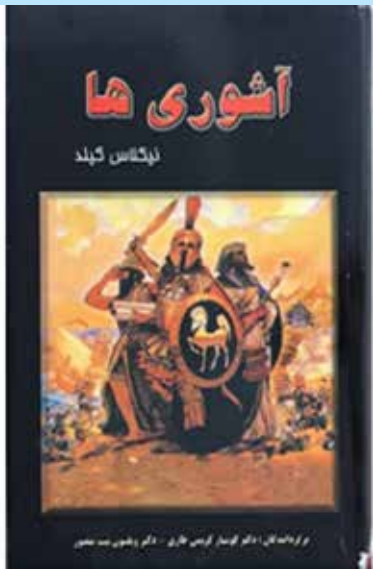


آشوری ها

تألیف نیکلاسی گیلد

ترجمه: ویلسون بیت منصور

شاید در هیچ سمت از جهان نفوذ جغرافیا بر تاریخ، آشکارتر



از کشورهایی که بین مدیترانه وفلات ایران قراردادروما اکنون بنام خاور نزدیک می شناسیم نبوده است. آشوری ها دروسط مثلثی که اضلاع آن را دریاچهٔ ارومیه، شهر حلب ودهانهٔ شط العرب تشکیل می دهد تمدنی با شکوه داشتند. مرزهای سیاسی امروز این مثلث درحداصل سوریه وعراق قرار دارد وعراق سهم بیشتر را به خود اختصاص داده

است درحالیکه بخش هایی ازخاک ترکیه وایران درقسمت شمال وشرق این مثلث پیش رفته است. درهرصورت مرزهای فوق متعلق به دوران اخیرند ومحور اصلی آن بستر دورودخانهٔ بزرگ دجله وفرات می باشد که آن را بین النهرین می نامند.

تمدن آن زمان آشور از میان ممالک آشوری، کلدانی، بابلی که کلاً یک ملت واحد بودند برخاست و بیش از سه هزارسال دوام آورد وبطور چشمگیر درسراسر خاور نزدیک پرتو افکن شد.

شهرهایی چون آشور، نینوا، بابل، کلدانی، نمرود، و نیپور درشمار آن ها بودند که همه درساحل رودخانهٔ دجله و فرات بودند. (درون مرزهای عراق کنونی) . درآغاز عصر مسیحی به علت گرویدن به دین مسیحیت از کشورداری به سوی روحانیت گرایش پیدا کرده واین تمدن ها رفته رفته فراموش شد وگذشته افتخارآمیز خودرا به دست نسیان سپرد ومدت چندین قرن درانتظار کلنگ باستان شناسان مدفون گردید. تپه های نمرود و خرابه های بابل و نینوا بهترین یادگار ازآن زمان است.

امروز بازماندگان قوم باستانی آشور اغلب درسرزمین باستانی خود بین النهرین یا عراق کنونی ونیز درسوریه، ترکیه، ایران، لبنان، آمریکا، اروپا، استرالیا، روسیه، گرجستان، ارمنستان با تشکیلات سیاسی واجتماعی ویژه، رسوم کهن خودرا را گرامی می شمارند وهمواره تلاش می کنند درسرزمین نیاکان خود حافظ میراث اجداد خود باشندتا حتی بردنیا مسلط شوند. منتهی این بار نه با تیروکمان بلکه با دانش وبینش خود...

ازمعروف ترین پادشاهان آشور که نام آنان هرگز فراموش نخواهد شد: سرگون او، سپس سنخاریب و سرگون دوم و تیگلات آشور صدها سال قبل از میلاد مسیح هستند.

(ازکتاب آشوری ها تألیف نیکلاسی گیلد در ۷۰۰ صفحه به فارسی ترجمهٔ دکتر ویلسون بیت منصور. تقدیم به دوست بازیافته الکساندر ترمز.)



چکیده

کاسموپولیتانیسم یا جهان وطنی در قرن بیست و یکم، با پیشرفت فناوری و افزایش ارتباطات جهانی، به عنوان یک رویکرد فکری و عملی در حال گسترش است. جهان‌وطنی به تفکری اشاره می‌کند که خود را فراتر از مرزهای ملی و فرهنگی می‌بیند و به ارزش‌های انسانی و جهانی معتقد است. این تفکر در شعر «پیام به انشتن» و «پیام دانوب به جامعهٔ بشری» محمد حسین بهجت شهباز تبریزی مورد توجه است. ما در این جستار به نقد جهان وطنی در این دو شعر خواهیم پرداخت. روش تحیق بر اساس کتابخانه ای و مبتنی بر توصیفی و تحلیلی است. هدف از این پژوهش شناساندن روش نقد جهان وطنی به خوانندگان و دانشجویان ارجمند است.

مقدمه

سید محمّدحسین بهجت تبریزی (۱۲۸۵ – ۱۳۶۷خورشیدی) متخلص به شهباز، شاعر ایرانی بود که به زبان‌های فارسی و ترکی آذربایجانی شعر سروده است. شهباز در سرودن گونه‌های دگرسان شعر مانند قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و شعر نیمایی چیره‌دست بود. اما بیشتر از دیگر گونه‌ها در غزل شهره بود. او در تبریز در خانواده‌ای پستان‌آبادی از روستای خُشک‌ناب به دنیا آمد و بنا به وصیتش در مقبرهٔالشعرای تبریز به خاک سپرده شد.

در سال ۱۳۲۶ خورشیدی اختراع بمب اتمی در نتیجه نظریه نسبیت آلبرت اینشتین،

دکتر محمد شهبازی

نقد جهان وطنی اشعاری از شهباز

وحشتی عجیب در دنیا ایجاد کرد

و جمعی از اساتید و دانشجویان تهران، دست به دامن شهباز می شوند ، موضوع را کاملاً شرح می دهند، نگرانی و وحشت مردم جهان را با او در میان می گذارند و یادآوری می کنند که شهباز، نابغه شعر و ادب مشرق زمین می تواند، انیشتین آن نابغه ریاضی و فیزیک مغرب زمین را متاثر کند. خود استاد شهباز می فرمودند: «چنان منقلب شدم که گویی بمب اتم کره زمین را به کلی نابود کرد و پودر آن در فضای بیکران پخش شد. از جسم خاکی رهیدم. در عالمی اعلا به درگاه خداوند متوسّل شدم؛ خدایا کمکم کن. پروردگارا، قدرتی می خواهم که دل آن سلطان ریاضی را نرم کنم. اکنون که من مامور این امر مهم شده ام، شرمنده ام مگردان». او همان شب، شعر « پیام به انیشتین» را می سراید.

عده ای به سرپرستی دخترش (خانم مریم یا شهرزاد بهجت تبریزی) مامور می شوند که شعر را به انیشتین برسانند. ترجمه فصیح انگلیسی شعر را در اقامتگاه انیشتین، برایش می خوانند. آنچنان که حاضران نقل کرده اند

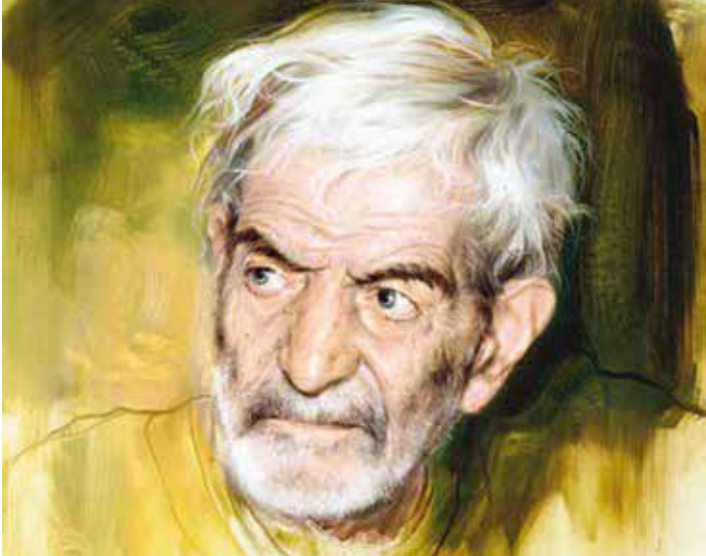
آن بزرگ مرد عالم دانش، دو بار از جای خود برمی خیزد. دو دستش را بر صورتش می نهد و می فشارد. قطرات اشک بر شیشه عینکش نمایان می شود. در این شعر استاد شهباز در قالب ادبی شعر نو، با کمال ادب و احترام یک هیئت حسن نیت را با دسته گل و هدایای خاص به حضور سلطان ریاضی می–فرستد و پس از تعارفات لازم و تمجید از

دستاوردهای علمی، موضوع اصلی پیام را مطرح می کند (tebyan.net).



به ژاپن را محکوم کرده بود! « (yjc.ir).

به هر حال قصد ما در صدق و



شایان ذکر است که این حکایت منتقدان زیادی دارد و آن را افسانه ای بیش نخوانده اند.

برای مثال:

« یکی از زیباترین نیمایی‌های شهباز، شعر جاودانه «پیام به انیشتین» است، اما صحبت‌هایی که در مورد متاثر شدن انیشتین از نامه شهباز و ندامت او مطرح می‌شود، افسانه‌ای بیش نیست. افسانه بافته‌اند که انیشتین بعد از اینکه ترجمه انگلیسی شعر را می‌خواند با حال نزار و منقلب گریه می کند و به این ترتیب تحولی در او ایجاد می‌شود که این دانشمند را به یک شخصیت مبارز علیه سلاح‌های اتمی تبدیل می‌کند! چنانکه گفته شد این حرف‌ها، صحیح نیست. چون اصلاً پدر بمب اتمی «رابرت اپنهایمر» است، نه انیشتین.

بعلاوه انیشتین یک سال پیش از ارسال چنین نامه‌ای، در روزنامه نیویورک‌تایمز حمله اتمی آمریکا

خود ندارد و بنا به اعتقاد به مشترک بودن جهان به عنوان سرزمین تمامی بشر، به حکومت جهانی می‌اندیشد و با هرگونه مرز جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مخالف است.

مارکوس سیرون، از نخستین طرفداران این نظریه، به سه اصل «عدالت طبیعی»، «تابعیت جهانی» و «دولت جهانی» معتقد بود وی بیان می‌داشت که «جهان، تحت یک حکومت واقعی است و آن حکومت خداست. رابطهٔ خداوند با بندگانش مانند رابطهٔ پدر و اولاد است؛ بنابراین، غلام و مولی، زن و مرد، با هم یکسان هستند». کلیسای کاتولیک، در قرون وسطی نیز خواهان جهان‌میهنی بوده‌است.

پیام به انشتن و نقد جهان وطنی

شهباز در این شعر نیمایی چند صفحه ای، در یک بند به صورت شیوا و واضح به جهان وطنی و مؤلفه–های آن اشاره دارد:

انشتن بغض دارم در گلو دستم به دامانت

نبوغ خود به کام التیام زخم انسان کن

سر این ناجوانمردان سنگین دل به راه آور

نژاد و کیش و ملیّت یکی کن ای بزرگ استاد

زمین یک پایتخت امپراطوری وجدان کن

تفوّق در جهان قایل مشو جز علم و تقوا را

(شهباز، ج ۲، ۱۳۸۷: ۸۶۰)

شهباز در سه مصرع پایانی این بند انیشتین را به صراحت به یکی بودن نژاد و مذهب و ملیت و یک سانی زمین بدور از مرزهای جغرافیایی تشویق می کند. در این سه مصرع می توان نظریهٔ سه گانهٔ سیرون را نیز مشاهده کرد. پیام دانوب به جامعهٔ بشر و نقد جهان وطنی

این شعر شهباز نیز در قالب نیمایی است که شهباز در آن به صورت سمبولیک رود دانوب را ناظر منظرهٔ جنگ جهان سوز

می داند که جامعهٔ جهانی را به صلح فرامی خواند. شهباز از زبان دانوب جهان را وطنی می خواند که جامعهٔ بشری نباید به رژیم و قانون و حکومت مختلف وابسته باشد و باید با جهان وطنی و اتحاد سیمای گرفتهٔ جهان را خندان کند.

امروز بیا مساحت دنیا را/ تقسیم بکن به نسبت جمعیت/ سهمیهٔ هر یک از ملل روشن کن/ بسپار به دست هر کسی سهمش را/ کم را بفزای و بیش را کاهش ده/ از وسعت خاک و مشرب و استقلال/ باید همهٔ ملل مساوی باشند/ البته به نسبت جماعات و نفوس/ وانگه همه تحت یک رژیم و قانون/ نه آن همه افراط و نه چندین تفریط/ نه این کمونیستی و نه آن استعمار/ تبعیض به طور کلی از بن بر کن... (همان: ۹۷۸).

واژگانی همانند «تقسیم بکن به نسبت جمعیت» (عدالت طبیعی)، «باید همهٔ ملل مساوی باشند» (عدالت طبیعی و دولت جهانی)، «همه تحت یک رژیم و قانون» (تابعیت جهانی) و «تبعیض به طور کلی از بن بر کن» (عدالت طبیعی) به ترتیب منحصر به مؤلفه های سیرون در نظریهٔ نقد جهان وطنی است.

نتیجه گیری

نقد جهان وطنی از جمله نقدهایی است که در فلسفه با کانت و در ادبیات با گوته شناخته می شود. در ایران نیز شاعران بسیاری در لابه لای اشعارشان به آن نظریه پرداخته اند که ما تنها در شعر شهباز به آن پرداختیم تا روزنه ای روشن باشد برای پژوهشگران و راه نقد را برای طی کردن هموار ببینند.

منابع

شهباز، محمدحسین (۱۳۸۷). دیوان، جلد ۲، تهران: نشر زرین و نگاه.

www.yjc.ir وtebyan.net

مجید زندیه

((دیوار))

زندگی بس مشکل است وراه ها هموار نیست

چارهٔ درد بشر برپایی دیوار نیست

مشکل ما مردمان دیواربین قلب ماست

گر نباشد، زندگی زیباست ناهنجار نیست

در پسِ دیوار چین کی می توان آزاد زیست؟

تا نتابد آفتاب، باغ گل و گلزار نیست

چشم اربابان قدرت براسیران بسته است

جملگی درخواب غفلت هیچکس بیدار نیست

هر کسی بهر مداوا مرهمی تجویز کرد

هیچ یک زین نسخه ها درمانگر بیمار نیست

سینه هارا باید از بار خشونت پاک کرد

هیچ راهی جز مودت چاره ساز کار نیست

درره آزادیگی باید که سدها را شکست

گرچه دشواراست لیکن بهتر ازاین کار نیست

این زمان باید که زنجیر اسارت را گشود

چون کنون درکعبهٔ آزادیگی زوار نیست

دست هارا گربدست هم دهیم ای باخرد

آید آن روزی که آزادی سرش بردار نیست

باشعاروناسزا نتوان به دلها راه یافت

مسند بالای قدرت جای هر طرّار نیست



آش رشته در یک روز برفی



هم زد، حوصله نداشتم از زیر کرسی گرم و نرم بلند شوم بروم و در حیاط را باز کنم. شوهرم هم میلی پذیرایش شدم و گفتم:

– چه خبر بود که تو این برف و بوران این همه راه اومدی، پدرم را چیکار کردی؟

مثل اینکه از قیافه‌ام فوری به نارضایتی‌ام پی برد. مظلومانه گفت:

– آش رشته پخته بودم، دلم نیامد تنهایی بخوریم به بابات گفتم بلند شو بریم پیش بچه‌ها، داره برای ماشین جای پارک پیدا می‌کنه، اگر مزاحمیم برگردیم، میرم میگم دنبال جا نگرده.

انگار شیطان به جلدم رفته بود. بی اعتنا گفتم:خودم آش پختم، خیال کردی دست و پا چلفتی‌ام؟ فکر نکردی با این سن و سال و با این قابلمه گنده اگه پات لیز بخوره و بی‌افتی برای همه دردسر درست می‌کنی؟

شوهرم از پشت سر مادرم چشم و ابرو می‌آمد که زشت است با این بیچاره این طوری رفتار نکن. هنوز زهر کلامم را نگرفته بودم که مادرم با متانت گفت:

شوهرم از پشت سر مادرم چشم و ابرو می‌آمد که زشت است با این بیچاره این طوری رفتار نکن. هنوز زهر کلامم را نگرفته بودم که مادرم با متانت گفت:

راست می‌گی ننه، بی‌خودی راه افتادم اومدم تازه ما ناهارمون رو هم خورده بودیم، اینو فقط برای شما آوردم، میرم تا بابات پارک نکرده برگردیم.

شوهرم با شرمساری گفت: خانم جون این حرف‌ها چیه بفرمایید زیر کرسی گرم شین تا من برم

پیری با تمام گرفتاری و بیماری و ناتوانی پر بی لذت هم نیست. بزرگ‌ترین حسن پیری فرصت طولانی برای یادآوری خاطرات گذشته است. آن‌ها که دستی بر قلم دارند و استعدادکی این خاطرات را روی کاغذ می‌آورند تا بچه‌هایشان بعدها با خواندن این خاطرات از زندگی تجربه بگیرند. افسوس که جوان معمولا این تجربیات را به کار نمی‌گیرد و تا به سن پدر و مادر خود نرسد نمی‌فهمد که آن‌ها چه گفتند و چه کردند، این دور و تسلسل ادامه دارد تا کی؟ خدا می‌داند.

یک روز برفی پشت پنجره نشسته بودم و ریزش آرام برف را بر زمین نگاه می‌کردم، ظاهرا آرام و بی خیال بودم اما گوشم به زنگ در یا تلفن بود، شاید یکی از بچه‌ها سراغم را بگیرد. می‌دانستم انتظار بیهوده‌ای است. نه زنگ تلفنی و نه کوبش دری، از بچه‌هایم گله داشتم که حتی اگر روز مادر یا سالروز تولدم باشد، با شتاب درست مثل کارگرهای ساعتی که می‌خواهند سر و ته کار را به هم بیاورند و تماشش کنند هدیه‌ای برایم می‌آورند و بوسه‌ای به گونه‌ام می‌زنند و آسیمه سر از خانه‌ام فرار می‌کنند. خیلی وقت‌ها حتی این سالروزها را هم فراموش می‌کنند و من چشم به انتظار می‌مانم.

چه عمری به پایشان گذاشتم، چقدر شب‌ها نخوابیدم و با بیماریشان بیمار شدم، با



– نه بابا با اون رو درواسی دارم. لامصب چنان سرزده می‌آد که هنوز عرق پسرش از برگشتن از سر کار خشک نشده اینجا پیداش می‌شه. در همین حال پدرم در حالی که دو نان سنگک گرم دستش بود از در وارد شد و خنده کنان گفت: دختر جون درسته که پیر شدم اما دو قدم راه رو می‌تونم برم، چرا این جوون بیچاره رو تو این سرما دنبالم فرستادی؟ گفتم: خب دیر کرده بودین، ترسیدیم هستند، یه امروز گفتم...

مادرم میان حرف آمد و جمله‌ام را تمام کرد: حتما گفتی سگ از خونش بیرون نمی‌آد نه. ولی الهی آدم سگ بشه مادر نشه. من به ملاحظه شوهرت برگشتم برم وگرنه می‌رفتم و پشت سرمم نگاه نمی‌کردم. اونقدر جمعه و روز تعطیل داشته باشی که حوصله‌ت از تعطیلی سر بره ولی دیگه پدر و مادری نیستند تا برات آش رشته بیارند. تا خودت مادر نشی محاله حرف‌های مرا بفهمی فقط خدا کنه با مادر شوهر بیچارت وقتی میاد پسرش رو ببینه این‌طوری رفتار نکنی. اونوقت من از خجالت آب می‌شم که دختر فهمیده و تحصیل کرده‌ام ادای عروس و مادر شوهر بازی در می‌آره. سعی کردم به شوخی بزنم. گفتم:

پدرم گفت: دلت شور منو نزنه بابا، رفته بودم سر کوچه‌تون نون تازه بگیرم، گفتم آش رشته با نون تازه خوشمزه می‌شه. بعد رو به مادرم کرد و گفت: بلند شو خانم، تر و فرز یک حلوی درست حسابی هم جور کن که بعدش بخوریم.

اما مادرم دل شکسته‌تر از آن بود که فکرش را می‌کردم. در حالی که از جا بلند می‌شد گفت نه آقا ما که ناهار خوردیم، خودشون اگه دلشون خواست حلوا می‌پزن. ننشین باید برگردیم من قرصامو همراه نیووردم باید بریم خونه.

نمی‌دانم در لحن کلامش چه بود که با وجود اصرار فراوان من و شوهرم نماندند. پدرم زیربغل

دور و تسلسل است. با خود اندیشیدم که امروز من چشم انتظارم و فردا بچه‌هایم چشم انتظار فرزندانشان خواهند بود. دستی به شانه‌ام خورد برگشتم. شوهرم که موهای سر و رویش و سیلش یک دست سپید شده پشتم ایستاده بود و نجیبانه به رویم لیخند می‌زد. گفت: خانم از فکر کردن و یادآوری خاطره‌ها خسته نشدی؟ بیا بریم ناهار بخوریم دلم داره ضعف میره! دهانم را باز کردم که بگویم خوب بود از این باقالی پلو خوشمزه که پختم کمی هم برای بچه‌هایمان ببریم، اما بلافاصله ساکت شدم. خاطره استقبال از پدر و مادر پیرم را به یاد آوردم و نمی‌خواستم برای خودم تکرار شود.

آن روز هم جمعه بود و روز تعطیل، همه که مثل ما هر روزشان جمعه و تعطیل نیست، به خودم نهیب زدم بگذار خوش باشند، همین برایم کافی‌ست.



چند ضرب المثل دربارهٔ آش

- آش را با جاش بردن:** در مورد شخصی بکار می‌رود که به همه چیز چشم طمع دارد.
- آش نخورده و دهن سوخته:** زمانی به کار می‌رود که فرد بی‌گناهی به اشتباه گناهکار شناخته می‌شود.
- آش کشکه خالته، بخوری پاته نخوری پاته**
- درمورد اجبار در قبول و انجام کاری که بر کسی تحمیل شده.
- کاسه داغ تر از آش:** درمورد کسی است که در انجام کاری بیشتر از ذی نفع وذی صلاح و مسئول، دخالت وپافشار کند .
- آشی برایت بیزم که یک وجب روغن رویش باشد:** که کنایه است از اینکه برایت نقشه شومی کشیده ام و حالت را می گیرم.
- همین آش است و همین کاسه:** یعنی وضعیتی که همانند سابق هیچ تغییری نکرده باشد.
- آش شله قلمکار:** منظورهر کاری است که بدون نظم و ترتیب انجام شود و آغاز و پایان آن معلوم نباشد.
- آش دهان سوزی نیست:**یعنی آنقدر ها هم که فکرش را بکنی خوب و رضایت بخش نبود. همان بهتر که از دستش دادی!
- آش خوب باشه، کاسه اش چوب باشه:** به معنی اصل مهم است نه فرع.
- آشپز اکه دوتا بشه آش یا شور میشه یا بی نمک،** اشاره به این دارد که ، در کارها فقط یک نفر باید رئیس باشد.

مایکل مبشری – آلمان

آرمان کشور فلسطین، توّهم و فریبی در عصر حاضر * جامعهٔ بین‌المللی و اروپا تاکنون نتوانسته یا نخواسته‌اند توضیح دهند در ذهن آنها یک کشور مستقل فلسطینی چه شکل و ساختاری را باید دارا باشد

*احمد فواد الخطیب، تحلیلگر سیاسی اهل غزه می‌نویسد:«حماس در واقع عمداً مردم غزه را به عنوان یک راهبرد جنگی و تبلیغاتی دچار قحطی کرده است،

در زمان حاضر توهم بین‌المللی برای راه حل معروف به «راه حل دوکشور مستقل» در نزاع اسرائیلی- فلسطینی که به صورت یک اتحاد بین‌المللی برای به رسمیت شناختن یکسویه و اجباری یک دولت-ملت فلسطینی نمود می‌یابد، نمایانگر یک پردهٔ دیگر از سیاست مماشات با اسلامگرایی و دلجویی سیاسی از اسلام‌گرایان(در بخش سیاست داخلی و خارجی) کشورهای غربی و جامعهٔ بین‌المللی است.این سناریو بدلیل تبعات منفی متعدد قابل درنگ است.

برای هموار کردن راه به منظور توجیه این توهم، اسرائیل نخست به «قتل‌عام در غزه» علیه فلسطینیان متهم می‌شود، در حالیکه این واقعیت نادیده گرفته می‌شود که جنگ کنونی میان اسرائیل و حماس در نوار غزه توسط حمله تروریستی حماس علیه غیرنظامیان اسرائیلی در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ شروع شد. این یک واقعیت است که «راه حل دو کشور» می‌تواند یکی از راه‌های ممکن برای کاهش مناقشهٔ اسرائیلی- فلسطینی باشد، ولی وجود ذهنیت رادیکال جریان‌های تمامیت‌خواه اسلامی و طرفداری از ایدهٔ نابودی اسرائیل و قتل‌عام شهروندان اسرائیلی همواره امکان چنین توافقی را در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۷، ۱۹۹۳، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ با شکست مواجه کرده‌است. بنابراین چنین توافقی بدون تغییر اندیشه و رفتار فلسطینی‌ها نسبت به یهودیان و غیرمسلمانان و همچنین نگرش غرض‌ورزانهٔ بین‌المللی نسبت به اسرائیل ممکن نیست.

همچنین در حال حاضر واژهٔ «هولوکاست» برای توجیه این

ایدهٔ توهم‌آمیز مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد و اسرائیل به اعمال مشابه نازی‌ها متهم می‌شود. اما برای دستیابی به این رویکرد صلح، خاطرةٔ «هولوکاست» نیست که باید مد نظر قرار گیرد، بلکه سیل موشک‌پرانی و حملات مکرر تروریستی به اسرائیل از نوار غزه، جنوب لبنان و یمن به شهرهای اسرائیل و شهروندان غیرنظامی اسرائیل باید مد نظر باشد که از سوی رژیم فاشیست شریعهٔ جمهوری اسلامی و گروه‌های جهادی و اسلام‌گرای عرب رهبری و هدایت می‌شوند. این «حلقهٔ آتش» در اطراف اسرائیل به مدت ۸۰ سال گذشته فعال بوده است و بقول خامنه‌ای «محور مقاومت» نامگذاری شده‌اند.[۱] در گذشته هم فلسطینی‌ها و هم حامیان آن‌ها عقب‌نشینی اسرائیل از غزه را هیچگاه به‌عنوان حرکتی برای هموار کردن راه مذاکرات برای دستیابی به صلح پایدار درک نکرده‌اند، بلکه این حُسن نیت اسرائیل همواره به عنوان ترس و ضعف اسرائیل سوءتعبیر شده که نتیجهٔ «استمرار جهاد و مقاومت اسلامی فلسطینیان» بوده است! در حالیکه اسرائیل در طول چندین دهه، آب و برق غزه را برای کمک به ساکنان غزه تامین می‌کرد، رهبران حماس و فرزندانشان در هتل‌های لوکس هفت ستارهٔ قطر زندگی اشرافی و دلپذیری داشتند و برای قتل‌عام اسرائیلی‌ها با بیشترین تعداد قربانی و ویرانی طرح‌ریزی می‌کردند. این نقشه از جمله در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به نمایش گذاشته شد.

از دیدگاه اروپایی‌ها «سرنوشت فلسطینیان» و «فاجعهٔ انسانی در



نتوانسته یا نخواسته‌اند توضیح دهند در ذهن آنها یک کشور مستقل فلسطینی چه شکل و ساختاری را باید دارا باشد(؟): استقرار یک حکومت سکولار-دموکراتیک یا یک حکومت جمهوری اسلامی دیگر که دیر یا زود با در آغوش کشیدن ایدئولوژی اخوان‌المسلمین و افکار جهادگرایی به یک فرقهٔ مرگ دیگر بدل خواهد شد(؟)، یا استقرار یک حکومت ملی فلسطینی که الهام گرفته از ایدئولوژی ملی‌گرایی پان‌عربیسم به سبک جمال عبدالناصر، صدام حسین و خاندان اسد است و ادعای سلطهٔ کامل به منطقه و نابودی کامل اسرائیل را دارد(؟) درک و دریافت فلسطینیان از مفاهیمی همچون «دموکراسی، مدرنیته، همزیستی مسالمت‌آمیز و همگرایی در دنیای مدرن» چیست؟

متوهمان بین‌المللی و اروپایی تاکنون احساس نیاز نکرده و نمی‌کنند به هیچ یک از این نکات بپردازند؛ اما کتاب‌های درسی پاكسازی‌های قومی سیستماتیک و مبادرت به جنایات جنگی» علیه گروه‌های دیگر مانند مسلمانان روهینگیا(میانمار) و اویغور(چین) هرگز کسی را در جهان آزار نمی‌دهند، اگر چه در این موارد نیز هر دو گروه قربانی هم مسلمان و هم انسان هستند که مورد ظلم آشکار واقع می‌شوند. حتا سازمان ملل و جهان عرب هیچگاه اعتراضی به رنج این مسمانان نداشته‌اند در صورتیکه دنیا در مورد فلسطینیان دیدگاه و رفتاری بسیار متفاوت دارد. بدین ترتیب «تناقضات» و «استانداردهای دوگانه» در جامعهٔ بین‌المللی آشکار و فریبکاری آنان برملا می‌گردد.

جامعهٔ بین‌المللی و اروپا تاکنون

بریتانیا، آلمان، ایتالیا و بلژیک تصویر روشنی ارائه می‌دهند که چه انتظار و درکی از «دولت فلسطینی» وجود دارد. «آرمان فلسطین» تا حدی محصول ایده‌های متعصبانه و آرمانگرایی‌های مالیحولیایی اروپایی مانند نسیت‌گرایی فرهنگی (طیف چپ) و تئوریهای عوام‌فریبانه و روانپریشانهٔ تکنرگرایی قومی(طیف راست) است که در تقویت و تایید سازمان‌های تروریستی مانند حماس و جهاد اسلامی دخیل بوده‌اند.

ایدهٔ تشکیل یک کشور فلسطینی نه تنها یک راه حل غیرمنطقی و ایدئولوژیک، بلکه یک توهم بیمارگونه و متعصبانهٔ بی‌پایه و اساس است که در سنت‌های دیرینهٔ یهودستیزی غربی ریشه دارد و فضای بین‌المللی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

برپایهٔ بسیاری از اسناد و واقعیات تاریخی و همچنین کنوانسیون‌ها و حقوق بین‌الملل(مانند کنوانسیون مونته ویدئو ۱۹۳۳) «کشور فلسطین» حتا نمی‌تواند شرایط به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک «کشور طبیعی» را داشته باشد؛ در مقابل اما، اسرائیل این شرایط را صدباره دارد و می‌تواند ادعای یک دولت-ملت مستقل را داشته و آنرا حفظ کند!

از کودکان خون‌آلود را در بر ندارد که احساسات توده‌های احمق را برانگیزد و آن‌ها را علیه اسرائیل تحریک کند. الخطیب می‌نویسد اهالی غزه شکایت دارند:«بسیاری انسان‌های خودخواه و باندهای تبهکار بدون توجه به ساکنان غزه و وضعیت قحطی در این مناطق کمک‌های ارسالی به غزه را سرقت و تاراج می‌کنند...»[۳] و می‌گویند«حماس در تونل‌های خود سنگر گرفته و قصد دارد نابودی غزه را تا مرگ آخرین کودک فلسطینی نظاره و هدایت کند.»[۴] چرا دولت‌ها و رسانه‌های گروهی تمامی این موارد را حتا زمانی که توسط فلسطینی‌ها ثبت و گزارش شده باشد، نادیده می‌گیرند؟ موزةٔ یادواشم(Yad Vashem) در اسرائیل یادآور جنایت هولوکاست و مانع تحریف تاریخ است و از این رو یک خار در چشم بسیاری از مردمان جهان و بویژه اروپایی‌ها است. بحران هویتی ناشی از هولوکاست و نفرت از یهودیان بقدری در ذهن و روح آنان عمیق است که در دیدگاه آن‌ها اسرائیل باید به هر قیمتی به لجن کشیده شده و در جایگاه متهم مواخذه و محکوم شود، بلکه عقدهٔ حقارت آن‌ها بتواند قدری کاهش پیدا کند.

این وضعیت بسیار شرم‌آور است! اسرائیل از زمان آغاز جنگ در غزه کمک کرده ۹۶۰۰۰ کامیون نزدیک به یک و نیم میلیون تن مواد غذایی، ۴۶۰۰۰ تن دارو و تجهیزات پزشکی، ۶۰۰۰۰ تن آب و حدود ۱۷۰۰۰۰ تن تجهیزات ایمنی وارد غزه شود.[۵] تام کاتن(Tom Cotton) سناتور آمریکایی از ایالت آرکانزاس در مجلس سنا با اشاره به انتقال و تحویل مواد غذایی و تجهیزات کمکی به غزه که الخطیب نیز به آن اشاره کرده است پرداخته و این کمپین کثیف بین‌المللی علیه اسرائیل از راه انتشار ضداطلاعات را برملا می‌کند و می‌نویسد:«کودکان غزه به این دلیل گرسنه نیستند که اسرائیل آذوقه را از آن‌ها دریغ می‌کند؛

آنان رنج می‌برند زیرا حماس از غذا و کمک‌های بشردوستانه به عنوان سلاحی برای ماندن در قدرت سوءاستفاده می‌کند.»[۶] تروریست‌های حماس به توقیف و تاراج کمک‌های امدادی ارسالی و فروش آنها با قیمت‌های گزاف در بازار سیاه به مردم فلک‌زدهٔ غزه مشهور هستند. حقیقت این‌است که حماس با نفوذ به سیستم کمک‌های امدادی سازمان ملل و سایر آژانس‌های امدادی تنها در سال گذشته(۲۰۲۴) بیش از نیم میلیارد دلار سود به جیب زده است. این سودها در راه تامین مخارج عملیات تروریستی و کمپین‌های تبلیغاتی علیه اسرائیل و اغفال جهان آزاد مصرف می‌شوند.[۷] این روحیهٔ ضدبشری، استراتژی ضدانسانی و شیطانی حماس از سوی جامعهٔ بین‌المللی نادیده گرفته شده و با لجبازی برای «تشکیل کشور فلسطین به عنوان یک کشور مستقل» نسخه تجویز می‌شود، بدون اینکه یک کلمه از گروگانها و قربانیان اسرائیل سخنی به میان بیاید و پیامدهای این ایده مورد بحث قرار گیرند. اکثریت تحلیلگران مسایل خاورمیانه و طرفداران احمق حماس در اروپا، آفریقا، آمریکا و خاورمیانه بار دیگر چشم به روی جنایات حماس بسته و اسرائیل را یکطرفه مقصر می‌دانند و تلاش دارند با جوسازی و تقلب یک آتش‌بس یکجانبه برای پاداش دادن به حماس را ممکن سازند و حماس را همچنان یک جنبش آزادی‌بخش می‌نگرند که لیاقت حمایت دارد.

در این جا نه تنها احساسات جایگزین عقلانیت می‌گردد، بلکه «وسواس نفرت از اسرائیل» جای خود را به «وسواس تشکیل کشور فلسطین» می‌دهد. بدینسان تعویض جای قربانی با تبهکار نه تنها توجیه می‌شود، بلکه به یک نورم عرفی و استاندارد قانونی جدید بدل می‌شود. بدین ترتیب یک الگوی فکری و رفتاری پاتولوژیک و ضدبشری مورد تشویق و تقویت

قرار می‌گیرد که از راه فشار اجتماعی و نادانی توده‌های احمق مورد قبول و حمایت کامل واقع می‌شود. این به مفهوم یک شکست و رسوایی بزرگ برای کل بشریت است، زیرا هم یک زوال و شکست دسته‌جمعی بر گرفته از یک الگوی نادرست فکری و رفتاری رسمیت می‌یابد و هم دستاوردهای تمدن بشری مانند عدالت، صلح و آرامش جهانی پایمال می‌شوند. درک این امر به هوشمندی و عقل سالم نیاز دارد که هر کس بضاعت آن‌را ندارد!

منابع

https://www.spiegel.de/ausland/achse-des-wind-erstands-welche-rolle-spielt-iran-in-dem-netzwerk-a-eb703ae4-037e-4ec2-9240-3991ad707eb0 [1]
Ahmed Fouad Alkhatib, „ Hamas Wants Gaza to Starve“, The Atlantik (31.Juli 2025) https://www.theatlantic.com/ideas/archive/2025/07/hamas-wants-famine/683724/ (abgerufen am 10.08.2025).
Ahmed Fouad Alkhatib is a Gazan political analyst and head of the Palestine Section at The Atlantic.
[3] ibid.
[4] ibid.
[5] ibid.
[6] Tom Cotton. “Hamas is to Blame for Suffering in Gaza”, (31.Julie 2025), https://www.cotton.senate.gov/news/speeches/hamas-is-to-blame-for-suffering-in-gaza (abgerufen am 09.08.2025).
Tom Cotton is a Republican who has served as Senator for Arkansas in the United States Senate since 2015.
[7] ibid.

از استاد محمدرضا لطفی

شناخت موسیقی دستگاهی ایران

دیگر مکاتب فرعی

علاوه بر مکاتب یاد شده مکاتب فرعی دیگری هم درموسیقی بوده‌اند که امروزه زیاد مطرح نیستند؛ یا بعنوان فرهنگ بالنده از آنها یاد نمیشود، ولی نقش مهمی در حفظ هنر موسیقی داشته اند از جمله:
*مکتب موسیقی مطربی (که دارای قوانین خیلی خاص و پیچیده ایست)
* مکتب موسیقی های روحوضی
*مکتب موسیقی های نمایشی
*مکتب موسیقی آواز خوانان دوره گرد

در کنار مکاتب بزرگ و تاثیر گذار، بوده اند مکاتب فرعی وشیوه های جنبی (مخصوصا در مناطق فارس زبان) که تاثیرات مهمی بر مکاتب اصلی داشته اند. بعنوان مثال شیوه های خوانندگی در شهرری، بعلت قدمت این شهر و نوع لهجهٔ فارسی افراد آن، نوعی از موسیقی زورخانه‌ای و آیینی و حماسی در آن رشد میکند؛ که با توجه به نزدیکی این شهر به تهران، تاثیر زیادی بر موسیقی ایرانی می‌گذارد
۱
مکتب های دیگری از جمله مکتب شهر قزوین(که در دوره ای از شهر های مهم فرهنگی و تاریخی ایران بود) نیز قابل ذکرند

که از مکاتب آواز خوانی(مخصوصا تعزیه خوانی) با دوام و قوام بالایی برخوردار بود
۲
برخی مکاتب در جنوب، از جمله دزفول و شوشتر و بوشهر،دارای تارنوازی و آوازخوانی بسیار زیبا (که هنوز هم برخی گوشه های قدیمی با قابلیت ورود به ردیف را در خود حفظ کرده اند)

هنرمندان بزرگی را در خود هنوز هم جای داده اند.
۳
در غرب نیز فارسی زبانان (باگویش های متفاوت) نیز مکاتب فرعی موثری داشته و دارند.
حتی در شهرهایی نظیر شیراز، اصفهان، کرمان و یا خراسان در کنار مکاتب اصلی، مکاتب فرعی موثر دیگری نیز بودند. همچون مکتب ارامنه و یهودیان در این مناطق که دارای عرق ملی و حس وطن پرستی بالایی بودند و به فرهنگ ایران و به فرهنگ خودشان علاقمندی بسیاری نشان میدادند.

موسیقی رو حوضی**۴**
در واقع بزرگترین مکتب غیر رسمی است، که در حاشیهٔ فرهنگ فارسی بالنده (زبان فارسی شعرائی چون حافظ و سعدی و مولانا و عطار و رودکی ...) قرار میگيرد و باالشعار شکسته (یا خودمانی) عجین است. این مکتب بر موسیقی ایرانی بسیار تاثیر گذار بود و نوازندگان و خوانندگان آن شیوه هایی خاص و توانمندی و بیان و حس اجتماعی بسیار بالایی داشتند و بر روی حس اجتماعی مردم نیز تاثیر گذار بودند.

این نوع موسیقی را میتوان به دو گروه تقسیم نمود ،امانبايست این دو گروه را بمثابه هم در نظر گرفت:
*گروهی متکی به اصالت های موسیقی روحوضی
*گروهی که علاوه بر اجرای موسیقی، کارهای ناشایست اجتماعی هم انجام میدادند.

درمورد مکتب موسیقی مطربی نیز بایستی مطربانی که بسمت اعتیاد و خرابکاری و ... رفته

بودند (و شخصیت های واقعی مطربی خود را از دست داده بودند) را از مطربان شعف آفرین و شورانگیز جدا کرد.
حتی در موسیقی جدی نیز هر کسی که داعیه ردیف نوازی دارد، دلیلی بر هنرمند بودن و اصالت داشتنش نیست و ممکن است کسی ردیف نواز باشد، ولی انسانی غیر فرهنگی باشد! همانطور که ممکن است کسی از ادبیات قوی ای برخوردار باشد ولی در روزنامه ها، مستهجن نویسی کند.
۵

هم اکنون نیز ما نوازندگان و خوانندگان بزرگی را داشته و داریم که از گروه مطربهای درجه یک موسیقی بیرون آمده اند .
ایشان حتی در دوره ای در مکانهایی میزیسته اند که صندوقدار داشتند و در رده های بالا به مطربی میپرداختند؛ اما کم کم از یک سابقهٔ خوب هنری به وادی بهتر و هنری تری تعالی پیدا کردند.

مکاتب فرعی تارنوازی عبدالحسین خان شهنازی

در ابتدا اگر بخواهیم نگاهی بیندازیم به نحوهٔ خروج آرام آرام موسیقی ما از حالت ردیف نوازی صرف، بایستی به یکی ازاساتید بارز تارنوازی بنام« **عبدالحسین خان شهنازی**» اشاره کرد. ایشان بصورت مستقیم از پدر(میرزا حسینقلی) درس تارنوازی نگرفت؛ (زیرا که ایشان شیوهٔ ردیف نوازی را دنبال نمیکرد، و بالطبع پدر هم در باب موسیقی رابطهٔ خوبی با ایشان نداشت)ولی به‌رحال با حضور در خانواده،

تدوین وبازنویسی حمیدرضابندلی



جلیل شهناز

اگر بخواهیم برای این نوع موسیقی سر تیتري انتخاب نمائیم بایستی همچون غزل(که آن هم عاشقانه و شعف انگیز است) این نوع موسیقی را موسیقی تغزلی نامگذاری نمائیم.

در ساز **جلیل شهناز** (بعنوان هنرمندی که سرآمد موسیقی تغزلی است) ریزه کاریها و کشش های عرضی و مضراب های پرتنین و پر شتاب، همراه با چهارمضراب های شعف انگیز با پایه های بسیار زیبا، توام با لطف و ملاحث و زیبایی بسیار عالی دیده میشود.

در مکاتب اصلی در هنگام ردیف نوازی ، اجازهٔ استفاده ازکنده کاری و ناله های عرضی زیاد وجود ندارد. ولی در ساز شهناز علاوه براینها استفاده از فشارهای بر روی خرک و شلاها و مضراب های چپ بسیار زیبا به فراوانی و زیبایی دیده میشوند.

فرهنگ شریف ۷

یکی از دیگر کسانی که در مکتب فرعی تارنوازی، بنوعی دارای امضای شخصی میباشد « **فرهنگ شریف**» است. ایشان در مقایسه با استاد شهناز کمتر از فشار بر روی خرک تار استفاده میکنند؛ سازشان آرامتر و ریزها دارای فاصلهٔ بیشتری از هم هستندو از پشت مضراب بیشتر استفاده میکنند و فضای آرام بخش تری را ایجاد میکنند.

صدای ساز ایشان بسیار روشن وشفاف است و ناله های طولی (همچون ویلن) در ساز ایشان بسیار مشهود است. و همچنین استفاده از کوک های متفاوت و خاص برای سیم واخوان و همچنین ناله های عرضی خرک از مشخصه های ساز ایشان است.

با هر چه پیش رفتن مکاتب فرعی تار نوازی معاصر، تاثیرموسیقی روز غربی (مانند ساز گیتار که همچون تار، سازی مضرایبست)بر روی ساز تار بیشتر مشاهده شد . (مانند چپ های ممتد و پشت سر هم در ساز فرهنگ شریف که البته بی تاثیر ازدوستی ایشان با گیتارتارنوازی بنام ویگن نبود)



فرهنگ شریف

مروری بر برخی از دستگاه ها و آوازاها

مقدمه

در ابتدای این مبحث لازم به ذکر است که **میرزا عبدالله** و**میرزاحسینقلی** از بنیان گذاران اصلی ردیف موسیقی دستگاهی درایران بودند و این روزها هرچه داریم از این دو برادر هست.

ردیف موسیقی ایرانی و تدوین آن و طر ز قرارگیری دستگاه ها و آوازاها، دارای دلایل کاملاً منطقی و فرهنگیست.

در گذشته، تمامی معلمان(در باب ترتیب آموزش دستگاه ها) تنها روش، برای تدریس بود. اما کلنل وزیرى (بر پایهٔ موسیقی ارکسترال و موسیقی غربی)دستگاه ها را بعنوان دستگاه اول برای آموزش برگزید. و مسیرموسیقی ما را به مسیر تئوری غربی نزدیک تر

مناسب است؛ و ضمناً تناسب بین دستگاه شور (بعنوان مختصات اصلی فرهنگ فارس) ودوبیتی های رایج آن خطه، از دیگر دلایل مهم بحساب می آید.

ترتیب بندی آموزش دستگاه ها در قدیم به ترتیب زیر بود:

شور، ماهور، همایون، چهارگاه، سه گاه، نوا و راست پنجگاه
پیش از این اشاره شد که دستگاه ها شامل پیش دانگ،دانگ اصلی و پس دانگ هستند؛ و هنگامی که تمامی دستگاه هارا به دقت مینگریم، میبینیم که قبل از دانگ اصلی برخی از دستگاه ها، پیش دانگی از دستگاه شور دیده میشود و یا در برخی دیگر پس دانگ آنها از شور رد میشود .

بعنوان مثال در خود دستگاه شور در فاصله چهارم از درآمد،به شور دیگری میرسیم که بر شور قبلی سوار شده است. (یعنی از شور شروع میکنیم و از شور دیگری رد میشویم). یا در دستگاه ماهور پس از درآمد، در فاصلهٔ پنجم، (گوشهٔ دلکش) بنوعی از درآمددستگاه شور رد میشویم. یا دردستگاه همایون هم، قبل از محدودهٔدرآمد، پیش دانگ شور را داریم(که برای فرود مورد استفاده قرارمیگیرد) و یا در بیداد، (وقتی که به نوروזהا میرسیم) از دانگ شورعبور میکنیم ویا در اوج، باز هم شور را خواهیم داشت. سه گاه هم که اصلاً بر روی مختصات شور(گوشهٔ رهاب) بنا نهاده شده و گوشه های زابل و مویهٔ آن هم درواقع بنوعی همان شور است (بهمچنین در چهارگاه). نواهم به همین صورت است و همانطور که مشاهده میشود(علاوه بر پنج آوازی که از متعلقات شور است)، فواصل شوررا میتوان در تمامی دستگاه ها اجرا نمود.

این سنت تا قبل از کلنل وزیرى، تنها روش، برای تدریس بود. اما کلنل وزیرى (بر پایهٔ موسیقی ارکسترال و موسیقی غربی)دستگاه ماهور را بعنوان دستگاه اول برای آموزش برگزید. و مسیرموسیقی ما را به مسیر تئوری غربی نزدیک تر

کرد.

پانویست‌ها:

۱-مثلاً ناصرخان فرهنگفر(که از خانوادهٔ متوسطی هم بودند) از اهالی شاه‌عبدالعظیم بودند و با عشق به موسیقی زورخانه (که در نزدیکی منزلشان هم بود) از کودکی با گوش دادن روزانه از طریق پنجرهٔ زورخانه، تاثیر زیادی از آن گرفتند.
۲-اقبال آذر در این منطقه زندگی میکرد و خوانندگی را از معین البکا ها و خواننده های تعزیه آموخته بود و همچنین جواد خان قزوینی (کمانچه نواز معروف و از دوستان عبدالله خان دوامی) که تاثیر زیادی بر ردیف تهران داشت (که حتی گوشهٔ جوادخانی در ردیف دوامی بنام ایشان است) از این خطه بودند.

۳-مانند جناب آقای روحبخش با پنجه ای بسیار شیرین و مضراهای درویش خانی وسازی نرم ولطیف؛ بااصالت تاریخی خیلی قوی (از اعضای اولیه و اصلی مرکز حفظ و اشاعه که آقای برومند هم ساز ایشان را بسیار دوست میداشت ولی متأسفانه ایشان تارنوازی را کنار گذاشتند)

۴-که به آن تخته حوضی هم میگفتند چرا که در قدیم در حیاط ها، حوضی مستطیلی یا دایره شکل بود که در مراسم شادمانی (همچون عروسی، عقدکنان، نامزدی، مادرزن سلام و یا ختنه سوران) تختی بر روی آن میگذاشتند و نوازندگان و خوانندگان و مجریان بر روی آن قرار میگرفتند و برنامه اجرا میکردند.

۵-در قرون وسطی گروه هایی بودند بنام تِراواذرها و تروورها که دوره گرد های موسیقی بودند که نقششان معرفی و بردن موسیقی از بین خواص بسمت توده ها و برعکس بوده و در اروپا معتقدند که اگر آنها نبودند، موسیقی اروپا نمیتوانست اینقدر رشد داشته باشد؛ مطربان ما نیز در موسیقی ایرانی تقریباً نقش مشابهی به تراواذرها و تروورها را داشته اند.

۶-از جمله آقای تاکستانی و آقای خاتمی(که بسیار بی نظیر تار مینواختند) همچنین ایشان بر خانوادهٔ شهناز نیز تاثیر فراوانی داشتند

۷-ایشان در شاه عبدالعظیم زندگی میکردندو پدرشان هم داروساز بوده و داروخانه داشتند . ایشان هم با وجود تحصیل در رشتهٔ پزشکی در همان سال

اول تحصیل را رها کردند وچند سالی را به شاگردی **علی اکبرخان شهنازی** گذرانیدند ولی از **عبدالحسین خان شهنازی** وویلن **پرویزباحقی** (مخصوصاً در اجرای ناله های طولی) متاثر هستند. و اجراهای ایشان باپرویزباحقی در رادیو تاثیر زیادی بر این نوع از موسیقی داشت.

ادامه دارد

^[1] آوازی خوانی(مخصوصا تعزیه خوانی) با دوام و قوام بالایی برخوردار بود
2برخی مکاتب در جنوب، از جمله دزفول و شوشتر و بوشهر،دارای تارنوازی و آوازخوانی بسیار زیبا (که هنوز هم برخی گوشه های قدیمی با قابلیت ورود به ردیف را در خود حفظ کرده اند)
3در غرب نیز فارسی زبانان (باگویش های متفاوت) نیز مکاتب فرعی موثری داشته و دارند
4در واقع بزرگترین مکتب غیر رسمی است، که در حاشیهٔ فرهنگ فارسی بالنده (زبان فارسی شعرائی چون حافظ و سعدی و مولانا و عطار و رودکی ...) قرار میگيرد و باالشعار شکسته (یا خودمانی) عجین است
5این مکتب بر موسیقی ایرانی بسیار بسیار تاثیر گذار بود و نوازندگان و خوانندگان آن شیوه هایی خاص و توانمندی و بیان و حس اجتماعی بسیار بالایی داشتند و بر روی حس اجتماعی مردم نیز تاثیر گذار بودند
6در قرون وسطی گروه هایی بودند بنام تِراواذرها و تروورها که دوره گرد های موسیقی بودند که نقششان معرفی و بردن موسیقی از بین خواص بسمت توده ها و برعکس بوده و در اروپا معتقدند که اگر آنها نبودند، موسیقی اروپا نمیتوانست اینقدر رشد داشته باشد؛ مطربان ما نیز در موسیقی ایرانی تقریباً نقش مشابهی به تراواذرها و تروورها را داشته اند
7ایشان در شاه عبدالعظیم زندگی میکردندو پدرشان هم داروساز بوده و داروخانه داشتند
8ایشان هم با وجود تحصیل در رشتهٔ پزشکی در همان سال اول تحصیل را رها کردند وچند سالی را به شاگردی علی اکبرخان شهنازی گذرانیدند ولی از عبدالحسین خان شهنازی وویلن پرویزباحقی (مخصوصاً در اجرای ناله های طولی) متاثر هستند
9اجراهای ایشان باپرویزباحقی در رادیو تاثیر زیادی بر این نوع از موسیقی داشت
10ادامه دارد

بقیه: **پیدایش، تکامل...**

خواهد بود، زیرا تغییر مکان در فضا همه‌چیز را در بر می‌گیرد. البته در ساده بودن حرکت مکانیکی است‌که تفاوت و پیچیدگی‌ها مفهوم‌دار می‌شوند. با توجه به‌این‌که ماده و هر آن‌چه جنس مادی دارد، در زمان تغییر

و دگرگونی می‌یابد، به‌مثل: زندگی در برابر مرگ، نو در برابر کهنه، جوانی در برابر پیری، سلامت در برابر بیماری و مثال‌های بسیار دیگر، در این‌تغییر «از... به» سبب دگرشدگی و یا جهش تکاملی می‌شوند. بنابراین، هر آن‌چه در آینده اتفاق بیفتد، در عین‌حال می‌تواند امر جدیدی نسبت به‌پیش‌تر و از این‌رو کامل‌تر با کارکردی پیچیده‌تر باشد. حرکت مکانیکی ضمن این‌که برتر از دیگر حرکت‌های ماده است، از دیگر حرکت‌ها ساده‌تر نیز هست، زیرا حرکت و جابه‌جایی‌های فیزیکی و هم مکانیکی را توأمان در خود و با خود دارد؛ گرچه حرکت‌های فیزیکی پیچیده‌تر از حرکت‌های مکانیکی هستند. سوی دیگر جنبه‌ی همگانی بودن تغییرهای فیزیکی را باید در نگر داشت که همواره کم‌تر از حرکت و تغییرهای مکانیکی است. هم‌چنین تغییرهای شیمیایی نسبت به‌تغییرهای فیزیکی که از پیچیدگی بیش‌تری برخوردارند، اما کلیّت کم‌تری دارند. این‌دگرگونی در طبیعت زنده نسبت به‌حرکت‌های شیمیایی بسیار قابل توجه است، زیرا پیوسته میزانی از کامل‌شدن به‌دست می‌دهند. این‌تکامل سرانجام به‌تغییرهای اجتماعی انجامیده که خود استثنا، در عین‌حال پیچیده‌ترین حرکت ماده را به‌نمایش می‌گذارد.

دستیافت‌های علمی و پیشرفت و آگاهی‌هایی که انسان این‌عصر به‌آن دست‌یافته، اینک با اطمینان بیش‌تری قابل اشاره، تأکید و بازگویی‌اند. موضوع پیدایش، این آگاهی را به‌دست می‌دهد که میلیاردها‌سال پیش از آن، کهکشان‌ها و منظومه‌های

خورشیدی شکل گرفته‌اند. برپایه‌ی پژوهش‌های زمین‌شناسی و گزارش‌های علمی، چهارمیلیون و شش‌سد سال پیش زمین شکل گرفت و در چند دوره‌ی زمین‌شناسی تهی از حیات بود، جز مواد تشکیل‌دهنده‌ی آن و تا زمان پیدایش، امکان شکل‌گیری هیچ موجودی وجود نداشت. زمان اما میلیون‌ها‌سال دیگر ادامه می‌یابد و سرانجام نخستین تک‌سلولی پدید می‌آید و به‌رویین گیاهان نخستینی منجر می‌گردد. آن‌گاه به‌تدریج دیگر موجودات آبی، و پس از آن دیگر موجودات، از جمله حیوانات پُر سلولی و بسیار سلولی پدید می‌آیند. با پیدایی دایناسورهای دریایی و خشکی، چندی آن‌ها فرمانروایان زمین می‌گردند و با نابودی‌شان دوران دیگر فرا می‌رسد. در این‌راستا زیست موجوداتِ هوازی و بی‌هوازی در انواع گستردگی می‌یابند و گونه و تیره‌ها را پدید می‌آورند و سرانجام به‌پیدایش کامل‌ترین موجود با مغزی تکامل‌یافته‌تر یعنی «انسان» منجر می‌گردد. موجودی که نسبت به‌پیشینه‌ی خود کنجکاو و جویای دانستن و یافتن راه در چگونگی تحقق‌بخشی فکر از چیستی و چرایی‌های می‌پرسد و جهان پدیداری را تعریف می‌کند. نگاره‌ها و اسناد پژوهشی، پیدایش انسان را حدود یک‌میلیون‌سال و کمی بیش‌تر تخمین زده‌اند. در نگاه زیست‌شناسانه برخی به‌طبیعت خود موجود و شماری معلول علت‌های دیگر شناخته شده‌اند. امروزه در این‌که ذات طبیعت پدید آوردن، پروردن و هم نابودی جنس مادی است، تردید نیست.

نمی‌توان موجود یا شی‌ای بدون پویایی و حرکت یافت‌که دستخوش تغییر نگردد. در عین‌حال اجسام در حال سکون به‌نگر می‌رسند که این‌سکون نسبی است زیرا جهان پدیداری در ارتباط با هستی و حیات، نظامی در حرکت پیوسته دارد، گرچه از دید زمینی و روزمرگی ساکن به‌نگر می‌رسد. به‌مثل

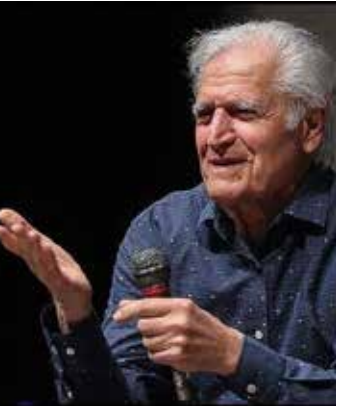
تکه‌سنگ بی‌حرکت تصور می‌شود، اما در ارتباط با زمین که با سرعتی نزدیک به یک‌سد و هفت‌هزار و هشت‌سد کیلومتر به‌دور خورشید می‌چرخد و ما احساس نمی‌کنیم، ساکن نیست. دیگر ستارگان نیز در کهکشان‌ها همین‌گونه در مسیر کیهانی خود راه می‌پویند. حتا اتم‌ها و مولکول‌ها و ذرات ابتدایی نیز در حرکت دائمی‌اند. پیچیده‌ترین جنبش را در طبیعت با ایجاد تغییر در نظام حیاتی موجودات می‌توان مثال آورد. بر این‌پایه، انسان نیز چون دیگر پدیده‌ها از هنگامی‌که به‌هستی پا می‌گذارد، وجودش حتا یک‌لحظه از حرکت باز نمی‌ایستد. غریزه‌ی اصلی حفظ حیات است و رشد و تکامل در اموری که با حرکت و پویایی در «تبدیل از...» به «تبدیل به...» به‌نوعی حرکت غایی شکل می‌گیرد. به‌مثل: به‌هنگام خواب، جسم به‌نگر آرام و بی‌حرکت است اما اندام‌های درونی و خود‌کار با نظم به‌کار ادامه می‌دهند. قلب می‌تپد و خون‌رسانی می‌کند، دستگاه تنفس به‌کار ادامه می‌دهد، کلیه‌ها، معده، روده نیز زیر فرمان مغز و تراوش هورمون‌های لازم برای سوخت و ساز به‌کار خود ادامه می‌دهند. با دقت بیش‌تر در طبیعت و پرورده‌هایش، نمایشگاه بزرگی از جنبش و حرکت در شوندگی و روان بودن را می‌توان تماشاگر بود. با گذر از هزاره‌های نادانی و کم‌دانی، انسان امروزی اینک نسبت به‌گذشته با آگاهی و هوشمندی بیش‌تر و نگاه ژرف و شکافنده‌تری بر خود و پیرامون و جهان می‌نگرد. هرچه از باستان به‌دست می‌آورد چون گنجینه‌ی کشف‌شده، نگه می‌دارد و چون سند در حفظ آن می‌کوشد. دستیافت‌ها البته بخش ناچیزی از میراث گذشتگان و فرهنگ و تمدن‌های نابودشده‌ای هستند که با کاوش در شناسایی این‌میراث، دنیای انسانی بر حقیقت‌های بیش‌تری از پیشینه‌ی انسان دست یافته است.

گزین‌گویی‌ای از کتاب پیامبران خرد روشنگر معنایی بر آغاز

این‌موضوع است:

[...برای مافهوم طبیعت یا جهانی‌که نه مرکزیتی بر آن متصوریم، و نه آغاز و انجام و تولد و ظهور، و یا زایش و سقوط و انهدام، عیناً همان‌مفهومی است‌که عالم، گیتی، کاینات، هستی و غیره در ذهن جوینده‌ی انسان نام‌گذاری شده، گرچه وجود ابهام در این‌تصاویر ذهنی و اختلاف درجه‌ی این‌ابهام را نیز نمی‌توان نادیده انگاشت... با استفاده از حق به‌کارگیری تمثیل در زبان و بیان، می‌توان گفت این‌دنیای بی‌مرز و مرکز در نقطه‌ی آغاز و فصل‌پایان(در زمان و مکان) نه مولود مادری است‌که قبل از آن موجود بوده باشد و نه مادر نوزادی که زاییده شدنش از بطن آن مادر، قابل بررسی و درک باشد. پس نمی‌توان گفت دنیا زاییده شده، و یا چیزی را زاییده، چون بلافاصله پس از پذیرفتن وقوع یکی از این‌دو، پرسشی وسوسه‌انگیز و بزرگ و سنگین‌تر از ذهنمان خطور خواهد کرد که عبارت‌است از پرسش از زاییده‌ی پیشین(به‌اصطلاح نخستین). این‌که دنیای بی‌کرانه‌ی موجود پیش از زاده‌شدن خود در کجا بوده و به‌چه صورت اداره و عمل می‌کرده است؟ بر فرض هم که چنین واقع‌ای رخ داده باشد، منطق علمی حکم می‌کند باز از خود پرسیم در دنیای خالق نامتناهی آیا جایی وجود داشته تا مخلوق متناهی خودش را در «آن‌جا» قرار دهد؟ از آن‌جا که نامتناهی فیزیکی از نامتناهی نظیرش زاییده نمی‌شود، پس به‌حکم عقلی که انسان به‌مدد آن به‌تمیز مشخص تفاوت‌ها و تشابهات می‌رسد، باید پذیرفت دنیا نه از مانند خود زاییده شده و نه قادر به‌زاییدن چیزی مثل خود است. بنابراین از نظر بنیان و ارکان خود واحدی است بی‌قرینه و بی‌جفت، پایان‌ناپذیر و به قول قدما «زلی و ابدی» در طول زمان و در ابعاد مکانی‌اش. دنیا قائم به‌ذات است و لاغیر. اهل فهم نیز از این دیدگاه به‌دنیا می‌نگرند.

ادامه دارد



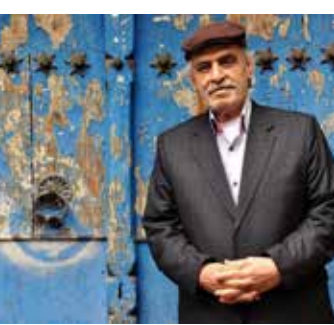
بابک رضایی، مدیرکل دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، گفت: استاد احمد پژمان از مفاخر موسیقی کشورمان محسوب می‌شود که متأسفانه خبردار شدیم بر اثر بیماری در امریکا دار فانی را وداع گفت. بی‌تردید فقدان این هنرمند تأثیرگذار برای جامعه موسیقی ایران ضایعه‌ای بزرگ محسوب می‌شود و جای خالی ایشان به این زودی‌ها پر نخواهد شد.

او در ادامه افزود: با صحبت‌ها و مشورت‌هایی که با دوستان و جامعه موسیقی داشتیم، تصمیم گرفتیم تا تمام تلاش‌مان را برای بازگرداندن پیکر این هنرمند تأثیرگذار به میهن انجام دهیم. ما رایزنی‌هایی را با خانواده محترم ایشان انجام داده‌ایم و در تلاش هستیم تا در صورت فراهم شدن شرایط لازم، پیکر استاد احمد پژمان در اولین فرصت به ایران انتقال پیدا کند.

مدیرکل دفتر موسیقی همچنین

درباره محل دفن پیکر احمد پژمان بیان کرد: البته هنوز محل دفن پیکر ایشان قطعی نشده و بدیهی است که برنامه مراسم تشییع و تعیین محل خاکسپاری استاد با صلاح‌دید خانواده ایشان و همچنین منطبق با جایگاه این هنرمند تعیین خواهد شد.

ایرج صغیری پدر تآتر بوشهر



ایرج صغیری که به پدر تآتر بوشهر شهرت داشت پس از یک دوره بستری بودن روز دهم شهریور ۱۴۰۴ در بیمارستان پیوند ابوعلی سینای شیراز درگذشت.

این هنرمند در دهه پنجاه با تولید نمایش «قلندرخونه» در معرفی تئاتر و آیین‌های نمایشی بوشهر به مردم ایران نقش بزرگی ایفا کرد.

او متولد اول آذر ۱۳۲۵ در بوشهر، بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس، دارای نشان درجه یک هنری و عضو موسسه هنرمندان پیشکسوت بود.

صغیری با بازی در نقش «ابوذر» در تئاتری که با همکاری داریوش ارجمند و نظارت علی شریعتی

در دانشگاه فردوسی مشهد و حسینیه ارشاد اجرا شد، توانست مهارت خود در بازیگری را نیز به نمایش بگذارد.

کنسرت رایگان همایون شجریان در میدان شهید(آزادی) برگزار می‌شود

همایون شجریان در نشست خبری که روز دوشنبه دهم شهریور در بانک صادرات برگزار شد گفت: «این جلسه به خاطر اعطای مجوز کنسرتی خیابانی است که سال‌ها آرزوی برگزاری آن را در سر داشتم. چندی پیش اطلاع داده شد که با این درخواست موافقت شده است. در نتیجه عملی خواهد شد.»



این خواننده یادآور شد: «نکته‌ی جالب توجه این است که این مسیر توسط هنرمندان دیگر ادامه خواهد داشت. هرچند برنامه ما مستقل است و از برنامه دیگر هنرمندان اطلاعی ندارم.

بانک صادرات در این مسیر به کمک ما آمده است تا برنامه را

برگزار کنیم.»

شجریان تأکید کرد که این اجرا آغاز مسیری تازه برای موسیقی در ایران خواهد بود.

همایون شجریان در ادامه به سوالات خبرنگاران پاسخ داد. او در پاسخ به سوالی در مورد احتمال حضور انوشیروان روحانی در ایران گفت: «انوشیروان روحانی خودشان هنوز اعلام آمادگی نکرده‌اند که بخواهند

به ایران بیایند یا نه. درواقع این مرحله نخست است تا من پس از آن پیگیر موضوع درخواست مجوز شوم. او اما به دلیلی که من مطلع نیستم همیشه در این مورد سکوت کرده است. ما فقط یک بار در این مورد صحبت کردیم و به او گفتم اگر مایل بودید به من اعلام کنید.»

ین هنرمند همچنین درباره دیدار با دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی و مطرح شدن اجرای آواز بانوان توضیح داد: «اجرای خانم‌ها دغدغه‌ای بسیار جدی است و لازم است که سوءتفاهم‌ها در مورد آن برطرف شود.....نگاه موجود نه نگاه تخصصی که نگاه تعصبی است. این قضیه نیازمند حل ریشه‌ای از مسیر رفع سوءتفاهم‌هاست. قصد داریم با حضور خانم فروزان با دیگری را تشکیل دهیم. دغدغه من، دغدغه موسیقی است.»

ریچارد گیر Richard Gere

(متولد ۳۱ اوت ۱۹۴۹، فیلادلفیا، پنسیلوانیا، ایالات متحده) بازیگر و فعال حقوق بشر آمریکایی است که شاید بیشتر به خاطر ایفای نقش شخصیت‌های آرام در فیلم‌های عاشقانه شناخته شده باشد.

گیر دوران کودکی خود را در شمال ایالت نیویورک گذراند. در سال ۱۹۶۷ با بورسیه ژیمناستیک در دانشگاه ماساچوست در امهرست ثبت نام کرد، اما پس از دو سال دانشگاه را ترک کرد تا به عنوان نوازنده مشغول به کار شود. او در گروه‌های موسیقی متعددی اجرا داشت و در برنامه‌های تابستانی در سراسر نیوانگلند شروع به بازیگری کرد. پس از اجرا با گروه پراوینس‌تاون پلیرز در کیپ کاد و تئاتر رپر توری سیاتل، در سال ۱۹۷۲ به عنوان بازیگر ذخیره در نمایش موزیکال راک گریس در بردوی انتخاب شد. سال بعد، گیر نقش اصلی را در اجرایی از این نمایش در لندن ایفا کرد. او در اولین فیلم خود، گزارش به کمیسر (۱۹۷۵)، نقش کوچکی داشت، گیر از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع به حضور در فیلم‌های هالیوودی کرد. او که در ابتدا برای ایفای نقش اصلی در فیلم «اربابان فلتبوش» (۱۹۷۴) انتخاب شده بود، پس از مشاجره با همبازی‌اش سیلستر استالونه، جایگزین شد. اما به خاطر بازی در کنار دایان کیتون در فیلم «به دنبال آقای گودبار» (۱۹۷۷)، که



مطالعه‌ای درمورد یک زن جوان مشکل‌دار بود، به شهرت رسید.

در سال ۱۹۸۲، گیر در فیلم «یک افسر و یک جنتلمن» در نقش زک مایو، نامزد جوان افسری نیروی دریایی، بازی کرد. این فیلم در گیشه موفق بود و گیر را به عنوان یک ستاره بزرگ تثبیت کرد. پس از چندین فیلم ضعیف، او با فیلم «زن زیبا» (۱۹۹۰) موفقیت دیگری کسب کرد و در آن نقش یک تاجر ثروتمند را بازی کرد که یک فاحشه (با بازی جولیا رابرتز) را استخدام می‌کند و بعداً عاشق او می‌شود. او برای فیلم «ترس اولیه» (۱۹۹۶) که یک درام دادگاهی بود و در آن نقش وکیلی را بازی می‌کرد که از یک پسر مذهبی (با بازی ادوارد نورتون) که متهم به قتل یک کشیش برجسته است، دفاع می‌کند، تحسین منتقدان را برانگیخت و در سال ۱۹۹۹ در کمدی شاد «عروس فراری» دوباره با رابرتز ایفای نقش کرد. در سال ۲۰۰۲، گیر در اقتباس



گیر نقش یک استاد دانشگاه را در فیلم «هاچی: داستان یک سگ» که بر اساس داستان واقعی یک آکیتای وفادار ساخته شده بود، بازی کرد. او همچنین در فیلم مهیج «آربیتراژ» (۲۰۱۲) که در آن نقش یک سرمایه‌گذار ریسک‌پذیر درگیر رسوایی را بازی می‌کرد، و درام نگران‌کننده‌ی «خیرخواه» (۲۰۱۵) که در آن نقش یک معناد ثروتمند را بازی می‌کرد که با فریب و رشوه وارد زندگی یک زوج جوان می‌شود، ظاهر شد. گیر برای ایفای نقش شخصیت اصلی در فیلم‌های «نورمن: ظهور معتدل» و «سقوط غم‌انگیز یک دلال نیویورکی» (۲۰۱۶) مورد تحسین منتقدان قرار گرفت. از جمله کارهای بعدی او می‌توان به سریال هشت قسمتی «مادریدرپسر» (۲۰۱۹) از شبکه‌ی بی‌بی‌سی اشاره کرد.

گیر به عنوان یک انسان دوست، به خاطر باورش به بوداییسم شناخته می‌شود. او در اواسط دهه ۱۹۷۰ به این دین گروید و در سال ۲۰۰۸ او دوباره با همبازی‌اش در فیلم «بی‌وفا» (۲۰۰۲) دایان لین، در درام عاشقانه‌ای بر اساس رمانی از نیکلاس اسپارکس، همکاری کرد. فیلم‌های بعدی گیر شامل «آملیا» (۲۰۰۹)،

یک فیلم زندگینامه‌ای درباره خلبان آمریکایی آملیا ارهارت (با بازی هیلاری سوانک) و درام جنایی «بهترین‌های بروکلین» (۲۰۰۹) می‌شود. در همان سال،

گیر در سال ۱۹۹۹ توسط مجله پپیل به عنوان «جذاب‌ترین مرد زنده» انتخاب شد. کمی بعد، در همان سال، او در فیلم‌های موفق «پیشگویی‌های مرد پروانه‌ای» (۲۰۰۲)، «بی‌وفا» (۲۰۰۲) و اقتباس موزیکال برنده جایزه اسکار «شیکاگو» (۲۰۰۲) ظاهر شد، که گیر برای آن اولین جایزه گلدن گلوب خود را دریافت کرد. درام رقص بالروم او با عنوان «می‌توانیم برقصیم؟» (۲۰۰۴)

نیز عملکرد قابل قبولی داشت و ۱۷۰ میلیون دلار در سراسر جهان فروش کرد. فیلم بعدی او، اقتباس سینمایی از کتاب «فصل زنبور عسل» (۲۰۰۵)، یک شکست تجاری بود. گیر در فیلم «مهمانی شکار» (۲۰۰۷) با جسی آیزنبرگ و ترنس هاوارد همبازی شد، فیلمی مهیج که در آن نقش یک روزنامه‌نگار در بوسنی را بازی می‌کرد. او سپس در فیلم نیمه‌زندگی‌نامه‌ای تاد هینز با عنوان «من آنجا نیستم» (۲۰۰۷) درباره باب دیلن، با کریستین بیل، هیث لجر و کیت بلانشت همبازی شد. گیر یکی از شش بازیگری بود که دیلن را به تصویر کشید. او در درام عاشقانه «شب‌هایی در رودانته» (۲۰۰۸) با دایان لین همبازی بود. این فیلم به شدت مورد انتقاد منتقدان قرار گرفت (در

فهرست بدترین فیلم‌های سال ۲۰۰۸ تایمز رتبه ۷۴ را کسب کرد). اما در سراسر جهان بیش از ۸۴ میلیون دلار فروش داشت. این فیلم جدیدترین فیلم اوست که کاملاً توسط یک استودیوی بزرگ فیلمسازی تهیه شده است.

گیر گفته است که عقایدسیاسی او در مورد چین، که منبع مالی مهمی برای استودیوهای بزرگ هالیوود است، باعث شده که در هالیوود مورد استقبال قرار نگیرد. گیر تبعید آشکار خود از هالیوود را پذیرفت و در عوض در فیلم‌های مستقلی بازی کرد



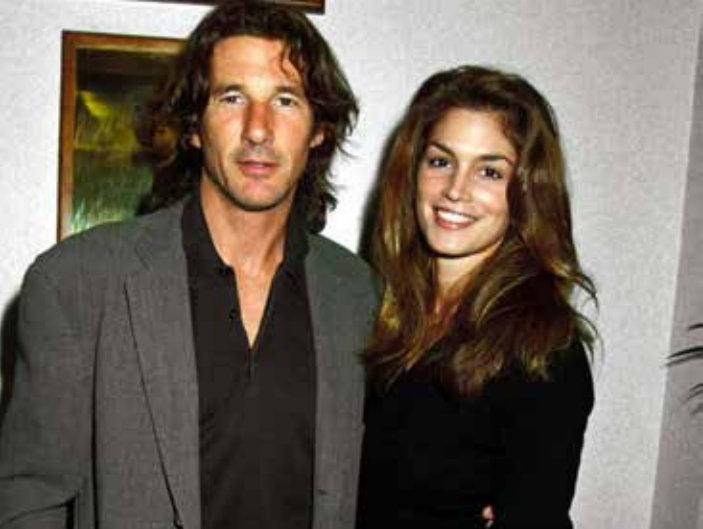
که برخی از بهترین نقدهای دوران حرفه‌ای او را به خود اختصاص دادند. گیر به ویژه برای ایفای نقش تاجر رابرت میلر در فیلم «آربیتراژ» (۲۰۱۲) که چهارمین نامزدی جایزه گلدن گلوب او را به همراه داشت، مورد توجه قرار گرفت. در میان بسیاری از نقدهای مثبت، پیتز تراورس از رولینگ استون، بازی گیر را «بیش از حد خوب و غیرقابل نادیده گرفتن» و «یک شاهکار» توصیف کرد. همچنین در سال ۲۰۱۲، او جایزه ستاره دریایی طلایی را برای یک عمر دستاورد از جشنواره بین‌المللی فیلم همپتونز و جایزه دستاورد حرفه‌ای را از جوایز فیلم هالیوود دریافت کرد. گیر پیش از این در دسامبر ۲۰۱۰ جایزه‌ای از سی و چهارمین جشنواره بین‌المللی فیلم قاهره دریافت کرده بود

گیر با درام سیاسی جوزف سدار، «نورمن» (۲۰۱۶)، فاصله قابل توجهی از شخصیت سنتی خود در سینما گرفت. در این فیلم، گیر نقش نورمن اوپنهاایمر، یک دلال یهودی خرده‌پا را بازی کرد. خود گیر این شخصیت را تجسمی از «جوه آزاردهنده و نیازمند وجود ما» توصیف کرد. بازی او در نقش اوپنهاایمر توسط RogerEbert.com «به طور مداوم و کاملاً جذاب» توصیف شدو توسط Variety به عنوان یکی از نامزدهای شایسته جایزه اسکار انتخاب شد. بااینهمه ریچارد گیر هرگز نامزد دریافت اسکار نشد.

اسلامی و تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان یک گروه تروریستی شد.

گیر ازسال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ باسیدنی کرافورد مدل مشهور ازدواج کرد. درنوامبر ۲۰۰۲ با مدل و هنرپیشه بنام کری لوول ازدواج کرد وپس از ۱۱ سال ازهم جداشدند ازاین ازدواج یک پسر بجا ماند ویک نادختری که همسرش ازشوهرقبلی داشت بنام «حنا دان». سومین ازدواج گیر با Alejandra Silva است که یک اکتیویست به شمار می رود او ازاین ازدواج دو پسر دارد.

گیر می‌گوید درحال حاضر یکی از خوشبخت ترین خانواده هارا دارد



گیر و همسر اولش سیدنی کرافورد



PERSEPOLIS, THE RUINS OF THE ANCIENT ACHAEMENID PERSIAN CAPITAL IN IRAN

It was designed primarily to be a showplace and spectacular centre for the receptions and festivals of the kings and their empire.

“Persepolis” can refer to the ruins of the ancient Achaemenid Persian capital in Iran, known for its monumental architecture and unique historical significance, or it can refer to the acclaimed 2007 animated film, a graphic memoir adaptation by Marjane Satrapi about her childhood in Iran during the Islamic Revolution.

Persepolis, whose magnificent ruins rest at the foot of Kuh-e Rahmat (Mountain of Mercy) in south-western Iran, is among the world’s greatest archaeological sites. Renowned as the gem of Achaemenid (Persian) ensembles in the fields of architecture, urban planning, construction technology, and art, the royal city of Persepolis ranks among the archaeological sites which have no equivalent and which bear unique witness to a most ancient civilization. The city’s immense terrace was begun about 518 BCE by Darius the Great, the Achaemenid Empire’s king. On this terrace, successive kings erected a series of architecturally stunning palatial buildings, among them the massive Apadana palace and the Throne



Hall (“Hundred-Column Hall”).

Inspired by Mesopotamian models, the Achaemenid kings Darius I (522-486 BCE), his son Xerxes I (486-465 BCE), and his grandson Artaxerxes I (465-424 BCE) built a splendid palatial complex on an immense half-natural, half-artificial terrace. This 13-ha ensemble of majestic approaches, monumental stairways, throne rooms (Apadana), reception rooms, and dependencies is classified among the world’s greatest archaeological sites. The terrace is a grandiose architectural creation, with its double flight of access stairs, walls covered by sculpted friezes at various levels, contingent Assyrianesque propylaea (monumental gateway), gigantic sculpted winged bulls,

and remains of large halls. By carefully engineering lighter roofs and using wooden lintels, the Achaemenid architects were able to use a minimal number of astonishingly slender columns to support open area roofs. Columns were topped with elaborate capitals; typical was the double-bull capital where, resting on double volutes, the forequarters of two kneeling bulls, placed back-to-back, extend their coupled necks and their twin heads directly under the intersections of the beams of the ceiling.

Persepolis was the seat of government of the Achaemenid Empire, though it was designed primarily to be a showplace and spectacular centre for the receptions and festivals of the kings and their empire. The terrace of

Persepolis continues to be, as its founder Darius would have wished, the image of the Achaemenid monarchy itself, the summit where likenesses of the king reappear unceasingly, here as the conqueror of a monster, there carried on his throne by the downtrodden enemy, and where lengthy cohorts of sculpted warriors and guards, dignitaries, and tribute bearers parade endlessly.

The terrace of Persepolis, with its double flight of access stairs, its walls covered by sculpted friezes at various levels, contingent Assyrianesque propylaea, the gigantic winged bulls, and the remains of large halls, is a grandiose architectural creation. The studied lightening of the roofing and the use of wooden lintels allowed the Achaemenid architects to use, in open areas, a minimum number of astonishingly slender columns (1.60 metres in diameter vis-à-vis a height of about 20 metres). They are surmounted by typical capitals where, resting on double volutes, the forequarters of two kneeling bulls, placed back-to-back, extend their coupled necks and their

twin heads, directly under the intersections of the beams of the ceiling.

This ensemble of majestic approaches, monumental stairways, throne rooms (Apadana), reception rooms, and annex buildings is classified among the world’s greatest archaeological sites, among those which have no equivalent and which bear witness of a unique quality to a most ancient civilization.

The terrace of Persepolis continues to be, as its founder Darius would have wished, the image of the Achaemenid monarchy itself, the summit where likenesses of the king reappear unceasingly, here as the conqueror of a monster, there carried on his throne by the downtrodden enemy, and where lengthy cohorts of sculpted warriors and guards, dignitaries, and tribute bearers parade endlessly.

Integrity

Within the boundaries of the property are located the known elements and components necessary to express the Outstanding Universal Value of the property, including the archaeological remains of the terrace and of its related royal palaces and buildings.

The most significant identified challenge to the integrity of the property and its buffer zone is

controlling its borders and boundaries against agricultural, industrial, and constructional development. The principal potential threats are the growth of Marvdasht town, new village developments, and the arrival of polluting industries. These threats are considered to be increasing.

Authenticity

The archaeological ruins at Persepolis are authentic in terms of their locations and setting, materials and substance, and forms and design. The present location of the Persepolis terrace and its related buildings has not changed over the course of time. Restoration work has carefully respected the authenticity of the monuments, utilizing traditional technology and materials in harmony with the ensemble. No changes have been made to the general plan of Persepolis. Moreover, there are no modern reconstructions at Persepolis; the remains of all the monuments are authentic.

Protection and management requirements

The Persepolis Ensemble was registered in the national list of Iranian monuments as item no. 20 on the 24th of the month Shahrivar, 1310 SAH (15 September 1931). Relevant national laws and regulations

concerning the property include the National Heritage Protection Law (1930, updated 1998) and the 1980 Legal bill on preventing clandestine diggings and illegal excavations. The inscribed World Heritage property, which is owned by the Government of Iran, and its buffer zone are under the legal protection and management of the Iranian Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization (which is administered and funded by the Government of Iran). The property and buffer zone are also under a regional master plan with its own regulations. A management plan covering the identification of borders, buffer zone, land ownership, conservation priorities, and time-tabled management interventions was introduced in 2001. Persepolis Research Base, a management and conservation office established in Persepolis in 2001, is responsible for the investigation, conservation, restoration, reorganization, and

presentation of the property. Training and skills upgrading are offered by the office in cooperation with universities and scientific institutes in Iran and abroad. Financial resources for Persepolis are provided through national and provincial budgets, and site admission fees. Sustaining the Outstanding Universal Value of the property over time will require creating monitoring and evaluation systems for air pollutants, weathering, and environmental factors; controlling the borders and boundaries of the property against agricultural, industrial, and constructional development; developing indicators for measuring the effects of the potential growth and development of Marvdasht town and new villages; and investigating, evaluating, and eliminating any negative impact such growth and development that may have on the Outstanding Universal Value, integrity or authenticity of the property.



Iran

Latest News

Islamic Republic executed a woman in Tabriz

IranWire: Iranian authorities executed a 34-year-old woman at Tabriz Central Prison on Tuesday, according to human rights organizations.

Maliheh Haghi was hanged at dawn on August 26, the Hengaw Organization for Human Rights reported.

The Iran Human Rights Organization said Haghi had been arrested six years ago on charges of murdering her fiancé, who was also her cousin, and was later sentenced to death.

Iranian state media, including outlets close to the judiciary, have not reported the execution.

Iran continues to carry out executions despite international criticism of its use of capital punishment.

Iran Submits Bill to Allow Women Motorcycle Licenses

Iran has submitted legislation to parliament that would allow women to obtain motorcycle licenses, potentially ending a decades-old prohibition. Kazem Delkhosh, deputy assistant to the presidency's parliamentary affairs office, announced the bill to

amend the traffic violations handling law.

Delkhosh said current laws exclude women from obtaining motorcycle licenses, creating legal and insurance problems.

He said women involved in motorcycle accidents cannot receive insurance coverage because they lack valid licenses.



“This legal gap is dangerous not only for women, but for other citizens as well,” Delkhosh said.

The current law's Article 20 mentions only “men” as au

A STUDENT ACTIVIST HAS BEEN SENTENCED TO 21 MONTHS IN PRISON BY AN IRANIAN COURT.

A student activist and former political prisoner has been sentenced to 21 months in prison by an Iranian court

Motahareh Goonei, a dentistry student in Tehran, was convicted by Branch 29 of the Tehran Revolutionary Court on charges of “propaganda against the state” and “insulting

thorized motorcycle license holders, effectively barring women from legal motorcycle operation.

Iran has restricted women's rights in numerous areas since the 1979 Islamic Revolution, including mandatory hijab requirements and travel restrictions.

The proposed legislation is a rare acknowledgment

She was also arrested in May 2024 while serving as political secretary of the Islamic Association of Students at Tehran University

Goonei and her former husband, both medical students, were previously suspended by the Health

by Iranian officials of gender-based legal discrimination in the country's laws. Women in Iran have long ridden motorcycles without proper documentation, despite the legal prohibition.

”.Khamenei

She received a 15-month sentence for the propaganda charge and six months for the insult charge

She was arrested on June 14 in connection with her reaction to Israeli airstrikes on Iran and was released on bail after more than a month in detention

Goonei has faced repeated arrests and prosecutions. She was released from Evin Prison in March after completing a one-year sentence

In October 2024, she was detained after being summoned to the Culture and Media Prosecutor's Office and transferred to Evin Prison to serve that one-year sentence for “activities against the state

She was also arrested in May 2024 while serving as political secretary of the Islamic Association of Students at Tehran University

Goonei and her former husband, both medical students, were previously suspended by the Health



Ministry and ordered to transfer to Ardabil University of Medical Sciences, according to the Hengaw human rights organization

She had also been detained during Iran's “Woman, Life, Freedom” protests that began in 2022



L i t e r a t u r e

No Man Is An Island

By: John Donne

1571 or 1572 – 31 March 1631



No man is an island,
Entire of itself,
Every man is a piece of the
continent,
A part of the main.
If a clod be washed away by
the sea,
Europe is the less.
As well as if a promontory
were.
As well as if a manor of thy
friend's
Or of thine own were:
Any man's death diminishes
me,
Because I am involved in
mankind,
And therefore never send to
know for whom the bell tolls;
It tolls for thee.

Stopping Gy Woods On a Snowy Evening

By: Robert Frost(An
American Poet-March 26,
1874 – January 29, 1963)

Whose woods these are I think
I know.
His house is in the village
though;
He will not see me stopping
here
To watch his woods fill up
with snow.
My little horse must think it
queer
To stop without a farmhouse
near
Between the woods and
frozen lake
The darkest evening of the
year.
He gives his harness bells a
shake
To ask if there is some
mistake.
The only other sound's the
sweep
Of easy wind and downy
flake.
The woods are lovely, dark
and deep,
But I have promises to keep,
And miles to go before I
sleep,
And miles to go before I
sleep.

There Will Come Soft Rain

by Sara Teasdale (American
Poet 1884 – 1933)



There will come soft rain and
the smell of the ground,
And swallows circling with
their shimmering sound;
And frogs in the pools singing
at night,
And wild plum trees in
tremulous white;
Robins will wear their
feathery fire,
Whistling their whims on a
low fence-wire;
And not one will know of the
war, not one
Will care at last when it is
done.
Not one would mind, neither
bird nor tree,
If mankind perished utterly;
And Spring herself, when she
woke at dawn
Would scarcely know that we
were gone.



security measures, leveraging technology to improve safety. However, while the US took steps to hold accountable those directly involved in the attacks, some argue that the masterminds behind the plot were not brought to justice. A few individuals were captured, tried, and detained at Guantanamo Bay, with some later released either by the intervention of President Biden or his “auto pen”. Some lawyers have the audacity to ask for the release of hardened criminals, expecting them to return to normal life in their country of origin.

The quote from Ronald Reagan’s 1967 Inaugural Address as Governor of California is a powerful reminder of the importance of protecting freedom and democracy. Reagan’s statement, «Freedom is a fragile thing and is never more than one generation away from extinction,» highlights the need for each generation to actively defend and preserve these values. This message remains relevant today, serving as a warning against complacency and emphasizing the importance of civic engagement and responsibility.

And this reminds me of the story of HELEN OF TROY:

In Greek mythology, Helen of Troy (also known as Helen of Sparta) is a

legendary figure celebrated for her extraordinary beauty, often described as the most beautiful woman in the world. She is renowned for her romance with Prince Paris, which ultimately sparked the epic Trojan War, a mythological tale captivating audience with its themes of love, desire, and conflict. According to Greek mythology, Helen was the daughter of Zeus, and Leda, a mortal woman. She later became the queen of Sparta through her marriage to King Menelaus. This union was



strategically arranged by her mortal father, Tyndareus the king of Sparta, who cleverly bound all of Helen’s suitors with an oath to defend her and her chosen husband, thereby averting potential conflict. Helen and Menelaus had children and ruled Sparta together until she eloped with Paris, a prince of Troy, sparking a chain of events that would lead to the legendary Trojan War.

Prince Paris met Helen when he went on a diplomatic mission for the Trojans and became a guest in the house of Menelaus. The pair fell deeply in love, and she abandoned her children to elope to Troy with him, transforming from Helen of Sparta to Helen of Troy. However, her departure with Paris sparked a decade-long siege of Troy by the Greeks, who sought to reclaim her. Menelaus’ determination to return his queen to Sparta ultimately led to the outbreak of the Trojan War.

In most accounts, including Homer’s, Helen willingly left with Paris to Troy, sparking the Trojan War. However, some stories suggest she was abducted. It was her marriage to Paris that became the catalyst for the conflict. Interestingly, Paris’s journey to Troy wasn’t without controversy - he allegedly stole a hoard of treasure from Sidon in Phoenicia. This raises

questions about the true motivations behind the war, with some suggesting that economic interests and a desire for riches played a significant role. Even Agamemnon’s leadership of the Greek army may have been driven by a desire for wealth and power, rather than solely a sense of brotherly duty. The Trojan War, a 10-year conflict, took place in the city of Troy in Anatolia, a formidable fortress with massive walls that led to a prolonged siege punctuated by occasional battles on the plains outside. Despite being the spark that ignited the war, Helen was treated with respect by King Priam and his son Hector. Notably, Hector, a noble and honorable warrior, blamed Paris for bringing war to Troy, highlighting the complexities and human costs of the conflict.

Paris escaped danger and death many times. Eventually the Greeks ultimately triumphed over the Trojans through the clever ruse of the Trojan Horse, a massive wooden structure concealing Greek warriors who infiltrated the city and opened the gates for the rest of the army. The Trojans suffered devastating consequences, with many slaughtered or enslaved. Paris met his demise, killed by an arrow fired by Philoctetes. The children of Helen and Paris were also killed. In

the end, Menelaus was reunited with Helen, and they returned to Greece. This legendary tale has inspired countless works of art, literature, and film, with the iconic Trojan Horse symbolizing cunning and strategic brilliance. The story’s enduring fame also stems from the doomed love affair between Helen and Paris. (From Wikipedia)

The Trojan War’s legendary wooden horse serves as a potent reminder that cunning and unexpected tactics can be more effective than brute force. By staying informed and engaged, we can better protect our democratic values and freedoms. History teaches us valuable lessons, such as the dangers of ignoring rising threats, as seen in Hitler’s ascent to power. Many dismissed him as crazy, but his impact was far-reaching. The tactics of enemies have evolved, as seen, since 9/11, where sudden shocks have given way to more strategic approaches. To preserve our freedom and democracy, we must remain vigilant and critically evaluate the words and actions of our leaders.

Politicians and leaders have betrayed the people by deciding to change the demography in the world and in America. They’re diverting attention with misleading or provocative claims. With alluring

smiles and fake promises, they have destroyed the educational system in America. Seven-year-old children are unable to read English or any other language. They are engaging people with stupid arguments and diverting attention with misleading or provocative claims, like men can have babies and women can produce spermatozoa eggs.

By the way, I have never seen my rooster laying eggs!

There is much we can learn from nature. It teaches us that damage to a tree’s root or trunk, such as from insects or worms that bore into it, can be more devastating than damage to its leaves. We can use this as a metaphor to illustrate that when the foundation of a building is compromised or weakened, the whole building will collapse. When the core structure is weakened, the entire system can fail.

After 9/11, the destructive forces changed their tactics. They focused on destroying the tree from inside, by attacking the roots. They infiltrated the educational system, targeting our children and the youth by systematically lowering the standard of education and introducing odd ideas. Nowadays, the youth learn more from TikTok and from not-so-wise influencers, than from their parents

and teachers. Meanwhile the dark forces have infiltrated the system, securing and backing for their destructive agendas, by obtaining the support of politicians, and governing individuals through strate-

gic contributions to their political agendas or by catering to their personal interests.

Please! Everyone, watch out for damaged trees or the Trojan Horse around you!



IRANIAN UNIVERSITY LECTURER SENTENCED TO PRISON



Iranwire: An Iranian university lecturer and social activist has been sentenced to one year in prison on charges of “propaganda against the Islamic Republic.”

Tina Deljou, (pictured) a political science graduate from Rasht, was convicted by Branch 3 of the Revolutionary Court of Rasht, the Hengaw Organization for Human Rights reported.

This marks Deljou’s second conviction on similar charges.

She was previously sentenced to one year in prison by the same court and served 40 days under electronic monitoring before her release.

In a separate case, Deljou was sentenced to seven months in prison on charges of “spreading false information,” a sentence she has already served.

Deljou is a former political prisoner who has been repeatedly targeted by Iranian authorities for her activism and academic work.

Iran’s judiciary frequently prosecutes academics, journalists, and activists on vague charges such as “propaganda against the system” and “spreading false information,” which human rights groups say are used to silence dissent.



By: Dr. Rosemary Cohen

Helen of Troy

The world, particularly the United States, seems to be experiencing a significant amount of unrest. This phenomenon can be likened to an airplane navigating through a rough patch of turbulence, where skilled navigation is crucial to reaching its destination safely.

Upon closer inspection, it becomes apparent that there are numerous factors contributing to this chaos. Socioeconomic and psychological conditions of individuals within society are intricately linked, much like the links of a chain. One key factor is demography, which can be a source of imbalance and chaos in any society. Some countries have even leveraged demographic factors as a strategic tool against others.

In the aftermath of World War II, many European countries and the United States experienced unprecedented economic prosperity. A large group of individuals, including young people, achieved success and wealth rapidly through various means, such as hard work, real estate, the stock market, technological innovations, and the entertainment industry. However, this prosperity also led to a widening gap between social classes, with some individuals and groups actively working to erode the middle class.

Most ambitious politicians tend to be wary of the middle class. The former President of France, Valéry

Giscard d'Estaing, likened the middle class to the cactus in society. This analogy suggests that the middle class is prickly, likely due to their education and awareness of societal issues, making them more inclined to speak out against injustice. The wealthy often prioritize enjoying life, exploiting



opportunities, and accumulating more wealth. Meanwhile, the poor may be content with having an employer who provides them with a job, regardless of the pay, and they may be less likely to complain. In contrast, the middle class tends to be concerned about the well-being of society as a whole and advocates for justice. This may be a primary reason why leaders with specific agendas have sought to erode the middle class in recent years.

There are various forces and groups attempting to undermine existing democratic countries by manipulating public sentiment. They often target unsuspecting individuals, exploiting their

grievances and using appealing rhetoric to mobilize them. Some people may be genuinely misled, while others might be lured to participate, potentially through financial means, \$20,000 hourly, paid to join groups and chant slogans. These groups are promised a utopian future, akin to the promised

land, a new ideology, a new system of governance. They paint a picture of an ideal future of freedom and equality, where everything is given freely to the oppressed citizens.

In reality, their goal is to regress to authoritarian systems where a small elite holds absolute power, dictating the lives of the majority. This would lead to a loss of individual freedoms, with the population becoming subservient to those in power. They're attempting to erase the values of democracy and the liberties we currently enjoy, including the fundamental rights protected by the First Amendment. By inciting people to destroy historical symbols and suppress knowledge, they're

historical symbols and suppress knowledge, they're undermining the very foundations of our democracy, which were hard-won through the sacrifices of those who fought for our freedom and gave us the Constitution.

It's worth remembering that countless individuals worldwide aspire to meet the US government's requirements for some who previously coveted the opportunity.

Numerous factors, including political, religious, and economic motivations, as well as power-hungry individuals driven by greed and jealousy, are attempting to infiltrate and manipulate certain groups in America, with the ultimate goal of undermining or taking control of the country. Unfortunately, some groups have already succeeded in infiltrating and influencing various European countries, posing a significant threat to their stability and security. The departure of Mohammad Reza Shah of Iran marked a significant turning point in global politics, leading to a profound shift in the world order. This transformation can be attributed to either the absence of a strong and influential leader in the Middle East or the decisions made by the Carter administration regarding the Shah. Some critics argue that President Carter's handling of the situation,



in 1979, was a betrayal of the Shah, the man whom he had previously called his best friend. It was like stabbing him in the back. Some people believe the «curse of the Shah,» contributed to the turmoil that unfolded on the political scene. But those close to him paint a different picture. According to his loyal followers, who remained by his side until the end, the Shah's primary concern was the well-being of Iran and its people. On his deathbed, he reportedly asked those present to promise him that they would work tirelessly to prevent Iran from being divided or fragmented, pleading with them not to let Iran become «IRANESTAN» The Shah's plea was likely a warning against the fragmentation of Iran, where foreign powers or internal divisions might carve out pieces of Iranian land or break the country into smaller nations. It's arguable that the Shah

served as a stabilizing force in the Middle East, and his departure created a power vacuum that has led to widespread instability and chaos in the region. This turmoil has not only affected countries sharing borders with Iran but has also had far-reaching consequences, impacting many nations around the world.

Some believed that the Islamic Revolution in Iran was intended to spread its influence to southern regions of Russia with Muslim populations, thereby weakening Russia's power. However, this strategy underestimated Russia's resilience and strong policies as an established nation. Meanwhile, the tide has shifted, and Islamic movements have gained traction in European countries, as well as in distant nations like Australia and Canada. Now, the focus appears to have turned towards the United States. Historically, wars have typically taken place

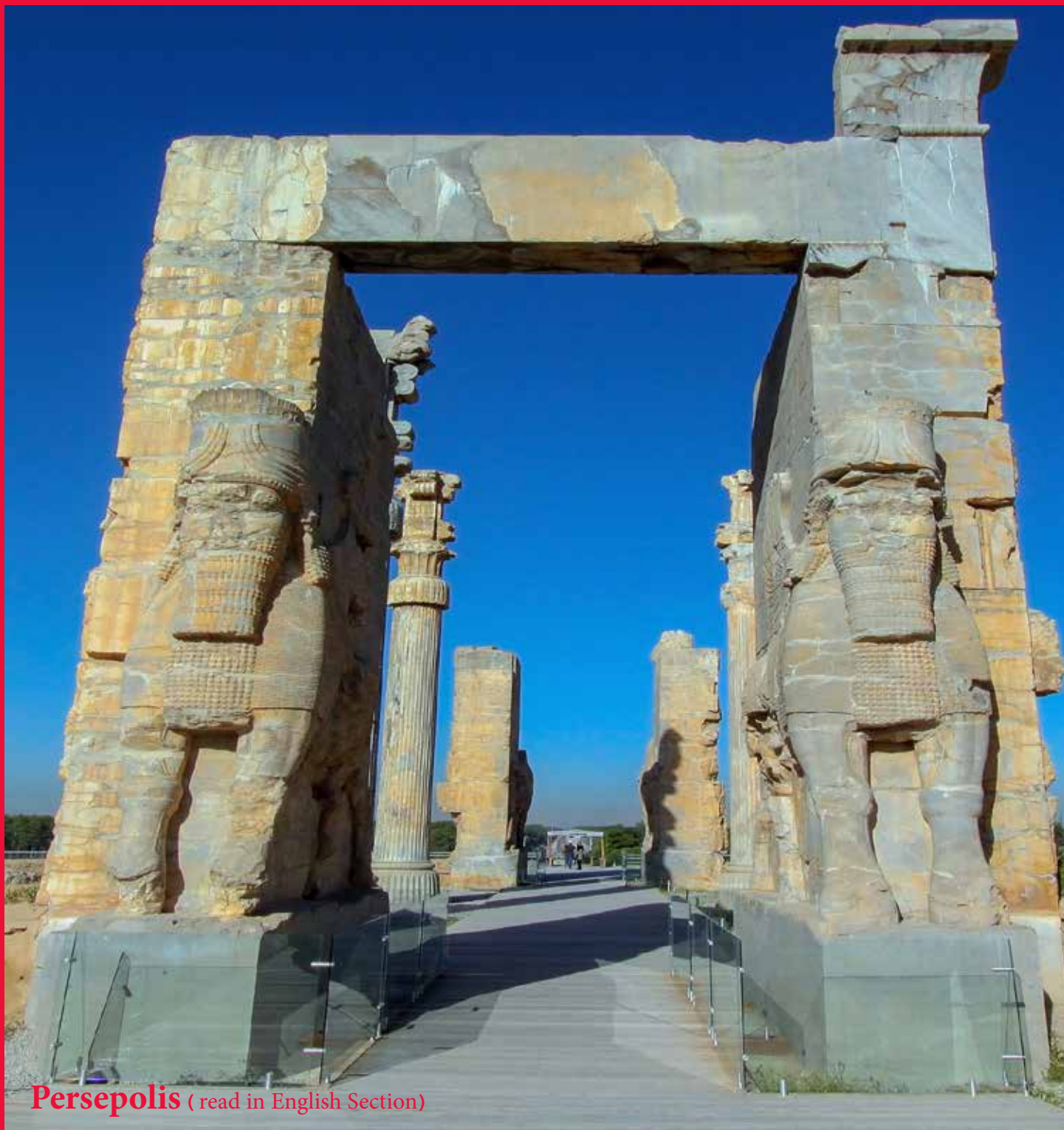
outside of American territory, with the country experiencing occasional attempts at terrorism that were often thwarted by US agencies. However, the events of September 11, 2001, marked a devastating turning point. On that day, 19 Islamist terrorists affiliated with al-Qaeda hijacked four commercial airplanes, crashing two into the Twin Towers in Manhattan and causing their collapse. The attacks resulted in the loss of nearly 3,000 innocent American lives, with over 6,000 people injured. In the aftermath, many first responders, including firefighters, police officers, and paramedics, suffered long-term health consequences, such as cancer and lung disease, due to exposure to toxic substances. The 9/11 attacks were a traumatic shock to the nation, serving as a wake-up call and a stark reminder of the threats facing America.

The Twin Towers of the World Trade Center in New York were global center of commerce and finance. The 9/11 attacks was a tragedy, costing many lives. It was also a devastating blow to the country's economy. Despite this, Americans demonstrated resilience, adapting to new security protocols and working to prevent future attacks. The government implemented enhanced airport

Pars Mass Media, Inc. P.O.Box 455, Westwood MA 02090

AZADI

No 8, Vol.16 ; 21 sept., 2025 . Published by Pars Mass Media, Inc.



Persepolis (read in English Section)